Adab. Kabul
Vol.24, No.4, Jadi-Hut 1355
(December 1976-February 1977)

Jan-Feb, 1977

Ketabton.com

ادب

(c) ketabton.com: The Digital Library

مضامین و نویسندگان این شماره

صفحه	مضمون	نویسنده ـ مترجم
۱	نخستین جرگه بزرگ ملی واولین رئیس جمهور	مدیر مسؤول
۷	پوهاند دکتور محبی وزیر تعلیمات عالی	اداره
۹	بحثی دربارهٔ فرهنگ	پوهاند رحیم الهام
۱۸	ادبیات معاصر دری	دکتور اسدالله حبیب
۳۱	خطاب به شعر	ښاغلی محترم عبدالهای داوی
۳۲	نظری برمتون امثال لافونتن	پوهندوی شاه علی اکبر
۵۱	گشتاسپنامه دقیقی	پوهندوی عبدالقیوم قویم
۷۴	گوشه هایی ازفرهنگ عامیانه نورستان	پوهنیار محمدعلم ساله بار
۸۸	سراج التواریخ	ښاغلی حسین نایل
۱۰۳	ابتکارونوآوری درسازسانها	پوهندوی شمس العابدین شمس
۱۱۰	اعتقاد وملیت سیدجمال الدین افغانی	« ش . ع . ا
۱۱۹	مابعد الطبیعه ازنظر فارابی وارسطو	پوهاند غلام صفدر
۱۳۴	سیدجمال الدین افغانی وبرخوردشرق وغرب	پوهاند دکتور مجروح
۱۵۶	ساقی (شعر)	مرحومه میرمن رابعه اثیر
۱۵۷	آرزو	ښاغلی محمدعثمان صدقی
۱۵۸	پوقانه	پوهاند الهام
۱۵۹	تقریظ برمجله احصائیه	اداره
۱۶۰	اخبارسه ماهه	«

قسمت لاتین

Kabul par D.R.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عرض تبریک

انتخاب رهبر انقلاب وسوسس جمهوریت
سپاغلی محمد داود را به حیث نخستین رئیس جمهور
افغانستان تبریک عرض میکنیم .
وترقی و تعالی روز افزون کشور را تحت قیادت و
رهبری خردمندانهٔ شان تمنا داریم .

(سنسو بین پوهنځی ادبیات و علوم بشری)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

جناغلی محمد داود رهبـــر انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ، اولین رئیس جمهورافغانستان

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادب

نشریهٔ سه ماهه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری پوهنتون کابل .

سال بیست وچهارم　　شمارهٔ چهارم　　جدی ـ حوت ۱۳۵۵

نخستین جرگهٔ بزرگ ملی

واولین رئیس جمهور

افغانستان به پیروی سنت دیرین مردمی وبر روی پایه استوار دینی خویش که مشاوره را از مبانی متین امور خود می انگارد ،برای نخستین بار در دوره فرخندهٔ جمهوری نمایندگان خود را جهت اشتراك در امر سترگ ملی واخذ تصامیم سودمند در بارهٔ وثیقهٔ مهم ملی انتخاب کرد واعزام داشت وبتاریخ دهم دلو ۱۳۵۵ مجلس بزرگ وکبیر ملت دایر شد .

درین مجلس مهم ،قانون اساسی دولت جمهوری مابدا خل یکصدوسی و شش ماده تصویب گردید وبعد از توشیح سباغلی محمد داود «نخستین رئیس جمهور افغانستان »نافذشد. سباغلی محمد داود بتاریخ ۲۵ دلو ۱۳۵۵با اصرار و هلهله تمام نمایندگان مجلس کبیر باتفاق آراء بحیث اولین رئیس جمهورافغانستان برگزیده شدند .

رهبر انقلاب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بحیث نخستین رئیس جمهور ساعت ده قبل ازظهر روز ۲۶ دلو ۱۳۵۵در

(c) ketabton.com: The Digital Library

محضر نمایندگان ملت حلف‌وفاداری یاد کردند .

باتوشیح نخستین قانون اساسی دولت جمهوری بتاریخ (۵) حوت ۱۳۵۵ ،حکومت عسکری پایان‌یافت وقانون اساسی نافذ گردید. بعد از ختم مراسم سوگند جمع کثیری از اهالی کشور ازمرکز وولایات‌در جاده ۲۶سرطان ودیگر جاده ها ی کابل براه افتاده همدیگر راشادمانه وخندان مبارکباد میگفتند .

• • •

رهبر انقلاب بیاغلی محمد داود حین افتتاح لویه جرگه فرمودند :

«این مرحلهٔ تاریخ بما حکم میکند که باید همه افراد ملت کلیه‌اختلافات ومنافع شخصی را از خود دورنموده وبرادر وار جهت منفعت بزرگ‌ملی حرکت نمایند .»

گویند :«سخن کز دل بر آید لاجرم بردل نشیند » ،رهبر انقلاب باآرزو های بزرگی که برای پیشبرد وارتقای کشور در دل دارند باکمال همدردی ومهربانی همگان را به «همکاری برادر وار »رهنمونی می نمایند .

مسلم است که هیچ جامعه‌یی‌بدون دست بهم دادن واتفاق واتحاد بجایی نمی رسد .ودر جامعه یی که همنوایی وجود نداشته باشد آنجا هرگز بهبود در امور بمشاهده نمی رسد وچنانکه مردم مامیگویند : «سنگ از سنگ دیگر برپای است» اتحاد رمز بزرگ کامگاری است .

اتحادی که برپایه هو شیاری‌وعلم ومنافع همگانی استوار باشد و هر فرد بکو شد که برای برا دران‌و هموطنان‌خود سودی برساندنه آنکه ازبرادر خود منفعتی کسب کندوتنها خودرا آسوده سازد .

رهبر انقلاب بیاغلی محمد داود فرمودند :

«..تاریخ در حقیقت عبار تاست از داستان ارتقای بشر از یك‌مرحله بمرحله دیگر بنا بر آن طبیعت، نیرو ،ظرفیت واستعداد بشر بحیث یك موجود تاریخی باطرحهای ثابت وساکن سازگار نیست وبشراصلا تحول پسند وار تقا پذیر است.»

ایشان در ین جا به رمزبسیارمهم زندگی انسانی اشاره کرده اند . زیرا (تحول)لفظاً نیز مرحله ارتقای موجود زنده را از یك حال به حال دیگر افاده می نماید ومفهوم آن پیشرفت است .

مفهوم زندگی آنست که مو جود زنده متحرك است وتحرك وزیست لازم همدیگر اند واگر انسان ثابت ولایتغیر بماند همچون سنگ وچوب

خشك خواهد بود وموجود زنـــده همیشه تادمی که‌توان دارد دربهبود خود میکوشد .ملت های که رمـــز واقعی تحول را درك کرده اند شب وروز در کار اند وبالخصو ص در دنیای امروز که (سرعت)شا خص آن است ونه‌میتوان با حالت خمودو جمود بسر برد .واگر مابه این امر مهم ملتفت نباشیم بدان میما ندکه دیگران براسپان تگاور سوا رانـــد ودر عرصه زندگی دوان دوان پویان اند وما میان اسپان سرکش پیا ده روان باشیم .

رهبر انقلاب «ادبار »و «بیعلاقگی» راجداً محکوم کرده‌اند. واقعاً افرادی راکه روح زنده وقدرت بزرگ‌تصمیم پشتیبان باشد هیچگاه به ادبارنمی گرایند و«بیعلاقگی »را در برابـــر مسایل حیاتی وملی گناه عظیـــم میشمارند .

ملت افغانستان در طول ادوار تاریخ هرگز در مسایل ملی خو یش بیعلاقه ومدبر نبوده است .رو ح زنده ،شهامت وغیرت این مـــرد م همواره آنان را در امور ملی به جاو برده است حتی در برابر بزرگترین دشمن خویش اند کترین ادبـــاری نشان نداد ه‌اند .

ر هبـــر انقـــلا ب بناغلی محـــمد دا و د بعـد از آنکـــه ازطرف لویه جرگه به حیث اولیـــن رئیس جمهور افغانستان برای شش سال انتخاب گردیدندچنین‌فرمودند:

« ...برای من وهمه کسانیکه به وطن خود محبت وعلاقه دارند جای خوشی وامیدواری است که شمـــا نمایندگا ن ملت در اولین لو یه‌جرگه دو لت جمهوری افغانستان برای‌غور برمسوده قانون اساسی افغانستان ومسایل مهم ملی تان باعلاقـــه و دلچسپی خاصی در یك فضای آزادو صمیمانه و با احساس بـرا دری و برابری سهم گرفتید وامروز تصمیم آخرین خود را به مردم افغانستـان ابلاغ نمودید . »

رئیس جمهور بناغلی محمد داود درین قسمت از بیا نیه شا ن به‌دو موقف بسیار حیاتی ومهم اشـــاره فرموده اند که : «فضـــای آزاد و صمیمانه »و «احساس بـــرادری و برابری »میباشد :

۱ــ فضای آزاد وصمیمانه : د ر مجامعیکه راجع به منافع ملـــی و سرنوشت کتله های بزرگ مردم‌و خط مشی حیاتی کشور مبا حثـــی صورت میگیرد اگر آزادی‌وصمیمیت حکمفر ما نبا شد شخص مسوولیت بزرگ تاریخی خود را ایفا نمی‌تواند

(c) ketabton.com: The Digital Library

زیرا گفتنی های خود را که حاوی خواستهای اکثر مردم است در دل نگه میدارد ، جرات ابراز آنرا نمی داشته باشد واگر در مباحثا ت ملی صمیمیت ویکرنگی نباشد باز هم در هرگفته مناقشه بیهوده وسفسطه پدیدار میشود ودر نتیجه آنچه حاصل آید ناسود مند خواهد بود.

۲ـ احساس برادری وبرابری :

احساس برادری وبرابری میان افرادی وجود میداشته باشد که از رشد ذهنی وتکامل فکری بر خوردار باشند .وبه فحوای :«آنچه را به خود نپسندی به دیگران مپسند !» هرکس ضرر جامعه خود را ضرر خویش انگارد وسود مادی ومعنوی اهالی کشور خود را همچون نفع شخصی خود بداند نه آنکه بگوید: مرا هست بطرا زطوفا نچه باك» یا «اگر دنیا را آب گرفت مرغا بی راچه باك !» پس در ینصورت هرکس بفکر خود می افتد وهرگز جا معه به نوایی نمی رسد .

بنابر آن وجود آن دوفکر عالی و درك آن ثمره بسیار مفیدی را درراه تنظیم والتیام آلام دیرین مردم ما ببار خواهد آورد .

رئیس جمهور افغانستان پس از انتخاب گفتند!

«خواهران وبرادران وهموطنا ن عزیز !در همین ساعت ثقلت و سنگینی این مسوولیت بزرگ راکه من احساس میکنم ممکن است کههیچ فرد شما نه‌تنها درك ننما یید بلکه تصور آن راهم کرده نتوانید .برای انجام این مسوولیت بزرگ وسنگین اتکای من به خدای بزرگ‌و توانا وبه معاونت‌وپشتیبانی قا طبه ملت نجیب افغانستا ن به همکاری صادقانه وصمیمانه همکاران محتر م من وهمه کارکنان وموظفین دو لت افغانستان به هرسویه وهر مقام در هر جایی که هستند وبالا خره‌به فداکاری ،ایثار واز خود گذری نیرو های انقلاب ملی ماوتمام فرزندا ن صدیق ووطن پرست ما خواهدبود.»

درك مسوولیت در تمام امور و شئون زندگی خواه فردی خواه اجتماعی آنقدر مهم ومو ثراست که همسان آن هیچ چیز رانتوان موازنه دانست .

مردان بز رگ نه تنها مسوولیت خود را درك کرده اند بلکه همیشه انسانان را به مسوولیت شان متوجه ساخته اند .سعدی گوید :

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابرو باد ومه وخورشید وفلك در کار اند

تاتو نانی بکف آری وبه غفلت نخوری

درك مسوولیت انسان را از بار گران ونتیجه ناسود مند غفلت مصون میدارد .واقعاً هرقدر وظیفه انسان بزرگ میشود به همان پیمانه مسوولیت نیز بزرگ تر میشود .

یکی از رموز بس مهم پیشرفت جوامع همین درك مسوولیت است . انسانیکه باهمیت وظیفه ومسوولیت خود ملتفت گردید یقینا آنرا بوجه احسن ایفا میکند ومساهله وتهاون را در اجرای کار هرگز نمی پسندد.

مسوولیت دو جنبه دارد :فردی، اجتماعی .

درك مسوولیت فردی شخص را در امور مربوط به خودش مستقیم میسازد وهرکس به نوبه خود کاری که برایش سپرده شده بخو بی ایفا میکند .شناخت اندازهٔ مسوو لیت فردی منوط به مقدار دانش واحساسی است که او از محیط وماحول خود بر داشته وبا تکرا رواستمرار در تعهد آن بدان مجبول گر دیده و بالا خره برایش ملکه را سخه شده وشخص راپابند واستوار بار آورده است .

وچون فرد مسوولیت فردی خود راادراك نمود وظایف ووجا یب خودرا درداخل اجتماع خویش نیز به خوبی درك می نماید وآنگاه خود را در برابرجا معه خویش ناگز یرمی یابد تاتعهدی راکه ازاجتماع خود خواه ذهناً یا علاناً بر ذمه دارد ،بخو بی ایفا کند .

فی الحقیقه بزرگی معنوی شخص ازهمین نقطه آغاز میگردد که مکلفیت خود را چه فردی ،چه اجتما عی به خوبی درك میکند .

رئیس جمهور ښاغلی محمد داود چنانکه نبشته آمد درین گفته شان بحیث یك شخص وطندو ست وخدا پرست درك واقعی شانرا از بزرگی وظیفه سترگ ریاست جمهور ی به هموطنان گوشزد فرمودند واشاره کردند که همه وطندوستان وکسانی که آرزو ی پیشرفت وارتقای این کشور را دارند بایست باهمیت وظایف ومسوو لیت شان آگاه باشند ومستشعر گردند که :همچنانکه آنان به کار هاو تعهدا ت گذشتگان انگشت میگذارند وکسانی راکه در وظا یف ومسوو لیت خود فرو گذاشت روا داشته بودند مورد ملامت قرار می دهند ،اینان هم در برابر آیینه داوری جوانان واولاد آیندهٔ وطن قرار می گیرند وتاریخ همگان را در کفه های

(c) ketabton.com: The Digital Library

میزان سنجش خوب ونا خو ب می گذارد .

رئیس جمهور گفتند :

« برای من مسرت وافتخارحقیقی وقتی خواهد بود که بعد از طی‌شش سال دورهٔ خدمت باصداقت به وطن ومردم خود بازهم در چنین محفـــل ودر محضر نمایندگا ن ملـــــت افغانستان موفقانه وشرافتمندا نـه این امانتی را که بمن سپرده شده‌به خلف خود تسلیم نمایم .»

گفته اند :مردم همه کار ها را در قبال یکسان می بینند یعنی درمرحله آغاز ،کار در نظر همگی یکسا ن جلوه میکند مگر مردان خبیر وآگاه بانگاه دوربین وفکر دور اندیشـــ خویش عواقب وآخر کار را ازآغاز آن درك میکنند .

رئیس جمهور بانگاه حقیقت نگر شان که کنه موضوع وافق واقعیت رانگریسته اند وژرفای مطلـــب و نتیجه عمل همان است که خاتمـــه اش نیکو بود .امر مسلم است که روشن بینی وبه آخر و نتیجه عمل متوجه ومترقب بودن انسان‌راملتفت ودقیق میسازد که در اعمـــال و اجرا ا ت خود خیر جامعه ومردم رادر نظر گیرد وبه فحوای «الاعمال بـــا لنیات »بهره اعمالیکه جهت آسایش مردم باشد نیکو خواهد بود .

در وا قـــع فـــر مود ۀرهبر انقـــلا ب بنـــا غلـــی محـــمد داود که مفهوم عمیق ووسیعی دارد برای همه کار داران وموظفان دولت جمهوری رهنمونی بسیار ارزنده می باشد .تاهمگان بدین امر مستشعر گردند که برای هر مامور دولت خواه کوچك ،خوا ه‌بزرگ درختم دور ۀ هروظیفه ییکه بعهده دارد آنگا هی خوشایند ومسرت بار خواهد بودکه وظیفه خود را به حسن صورت و صداقت وامانت داری ایفا کـــرده باشد .ووقتیکه آن وظیفه را به‌خلف خود تفویض می نماید از دوران کار خود رضامند وسر افراز ورستگار باشد ومردم از او خشنود باشند .

در آخر آرزو داریم نیا ت‌نیـــك بناغلی محمد داود رئیس جمهـــور راهنما ورهبر پیشرفت های پیا پی این کشور شود ومردم افغانستـــان درسایه تدابیر شان به‌خوشبختـــی های‌مستدام نایل آیند ،همانسان که آغاز جمهوریت برای کافه ملـت مسرت بار بوده است دوا مش نوید بخش وسعادت نثار گردد .

والله ولی التوفیق وهوالمستعان

ش.ع. اکبر

شاغلی محمد داؤد رئیس جمهور بااعضای کمیته عالی تدقیق مسودهٔ قانون اساسی، پس از تصویب قانون ازطرف لویه جرگه، در قصر ریاست جمهوری .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند دوکتور سحبی بحیث وزیر تعلیمات عالی مقرر گردید

نظربه‌فرمان بنا غلی محمد داود رئیس جمهور بتاسی‌ازماده (۱۲۳)قانون اساسی دولت جمهوری افغانستان، اعضأحکومت تعیین گردیدند. ودر کابینه جدید، پوهاند دوکتورغلام صدیق سحبی رئیس پوهنتون بحیث وزیرتعلیمات‌عالی‌مقرر شد.

• • •

خلص‌سوانح پوهاند دکتور سحبی وزیر تعلیمات عالی

پوهاند سحبی علاوه بر سه‌نشان،درسال ۱۳۵۵ به‌اخذ نشان‌افتخاری‌اولین‌لویه‌جرگه دولت جمهوری‌نایل گردیده است.

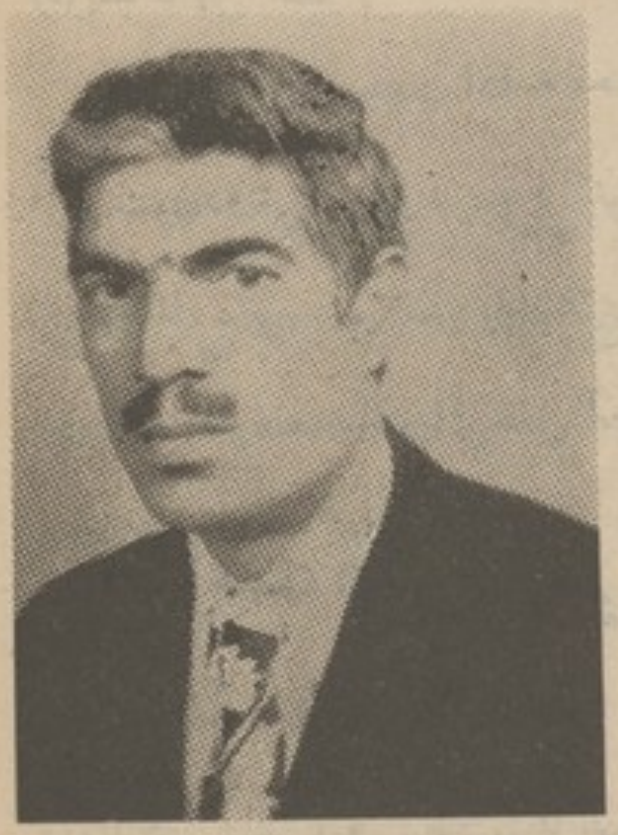

پوهاند دکتور غلام صدیق سحبی وزیر تعلیمات عالی

دکتور غلام‌صدیق‌سحبی درسال ۱۳۳۱ باخانمی که‌ازخانواده دهقان‌بود ازدواج‌نمود وثمر آن ازدواج یك پسراست که‌فعلا‌مشغول تحصیلات عالی‌میباشد. واینك‌بقیه‌گزارش‌حیاة وتحصیلات ووظایف‌وافتخاراتش‌از آغاز زندگی‌تا کنون.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زادگاه:

پوهاند داکتر غلام‌صدیق محبی درماه میزان سال ۱۳۰۸ ه ش درولسوالی اندرولایت غزنی دریك فامیل دهقان بد نیا آمد .

سوابق تحصیلی

دروس ابتدائی خویش را ازسال ۱۳۱۸ الی ۱۳۲۳ درولسوالی اندرفراگرفت وتعلیمات متوسط وبکلوریای خود را ازسال ۱۳۲۴ الی ۱۳۲۹ در دارالمعلمین کابل به پایان رسانید. درسال ۱۳۳۰ شامل پوهنځی علوم پوهنتون کابل گردید ند ـو در سال ۱۳۳۳ باخذ لیسانس ریاضی وفزیك نایل آمد .

درسال ۱۳۳۶ جهت ادامه تحصیلات عالی به‌اتحاد شوروی اعزام گردیدندودر سال ۱۳۴۲ ازپوهنتون دولتی مسکو درجه دکتوری رادر فزیك هستوی بدست آوردند .

درسال ۱۳۵۴ حین‌سفر به‌اضلاع متحدهٔ امریکا از پوهنتون نبراسکا بدریافت دکتورای افتخاری در رشته ادارهٔ تعلیمات عالی نائل آمدند .

فعالیت های علمی

پوهاند دکتورمحبی بعدازفراغ ازپوهنځی علوم درلیسه های نجات (فعلا لیسه امانی)ـ حبیبیه وپوهنځی های علوم ـطبـ فارمسی ـپولی‌تخنیك ووتر نری‌ازسال ۱۳۳۳ تا سال ۱۳۵۴ به تدریس فزیك وریاضی پرداخته است. درایام اشتغال درتدریس در داخل کشوروایام تحصیلات عالی درخارج وطن اثارمهم علمی راتالیف‌نموده‌اند . که تعداد آن بالغ به(۱۸) کتاب‌ورساله و مقاله می‌شود . ودرجرایدومجلات‌معتبر علمی افغانستان‌ـاتحادشوروی‌وجاپان به‌نشر رسیده است .

ویکی ازآثارموصوف در کانکور پوهنتون‌دولتی مسکو به اخذ جایزه نایل‌گردیده است .

وظایف اداری

بنا غلی دکتور محبی‌وزیر تعلیمات عالی درساموریت های‌رسمی ووظایف اداری خود عهده های‌آتی را ایفاء کرده است :

(بقیه در ص ۱۶۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

یو هاندرحیم الهام

بحثی در باره فرهنگ

«قسمت دوم»

خصوصیت اکتسابی فرهنگ

گفتیم فرهنگ پدیدهٔ فطری وبیولوژیکی نیست ،بلکه آموخته میشود.در تعریفهایی که پیشتر درباره فرهنگ نقل کردیم جابه‌جابه خاصیت اکتسابی‌وآموزشی فرهنگ اشاره هایی شده‌است، ولی بسیاری‌از دانشمندان گفته‌اند که: گویا فرهنگ توسط آموزش اجتماعی‌ازیك‌نسل به‌نسل‌مابعد منتقل میشود وتنها روز (Rose)ادعا کرده‌است که: «فرهنگ... به‌صورت‌رمزی‌آموخته‌ومنتقل میشود .» هرچندنظریات روانشناسان دربارهٔماهیت عملیهٔ آموزش بسیاروگوناگون است ،درا ینجابه ذکریك نمونه اکتفا میرود .

ساوتن فرید درکتاب «تطورجامعهٔ سیاسی» (۱۸)ضمن تأیید نظریات کرو ببرو کلوکون درباره نارسایی ونقص تعریفهای‌فرهنگ وبااستفاده ازنظریات جورج‌مورداك *وکلارك‌هل ** که آموزش راازلحاظ قرابنی که‌دران صورت‌میگیرد به‌سه‌گونه به‌نامهای « آموزش اقتضایی»، «آموزش اجتماعی »و«آموزش رمزی»تقسیم کرده‌اند،معتقداست که آموزش‌اقتضایی،نظربه‌دونوع دیگرآن ،به‌حدي‌به کثرت صورت‌میگیرد که میتوان آنرابازندگی‌مرادف‌دانست. این‌گونه آموزش را،به‌عقیده وی ،دراعتراضات ودرتمام اشکال زندگی حیوانی‌میتوان یافت،وعبارت‌از عملیه بیست که‌توسط آن موجودزنده‌یی واکنشی کرداری‌رابر اساس تجربه اختیار میکند یاتغییر میدهد. جانور بابرخوردبه کنشي نمونهٔ مکررا لوقوعی ازواکنش راتاسیس مینماید ،طوری که بابرخورد

(18) Fried, Morton H., The Evolution of Political Society, An Essay on Political Anthropology, Random House, 1967, pp. 5-7.
* George P. Murdock ** Clark Hull.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با کنشهای مشابه به‌ابرازچنان‌واکنشها ی‌مشابهی‌میپردازد که در صورت کثرت برخورد با آن کنشها واکنش گاهی‌شدیدوگاهی خفیف میباشد . ازمشخصات عمدهٔ چنین‌آموزش‌این است که فی‌مابین کنش وواکنش چنان ارتباط فوری‌برقرارمیگردد که‌ابرازواکنش مطلقاً از احتیاج مبرم شخصی جانور ناشی‌میشود وبراساس آن نمونهٔ مکررالوقوعی ازواکنش را تاسیس میکند . جانورانی که آموزش اقتضایی شان محدود باشد قادر به‌تفاهم نیستند ونه با آنها تفاهم صورت گرفته میتواند.آموزش اقتضایی ذاتاً چنان‌است که آموزنده تصور میکند تنها خودش موجود است وتنهاخودش براوضاع واحوال خویش وقوف دارد ،وحتمی است که‌چنین‌باشد .بنابراین ظرفیت چنین آموزش از برای زنده‌گی اجتماعی صفر است . شاید جانوری ،به این صورت ، تعدادي از واکنشهای اکتسابی رادرطول زنده‌گی‌فراگیرد ، وبدون این که به‌دیگری‌منتقل‌شان سازد، باسرگشت نابود شود .

آموزش اجتماعی ،به‌نظر فرید ،زمانی صورت میگیرد که‌یك جانور با درك جانور دیگری باکنشی برخورد کند وواکنشی نشان دهد ،وآن‌واکنش رابه‌حیث گنجینهٔ کرداری‌خود کسب نماید .درآموزش اجتماعی ازبرای‌حیات‌اجتماعی‌امکانات‌محدودی‌میسر است ، ولی از این بابت برآموزش اقتضایی رجحانات‌فراوان‌دارد .در چنین‌آموزش جانوران‌مستعد ذخیره کردن‌واکنشهای فراگرفته دربرابر کنشهایی هستند که هنوز به‌آن برخورد نکرده‌باشند.امکانات تفاهم نیز ، مگر به ندرت ،موجود است‌وشاید برخی ازواکنشهای‌فراگرفته را تا آستانهٔ نسلی دیگر برسانند . آموزش اجتماعی، همچنان، سهمی درایجاد انواع خاصی‌از کردارمتقابل‌اجتماعی‌و انتقال اطلاعات توسط تجمع زود گذر پانیمه‌دایمی نفوس میداشته باشد .

هیچ موجود زنده یی تنها بر آموزش اجتماعی متکی نتواند بود .تمام جانورانی که به طور اجتماعی مآموزند‌به صورت اقتضایی نیز میآموزند ، انسان‌ازجملهٔ جاندارانی است که هم‌به صورت اجتماعی وهم به‌طور اقتضایی‌میآموزد . اما انسان یگانه جاندار ی است که به طور رمزی نیز میآموزد .

مساله دشوار درآموزش‌رمزی ترك دادن اقتضاي‌اصلی است . در آموزش اقتضایی جاندار آموزنده باکنشي اقتضایی برخورد وابرازواکنش میکند . درآموزش‌اجتماعی ، جاندار آموزنده ، جاندار دیگری را درك ، باکنش بر خورد وابرازو اکنش‌میکند . درآموزش رمزی اقتضای کنش وجودنمیدارد، بلکه توسط چیزد یگری نمودارمیگردد: توسط رمز. شایدرمزمتشکل از کردارنموداری مختلطی باشد،اما بسیاری از رمزهابالنسبه بسیط وجا یگزینهای بسیارفشردهٔ اصلهای خود میباشند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرید تأکید میکند که آموزش رمزی، در نتیجه امکانات نا متناهی را از برای تجمع وحیات اجتماعی فراهم میکند، چنانکه مفکوره ها بر سر هم انبا شته و معادله های جدید به صورت رمزها بدون کمترین ضیاع وقت و صرف نیرو ساخته شده میتوانند. کردار عمومی یک نسل به این صورت تشکل میابد، و تا حد زیادی، کردار نسل مابعد راتعیین ومواد خام آنرا، جدا از مشخصات نژادی و بیولوژیکی آن، مهیا میسازد. هر چند چیزی مشابه به این درآموزش اجتماعی واقع میشود، مگر تفاوت بین این دوگونه آموزش به‌قدری زیاد است که دونوع کاملا متفاوت را تشکیل میدهند.

فرید با چنین تشریحی از اقسام آموزش، ادعا میکند که میتوان فرهنگ را به حیث واکنشهای میتالی سلوک که اصلا با آموزش رمزی کسب میگردد تعریف نمود.

فرید در این تعریف کلمهٔ « اصلا » را قصداً گنجانیده است، زیرا چنان که خود گوید، در فرهنگ مظاهر فراوانی از آموزش اجتماعی وجود میدارد، مانند صنایع سنگی دوره های کهن که با آموزش اجتماعی به نسلهای مابعد منتقل گردید. کلیهٔ فرهنگهای معاصر مشحون از اجزا وعناصر آموزش اجتماعی هستند، اما هر چند آموزش اجتماعی سهم عمده یی در انتقال فرهنگ دارد، بازهم از اتکای اصلی فرهنگ بر نظام آموزش رمزی نمیکاهد.

اهمیت اساسی فرهنگ نیز از جهت اکتسابی و مشترک بودن آن است: کودک بسا چیزها را از والدین، از خویشاوندان، از دوستان والدین، از همسالان وهمبازیهای خود، ودر واقع تقریباً از تمام مردمی مها موزد که با آنان سروکار وتماس بدارد. آموزش اجتماعی تا هنگام بلوغ، وسپس درطول حیات، ادامه مییابد، اما قسمت اعظم توقعات وخواستهای اجتماعی تا سن بیست‌ساله گی تکمیل میشود.

فرهنگ به خاطر خصوصیت اکتسابی و اشتراکی آن « میراث اجتماعی » دانسته شده است. این اصطلاح خصوصیت تاریخی فرهنگ و این واقعیت را که فرهنگ تحول میکند و انکشاف میابد، نمودار میسازد.

۵ـ فرهنگ وجامعه:

فرهنگ پدیدهٔ فردی نیست، اجتماعی است. هر فرهنگی، همواره، توسط یک گروه اجتماعی تشکیل ونگهداری میشود. فرد به تشکیل فرهنگ قادر نیست. هم چنان فرد به تنهایی نمیتواند ممثل تمام مظاهر فرهنگ جامعهٔ خود باشد. تمثیل تمام مظاهر فرهنگی یک جامعه، توسط تمام مردم، به‌صورت دسته جمعی صورت میگیرد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر چند فرهنگ پدیدهٔ اجتماعیست، مگر فرهنگ و جامعه دو چیز جداگانه، به هم مربوط و مکمل یکدیگر است. فرهنگ توسط جامعهٔ انسانی تشکیل میشود، یعنی هرگاه جامعهٔ انسانی نباشد فرهنگ به وجود نمیآید.

پیشتر گفتیم که فرهنگ پدیده یی اجتماعیست، مگر با جامعه یکی نیست.

هرسکوویتس این دورا به این گونه از هم جدامیسازد: «فرهنگ راه و رسم زنده گانی مردم است، در حالیکه جامعه گرد هم آمدن منظم افراد یست که از ان راه و رسم در زنده‌گی پیروی میکنند.» به عبارات ساده تر جامعه از مردم ساخته میشود وشیوهٔ کردار مردم فرهنگ شان است.»(۱۹)

همو در ایضاح تفاوت فرهنگ و جامعه میافزاید که جامعه عبارت از مجموعهٔ چنان واقعیتهای اجتماعیست که در بعد از تباطها و دسته بندی اجتماعی تحقق میابد، در حالیکه فرهنگ همان مجموعه را در بعد عمل نمودار میسازد. معهذا سوال اساسی این است که آیا انسان را به حیث حیوان اجتماعی از انسان به حیث موجود دارای فرهنگ میتوان جدا دانست؟ آیا ممکن است کردار اجتماعی را از کردار فرهنگی مجزا کرد؟ هدف غایی در مطالعهٔ انسان، در واقع خود انسان است، نه مفکوره ها و مؤسسات و نه حتی اشیای مادی یکه انسان میسازد. مفکوره ها و مؤسسات واشیای مادی ساخته انسان به علتی مطالعه میشوند که واقعیت وماهیت انسان را نمودار میسازند.

هرسکوویتس معتقد است که تنها انسان حیوان اجتماعی نیست، بلکه در جهان بیولوژیکی جانداران دیگری نیز به صورت دسته جمعی با هم زنده‌گی میکنند. اما، به استثنای موارد محدودی که تشخیص آن هم مبهم است، انسان یگانه موجود با فرهنگ است. هرگاه این واقعیت درك گردد که انسان از لحاظ زنده‌گی اجتماعی با جانداران دیگر وجه اشتراك دارد، اما تنها انسان موجود با فرهنگ است، تفاوت فی مابین جامعه وفرهنگ به وضاحت آشکار میگردد. معهذا هم چنان که جامعه و فرهنگ را از هم متفاوت میدانیم، نباید ارتباط متقابل آنها رابایك دیگر نا دیده بگیریم. کروبیر در این باره گوید: «فرهنگها مولو دات جوامع انسانی هستند که تحت تأثیر فرهنگهای منتقل شده از جوامع کهنتر عمل میکنند.»(۲۰)

وی بـا استناد به سخنی که نقل کردیم چنین نتیجه میگیرد که جامعه و فرهنگ متمم یك دیگر و به سان دو صفحهٔ یك ورق کاغذ اند. هر فرهنگ مشخص به یك جامعه مشخص متعلق است.

---

(19) Herskovits, MelvilleJ., Man And His Works, Alferd A. Knopf, 1967, p. 316.

(20) Kroeber, Anthropology, P. 269.

۶- فرهنگ و فرد:

جامعه شناسان و بشر شناسان به اتفاق عقیده دارند که زندگی انسان دسته جمعی و اجتماعیست. انسانها نه جدا از اعضای گروه خود زندگی میکنند و نه از برای حل معضلات زندگی به جستجوی راههای حل انفرادی میپردازند، بلکه با هم یک جا به سر میبرند و از برای زیستن شیوهٔ مشترک، یعنی فرهنگ مشترکی دارند که موجودیت و بقای دسته جمعی آنها را تنظیم و آنانرا از برای تطابق به محول ونظارت وتسلط بر نیروهای طبیعت آماده میسازد. هر چند جامعه از ارتباطهای افرادی تشکیل میشود که با هم یک جا به سر میبرند، ولی هستند کسانی که فردرا محصول جامعه و فرهنگش میدانند (۲۱). نوزادانسانی به هنگام تولد، چنانکه پیشتر هم گفته شده است، جزانعکاسات خود بخود از قبیل گرفتن، مکیدن، چشم زدن و امثال آن، فاقد سلوک ارثی منظم و مکرر الوقوع میباشد. البته وی واجد استعداد آموزش احتیاجات وعکس العملهایی هست که به عضویت انسانیش وابسته گی دارد: گرسنه میشود وغذا میخواهد، تشنه میشود ونوشیدنی میخواهد و بالقوه آمادهٔ ابراز عواطفی از قبیل قهر، ترس، عشق ونفرت میباشد. اما مظاهر بیولوژیکی و استعدادهای فردی تنها با تجربه هایی انکشاف میکند که از محیط اجتماعی کسب میشود. کودک از کسانی که در آغاز به حیث نوزاد ازوی مراقبت میکنند، وسپس در بزرگسالی از دیگران، اعتیادات، تلقیات، اعتیادات وارزشهای فرهنگش را کسب میکند ونحوهٔ تکافوی مایحتاج خود را به شیوه یی که مورد قبول جامعه باشد وبه نهجی که با سوقفش در جامعه مناسبت بدارد فرا میگیرد. تمام این مظاهر روانی سرانجام به صورت ساختمانی تنظیم میشود که غالباً به نام شخصیت یاد میشود. ساختمان شخصیت ونیز بسیاری از اجزای تشکیل دهندهٔ آن، از قبیل اعتیادات، تلقیات، معتقدات وارزشها هر چند اساساً برتهدابهای فیزیولوجیکی بنا میباید، بیشتر از فرهنگ توسط روابط اجتماعی نشأت میکنند.

۷- عناصر متشکلهٔ فرهنگ:

فرهنگ به حیث پدیده یی اجتماعی اجزای تشکیل دهنده یی دارد که به نام عناصر سازندهٔ فرهنگ یا مظاهر فرهنگی یاد میشوند. این مظاهر غالباً به سه دستهٔ بزرگ تقسیم میشوند:

اول - مؤسسات، یعنی قوانین یا معیارهایی که از سلوک انسانی نظارت میکند.

دوم - مفکوره‌ها، یعنی دانشها و معتقدات گوناگون دینی، فلسفی، علمی، تاریخی، سوسیولوژیکی وامثال آن،

(21) Chinoy, Ely, Society, p. 49.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوم ـ تولیدات مادی یا مصنوعات که انسان میسازد ودرطول دورهٔ حیات اجتماعی از آنها کار میگیرد.

اینک عناصر سه‌گانهٔ فرهنگ بااندک تفصیل شرح میشود.

اول ـ مؤسسات: مؤسسات عبارت ازآن معیارهای مشترک و مکررالوقوع است که اوضاع مناسب و مطلوب کردار با روابط شایسته وقانونی اجتماعی را نظارت میکند(۲۲). این گونه معاییر واصول تمام جنبه‌های حیات اجتماعی را احتوا میکند: دریک جامعه چه چیزها به‌چه‌گونه‌خورده میشود. جامه‌چه سان پوشیده میشود، دربرابر دیگران چه‌گونه واکنش ابرازمیگردد. ازکودکان وسالمندان چه‌سان مراقبت میشود. زنان درحضور مردان ومردان درحضورزنان چه گونه رفتار میکنند. آرایش به کدام شیوه صورت میگیرد. البته دریک جامعه همه گونه کردارو رفتار به قانون واصول ومعاییر پذیرفته شده مطابق نمیباشدو قوانین و اصول ورسوم و معاییر پنهانی یاآشکارا به گونه یی میشکند، اما قسمت اعظم کردارورفتار افراد عموماً ممثل نوعی از معیار پذیرفته شده میباشد که‌آنرا ازدیگران میآموزد و با دیگران دران انباز است.

تعریف مؤسسه، به‌سان تعریف فرهنگ، به‌گونه‌گون صورت آمده است. دانشمندان پیشین درتعریف مؤسسه نه تنها معاییر مکررالوقوع، بلکه دسته‌ها و سازمانهای اجتماعی را نیز شامل میکردند ومثلاً میگفتند که مؤسسه عبارت است از مفهوم(مفکوره‌ها، نظریات، معتقدات دلچسپیها) وسازمان. سازمان عبارت از چوکات یا وسیله یا صرف چندتن گماشته گانی هستند که باروابط مشخص وروش معینی از برای همکاری متقابل تنظیم شده باشد. سازمان از مفهوم مؤسسه حمایت میکندوو سایل تعمیل آنرا به نفع افراد جامعه میسر میگرداند. دراین تعریف مؤسسه معیارهاو گروه هردو شاملند. اکثریت جامعه شناسان معتقدند که باید اصطلاح «مؤسسه» تنهادر مورد نمونه‌های کردار پذیرفته شده به کار برود وازبرای جنبهٔ سازمانی وافرادگروه اصطلاحات دیگری مستعمل گردد.

بعضی ازدانشمندان تنها معاییر خاص وقوانین را مؤسسه نگویندبلکه این اصطلاح را در مورد مجموع معاییر به هم مربوط، یعنی از برای چنان«نظام معیاری» به کار میبرند که بر محور کدام نوع فعالیت انسانی، یا کدام مشکل بزرگ اجتماعی ازقبیل ساختن سرپناه، تربیت کودک، یا حفظ نظم و نسق بنا یافته باشد.

معیارهای اجتماعی یکه مؤسسه نامیده میشوند به «اصول و لسی» و اخلاقیات منقسم

(22) Chinoy, Ely, Socie ty, P. 5.

میگردد. اصول ولسی طرز اجرای امور میثاقی بیر اگویند که مطلوب و مناسب پنداشته میشوند، اما بر حتمیت رعایت آن اصرار نمیشود. افرادی که از این اصول سر پیچی نمایند، به نظر لاابالی یا صرف چنان انسانان غیر عادی دیده میشوند که امور پذیرفته جامعه را نمیپذیرند.

اصول اخلاقی :معیار هاوتاسیساتی راگویند که دارای شدت تاکید اخلاقی باشند. رعایت از این معیار ها به دقت تمام نظارت میشود ،سرپیچی از آنها به ممانعت اخلاقی گروه و مجازات تخلف کننده منجر میگردد. رعایت اصول اخلاقی ازبرای سعادت جامعه ضروری دانسته میشود.

رسوم و قوانین :جنبهٔ دیگر مؤسسه راتشکیل میدهد. رسوم عبارت از کردارهایست که دریک جامعه از روزگاران کهن رایج باشد وعلی التدریج به حیث سلوک مناسب قبول شده باشد. رسوم نوع اجرای امور روزمره ،انجام مراسم دینی ، تفریحات ، بازیها ، طرز های جنگیدن و مجموع آداب معاشرت راکه رشته های روابط اجتماعی را استوار نگهمیدارد احتوا میکند. رسوم به صورت عنعنی پذیرفته شده میباشند وبه نیروی آرای جامعه نظارت وحفاظت میشوند.

اما قوانین اصولی است که از طرف قدرتهای سیاسی وضع و توسط دولت تطبیق میشود. ممکن است قوانین واجد یا فاقد جنبه های عنعنی باشند. قوانین مولود مشخص جوامع پیچیده بیست که نظامهای سیاسی پیشرفته داشته باشند. در جوامع بسیط که فاقد مؤسسات سیاسی مشخص باشند ، ومنابع قدرت سیاسی شان شناخته شده نباشد ،قانون هیچ وجود نمیدارد ،یا اگر وجود بدارد ،اشکال بسیار بسیط وابتدایی میدارد. کردار چنین جوامع بسیط توسط رسوم تنظیم میگردد، اصول جدید به صورت رسمی وضع نمیگردد، بلکه غالباً به تدریج به میان میاید وتطبیق آن به اشخاص معینی که در دستگاه شناخته شدهٔ حکومتی کار کنند سپرده نمیشود.

رسوم و قوانین در بعض موارد با اصول ولسی ومعاییر اخلاقی متداخل است. قسمتی از رسوم خصوصیت پذیرفته شدهٔ اصول اخلاقی را داشته میباشند و قسمتی کما پیش بشکل قرار داد های پذیرفته شده را میدارند. به همین گونه بعض قوانین بر اصول استوار اخلاقی مبتنی میباشند ،و بعض دیگر کدام پایهٔ اخلاقی نمیدارند وصرف براساس نظریات خاص پذیرفته شده، مورد تطبیق قرارداده میشوند.

بسیاری از مقررات اجرایی واداری درنوع دوم شامل میباشد.

مفاهیم رسوم و قوانین تمام اشکال معیار های اجتماعی را احتوا نمیکند. این معیار ها عبارت ازمؤسساتیست که هرچندبه ظاهر بارسوم وقوانین متداخل مینمایند،مگراصلا در هیچ یک ازدسته ها شامل نیستند ..

(c) ketabton.com: The Digital Library

درجملهٔ بعضی ازاصولی که‌سلوک انسانی رانظارت میکند معیار های سود وفیشن ،مراسم دینی ،رعایت‌اساسات وطن پرستی وبه‌جای‌آوردن مراسم حوادث مهم را انام میتوان برد .در همین اصول قوانین علمی نیزشامل است که نه خصوصیت عنعنی دارد ونه ازطرف قانونگزاران وضع شده‌است،بلکه صرف از جانب دانشمندان براساس تعقل وتجربه ساخته شده میبا شند .

مؤسسات،بااشکال بسیار وگو ناگون،وظیفه درستی کرداروتنظیم‌سلوک‌رابه‌هده‌دارند. انسانها به‌جهتی واجد چنین معیارها ی‌مکتسب‌و مشترک هستند که میخو اهند کر دارشان یك سان یا کم‌ازکم شبیه یك د یگر باشد .

مفکوره‌ها : معتقدات وارزشها

عنصردوم سازندهٔ فرهنگ مفکوره هاست که‌سلسلهٔ وسیعی‌ازمظاهر اجتماعی‌را احتوامیکند. مقصوداز مفکوره هاهمان‌سلسلهٔ معتقدات است که‌آدمیزاده‌گان‌درباب اشیای ذیل‌میدارند: درباب خویش ،دربارهٔ جهان‌اجتماعی وبیولوژ یکی‌وفیزیکی ز یستگا ه خود ،در بار هٔارتباطهای متقابل همهٔ‌این مظاهر باجامعه‌وطبیعت، دربارهٔ تمام اشیای دیگر وقدرتها یی که خو د شان کشف یا قبول یاایجادمیکنند.

همچنین مفکورها برمجموعهٔ دانشها ،اطلاعات ومعتقداتی دلالت‌میکند که‌محصول‌مشاهدات وتجربیات انسان باشد.مانند :فولکلو ر ،داستانهای‌شفاهی ، ضرب‌المثلها،عقاید دینی ، سا ینس، فلسفه ،ا مو رعملی و آنچه دربدل اجرای‌کار یا عملی انتخاب میشود .

ارز شها:آدمیزاده گا ن علاوه بر معتقدات ،ارزشهایی را نیز مشترگان کب‌سمیکنند که با آن زنده‌گی میکنند.درمجموعهٔ ارز شهاتمام‌معیارهاواوسانهایی‌نیز شامل است که اهد اف انسا نهارا تعیین میکند ودرپر تو آنهامشی کرداروخود رامیشناسدوآنهارا اساس‌قضاوت‌دربارهٔ‌خویشتن‌ودیگران میداند،ازقبیل : پیروزي،خردمندی،عزت،جرات،وطنپرستی،وفاداري،ومؤثریت.این ار زشها اصول معین عمل‌نیستند، بلکه چنان تصورات عمومیی هستند که‌انسان آنها را جزء وجودخودمیداندو در برابر آنها احساسات شدیدنشان میدهدوهمچنین براساس آنها درموردمردم،اشیا،حوادث‌واوضاع نظر مشترک رد وقبول،وقضاوت خوب‌وبد ،مطلوبیت وعدم مطلو بیت اظهار مینما ید .

اصطلاح «ارزش» گاهی به جای‌اصل‌قضاوت مشترک،در مورد اشیا وحالاتی‌نیز به کار میرود که خوب ،شایسته،مطلوب وگرانبها دانسته شوند،از قبیل پول،زیورات ،پیروزی،قدرت، شهرت وغیره . ازین لحاظ ارزشها به قضاوتهای‌انسان‌ارتباط میگیرند،اماعین قضاوت‌نیستند.به‌علت همین تفاوت بین قضاوتهاوارزشهاست که حالت‌شعوری هرفرددرباب‌تاقیات ،دلچسپیها،واکنشهای‌ذهنی، اشیا وروا بط اشیا تفا وت‌میدارد. پس‌امکان دا ردکه‌ارزشها در نز د انسان اشیای‌مطلوب‌و گزیده

(c) ketabton.com: The Digital Library

معتقدات یا مؤسسات ونیز فرهنگ مادي (اشیای مادی) باشد. ممکن است نظری را که انسان دربارهٔ عقیده ، یاآنسان، یا جامعه ابراز میکند به حدی نیرومند وشدید باشد که شکل ارزش را اتخاذ کند. گاهی آدمیزاده گان در مورد معتقدات دینی ؛ یا کدام نظریهٔ علمی، یاایدیالوژی خاص چنان علاقه او اصرار به خرج میدهد که آنها را از اقتدار وثروت مادی برتر میداند . به همین گونه مؤسسات نیز درنظر انسان ارزش عظیم حاصل میکند، واشیای مادی یکه محصول ابتکارات خود انسان میباشد حیثیت منبع محبت یا نفرت ، مطلوبیت یا عدم مطلوبیت ، یا توقع وحسد را حاصل میکند .

این که انسان باید دربارهٔ ثروت خود ، ودربارهٔ قوانین خود ودربارهٔ رسوم ، متفکوره ها، حتی دربارهٔ نفس خود و افراد دیگرهٔ قضاوت کند ، ممکن است درگزینش آنها به حیث سوار یث اجتماعی سرباز نزنند. هرگاه برعین این مظاهر از دیدگاه دیگري نظر افگنده شود مثلا به حیث وسایل تولید ، یا به حیث قوانین نظارت برسلوک، یا به حیث معتقداتی که انسان را باطبیعت ویا جامعه آشنا میسازد، یابراین همه مظاهر به حیث اشیای با ارزش ، درهمهٔ این موارد باید از نظر علمی کار گرفته شود و بر فرهنگهای جوامع گوناگون قضاوت بد به عمل نیاید، بلکه باید از این گونا گونی وتفاوتهای فرهنگي از برای وسعت نظر ودرک واقعیتهای اجتماعی به حیث مواد کار گرفته شود . باداشتن چنین نظر امکان درک و تحلیل بسیاری از مسایل پیچیده میسر میگردد .

سوم : فرهنگ مادی

تعریف و تحلیل جزء سوم تشکیل دهندهٔ فرهنگ، یعنی فرهنگ مادی، نسبت به دوجزء دیگر آسانتر مینماید ، فرهنگ مادی چیز های مادی پیرا احتوا میکند که انسانها اختراع و استعمال میکنند وعبارت از تمام چیزهایی است که از افزار واسباب انسانهای ابتدایی قبل التاریخی گرفته تا کمپیوتر هاي مغلق الکترونی روزگار معاصر میرسد .

تشخیص این چیزها، جدا از خصوصیات مادی آنها باعث ابهام میگردد . هرگاه این اشیاء در نظر گرفته شوند، توجه انسان به سوی فایده، ارزش ومهارت عملی یا نظری ساختن آنها جلب میشود با این هم افزار وماشینها تاآن وقت مفید فایده یی نیستند که دارنده گان آنها طرز استعمال و تطبیق آنها را ندانند. ممکن است از یک چیز وظایف گوناگون استحصال شود. به حیث مثال ممکن است حلقه یی را در انگشت ودر بند دست و در پای ودر گوش یا بینی یا لب بیندازند .

مطابق به مواردوطرز استعمال گوناگون یک چیز ، دربارهٔ همان چیز قضاوتهاي گوناگون به عمل میآید . بنا براین از برای تشریح درست وثقهٔ اشیای فرهنگی، باید انسان به عوض درک موارد استعمال آنها، بر قضاوتهای مردم در بارهٔ آنها ، ارزشی که مردم برای آنها قایل اند، و بر دانشها و مهارتها یی که به آنها ارتباط دارد وقوف کامل حاصل کند .

در بارهٔ تمام مظاهر فرهنگ وخصوصیتهای مفصل آن مطالب بسیار سینوان گفت. دراینجا به همین مقدار بسنده کردیم. در آینده موضوعات متعلق را دنبال خواهیم کرد . (انجام)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دکتور اسدالله حبیب

ادبیات معاصر دری

بررسی ها ـ نظریات و پیشنهادها

کار تحقیق در ادب معاصر دری از همان دشواری آغاز می یابد که در زمینه کاوش پدیده های ادبی سده های گذشته (۱۷، ۱۸، ۱۹) سنگ راه محقق می گردد. و آن نبودن دوره بندی پذیرفته شده علمی است که به راستی ما نیست جدی و بزرگ. در افغانستان شماری کتب تاریخ ادبیات (پښتو ودری) تألیف یافته است که در آنها به مشکل میتوان بازتاب روحیه مردم را در آئینه ادبیات پیدا کرد و سیر تکامل ادبیات را بروشنی دید. و در این خصوص نمیتوان بی اعتنا ماند، زیرا که ادبیات انسانشناسی است و از ادبیات افغانستان نیز سوای این نباید منتظر بود. زیاده بر آن ناهمگونی که در طرح و دوره بندی تاریخ های ادبیات هست بررسیهای هرگونه پژوهشی در زمینه ادبی که بر بنای یکی از آنها استوار باشد مهر شک میگذارد. ازاینجاست که ارزش مساله دوره بندی تاریخ ادبیات افغانستان و در پهلوی آن تاریخ ادب دری و بعد طرح مساله در ادب معاصر دری با اهمیت خاص جلب توجه مینماید. بنابران ضروری پنداشته می شود تا این تحقیق را با بحثی درباره دوره بندی تاریخ ادب دری آغاز نمایم.

مسألهٔ دوره بندی تاریخ ادبیات دری :

در سال ۱۹۶۰ مساله دوره بندی تاریخ ادبیات دری را پروفیسور براگنسکی نماینده شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان مطرح بحث قرار داد. (۱)

۱ـ ای. اس. براگینسکی، درباره مساله دوره بندی تاریخ ادبیات دری، از مقالهٔ های هیات نمایندگان اتحاد شوروی در بیست و پنجمین کنگره بین المللی خاورشناسان، مسکو سال (۱۹۶۰).

(c) ketabton.com: The Digital Library

دانشمند موصوف در سرآغاز سخنرانی خود روش های مروج دوره بندی تاریخ ادبیات دری را برسپنای آثار محققان شرق و غرب چنین خلاصه نمود: نخست براساس مناطق؛ چون آیین رازی در هفت اقلیم و لطف علی بیگ آذر در آتشکده. و دیگر، براساس خانواده های فرمانروا که بیشتر مقبول است و در کتب معروف تاریخ ادبیات (همایی، شفق، صفا) و در تاریخ ادبیات فارسی پروفیسور ادوارد براون و تاریخ ایران و ادبیات تصوفی کریمسکی دیده میشود. وگاهی با تصنیف بر مبنای حوزه های جغرافیایی می آمیزد، مثلا در سخن و سخنوران بدیع الزمان فروزانفر. سدیگر تقسیم شعرا به متقدمین، متوسطین و متاخرین، چنانکه در شعرالعجم شبلی نعمانی مراعات شده است.

چارم، دوره بندی بهتر که بر سبک ها اتکا دارد و در سبک شناسی ملک الشعراء بهار دیده می شود. پنجم ذکر شعراء از روی حروف اول نام یا تخلص که در مجمع الفصحاء رضا قلی هدایت در نظر بوده است. ششم دوره بندی از روی انواع یا ژانرهای مهم که اته در اثر معروفش Grundrib der iranischen philologie, II و عده یی از سولفان غربی بکار برده اند و انواع آمیخته آن در آثار خاورشناسان ایتالوی، آلمانی و روسی و غیره.

برآگنسکی پیشنهاد کرد که در برابر شناخت مروج ادبیات در حلقه های شرقشناسان، یعنی شناخت ادبیات چون مجموعه سادهٔ شعراء و نویسندگان مفهوم جریان ادبی را باید نهاد و با تحلیل ادبیات در ترکیب ساختمانیش یا تاریخ مردمان را باید دریافت و تنها با دوره بندی علمی می توان درک ماهیت جریان ادبی و شناخت ارزیابی درست آثار هر یک شاعر و نویسنده را میسر ساخت.

بنابرآن دانشمند موصوف برای تاریخ ادبیات دری چنین دوره بندی را بارسزا نکشاف ادبیات سازگار میداند:

۱- ادبیات قدیم که می توان اوستا و نوشته های سغدی، پهلوی و پارتی را از آنجمله شمرد. برای شناخت این دوره مهم است روابط فرهنگی آریانا و آسیای میانه را با هندوچین در نظر بگیریم

۲- ادبیات سده های میانه (از قرن ۹ تا ۱۹)، که به این بخش ها تقسیم می شود:

- دوره اول سده های میانه (از قرن ۹ تا قرن ۱۵)
- دوره دوم سده های میانه (از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹)

و چون از قرن ۱۶ سمت و شداد بی کشور های شامل این حوزه از هم جدا می شود بنا بران در تاریخ ادبیات تا چکستان سده های ۱۵، ۱۶، و ۱۷ را دوره انکشاف مسایل شهری که ایدیالوژی پیشه وران را منعکس می سازد و تقویهٔ «سبک هندی» میداند.

از قرن ۱۸ تا ۱۹ (بشمول قرن ۱۹) را بنابر توجه بیشتر شعراء به پیدل دوره «پیدلیزم» نام میگذارد و در داخل «پیدلیزم» برمبارزه دوروند مترقی و محافظه کارانه انگشت میگذارد.

برای تثبیت چنین شناختی از ادبیات و چنین دوره بندی، از آن پس مقاله هایی در زمینه های

دوره بند ی ادبیات شرق (۱) رنسانس شرق (۲) به‌نشر سپرد تا این برداشت واین طرح رابه‌وسعت همه ادبیات شرق در حلقهٔ بحث خاورشناسان بگذارد . مقاله های پروفیسوربر اگنسکی ازپوشتیبانی محققان صاحب نظر دیگری برخوردار بود ومساله رنسانس شرق در شماری از مقاله های دیگر مورد تحلیل قرار گرفت (۳) تاسر انجام براساس بحث هاو نظریات مخالف وموافق در کتاب دوجلدی« تاریخ ادبیات شرق در سدههای میانه » مولفان اینگونه دوره بندی را اساس کارخود قرار دادند :

۱ـ دوره آغاز ادبیات سده های میانه (از قرن ۳ تا ۷)

۲ـ ادبیات دوره پیش از رنسانس (از قرن ۸ تا قرن ۹)

۳ـ ادبیات دوره رنسانس (از قرن ۱۰ تا قرن ۱۵)

۴ـ ادبیات دوره اخیر سده های میانه (ازقرن ۱۶ تا اواسط قرن ۱۷) (۴)

تا اینجا تلاش هائی راکه در خصوص دوره بندی علمی تاریخ ادبیات مشترک سرزمان افغانستان، ایران وتاجکستان در سطح جهانی شده است بررسی کرده ایم .

بر میگردیم به ادبیات افغانستان درقرن ۱۷ و مخصوصاً نیمه قرن ۱۸ که با تشکیل دولت مستقل افغانستان به همت احمدشاه‌بابا (۱۷۴۷ تا ۱۷۷۳) ادبیات راه خود رامیگیردو شکل ملی را اختیار می کند و باید باخصوصیات تکامل درونی واثر گذاری واثر پذیری آن در برابر ادبیات و حوادث سیاسی کشور های همسایه و دنیا مطالعه شود .

۱ـ ای. س . براگنسکی درباره حدوددوره‌بندی درادبیات‌شرق (تیزس‌ها) در مجموعه مقالات مسایل دوره بندی تاریخ ادبیات خلق های شرق ، مسکو ۱۹۶۷ و مقاله دیگر از همان محقق محترم زیر عنوان یك بار دیگر درباره مساله دوره بندی تاریخ ادبیات فارسی و تاجیکی ومقاله دیگرش که با اشتراك پروفیسور بالدیروف نوشته شده‌وزیر عنوان نظری درباره دوره بندی‌ادبیات کلاسیك فارسی و تاجکی در همان مجموعه به چاپ رسیده است .

۲ـ ای. س . براگنسکی در باره تاریخ رنسانس‌ومقاله آیارنسانس درشرق‌ممکن‌است. در مجموعه مقالات مسایل نظری ادبیات شرق، مسکو ۱۹۶۹ .

۳ ـ رجوع شود به مقاله چهارتن خاور شناس معروف شوروی: بارو لینه ، پایغسکویه‌وپوز دنیوه «درباره بعضی مسایل مشترك رنسانس درادبیات‌شرق» ومقاله مولوف درباره‌بعضی تمایلات رنسانس در ادبیات ترك» در همان کتاب .

۴ـ ادبیات شرق در سدههای میانه ، مجلد دوم، هوهنتون مسکو . ۱۹۷۰ .

دوره بندی ادب دری سده های ۱۷، ۱۸ و ۱۹ و طرح مسأله در ادب معاصر

پیش از ابراز نظر درین زمینه دوره بندی تاریخ ادبیات دری را (از قرن ۱۶ تا ۲۰) در آثار محققان افغانستان و کشورهای خارج مطالعه و ارزیابی میکنیم .

در افغانستان نخستین تاریخ ادبیات را گروه دانشمندان :احمدعلی کهزاد، علی احمد نعیمی علی محمد زهما، میرغلام محمد غبار و محمد ابراهیم صفا نوشتند (۱)

در کتاب مذکور تاریخ ادبیات افغانستان به پنج دوره تقسیم می‌شود :

دوره اول- از قدیمترین زمانه تا ظهور دین مقدس اسلام .

دوره دوم- از ظهور دین مقدس اسلام تا تهاجم تاتار .

دوره سوم- از حمله چنگیز تا سقوط سلسله تیموری افغانستان .

دوره چهارم و پنجم- که در این بخش مخصوصا مورد نظر ماست، نخستین از سقوط بدیع الزمان میرزا تا ظهور محمدزائی ها و دومین از ظهور محمدزائی ها تا سالهای مقارن تألیف کتاب محدود میشود.

در این دوره بندی اگرچه ظاهراً سنت توجه به خاندانهای حکمروا (غزنویان، سلجوقیان و غیره) شکسته است اما در جزئیات ازان باپیگری اطاعت می‌شود. و زیاده بر آن رسم دسته بندی شعراء به حوزه های جغرافیایی نیز بکار رفته است مثلا دوره چهارم چنین تصنیف میشود: مقدمه ،فصل اول -شعراء و فضلا در قرن دهم ،در بلخ و بدخشان، در هرات، شعرای کابل در قرن دهم، فصل دوم - شعرای قرن ۱۱ در هرات ،در قندهار و در کابل ،فصل سوم- قرن ۱۲ و ۱۳ بلخ و بدخشان، در هرات، در قندهار و در کابل ،چنانکه دیده می‌شود روش دوره بندی بر اساس قرنها که در بعضی کتب تاریخ ادبیات بکار رفته است نیز در این اثر مورد توجه قرار گرفته است . قابل یادآوریست که هیچگونه تقسیم و تبویب دوره معاصر در کتاب «تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲» ضرور پنداشته نشده است تنها بصورت ضمنی اشاره میکنیم که در کتاب مذکور زیر عنوان ادبیات از مؤرخان، علماو دانشمندان وحتی خوشنویسان ونقاشان بحث می‌شود که از نظر ما پذیرفتنی نمیباشد .

«تاریخ ادبیات افغانستان» چون قسمتی از کتاب افغانستان درسال ۱۳۳۴ توسط انجمن اریانا دایرة المعارف به چاپ رسید .درآن بخش ادبیات افغانستان درادوار قدیمه را احمد علی کهزاد و نخستین سخنسرایان فارسی را تا ابوالفرج سکزی دکتور احمد جاوید و ازابوالفرج به بعد را محمدحسین بهروز نوشته است .چون اساس دوره بندی آن ،خانواده های فرمانروا است و در این خصوص تازگی

۱- کهزاد و دیگران ،تاریخ ادبیات افغانستان برای صنوف ۱۲ لیسه ها ، کابل ـ ۱۳۳۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ندارد .بحث بیشتر برآن خر وزی نمیباشد.(۱)

درسال ۱۳۳۶ هجری شمسی محمدحیدر ژوبل استادتاریخ ادبیات فاکولته ادبیات کتا ی به نام «تاریخ ادبیات افغانستان» تالیف نمود .(۲) چون روش دوره بندی ژوبل ویابا بیان د قیقتر بهره بندی کتاب نمایانگر برخوردی سالمتر با ادبیات است بررسی گستردهٔ آن از نگاه هدف این تحقیق مفید خواهد بود .

کتاب ژوبل بدو بخش عمده تقسیم می‌شود : ۱-ادبیات افغانستان از قدیمترین دوره ها تا ظهور اسلام، که بیشتر شامل مطالبی درباره زبانهاست.و ۲-تاریخ ادبیات افغا نستان بعد از اسلام که چنین تقسیم شد ه است :

دورهٔ اول- از قدیمتر ین زمانها تا سال ۲۱ هجری .

دورهٔ دوم -از ۲۱ هجری به بعد .

دوره دوم تقسیم می‌شود به :

الف - دوره حکمروایی عرب از ۲۱ هجری تا ۲۵

ب - آغاز استقلال خراسان واحیای زبان دری

در بخش(ب) از دورهٔ طاهریان(۲۰۵-۲۵۹ هجری)وصفاریان سیستان (۲۴۵-۹۰۲ هجری) بحث می‌شود، یعنی همان دوره‌بندی معمول که خانواده‌های فرمانروا اساس آن است مراعات شده است.

فصل سوم -شالوده مثنوی سرایی وقصیده وتکامل شاهنامه نگاری که شامل این مباحث می‌شود:

الف - دوره سامانیان بلخی و ترقیات ادب دری(۲۶۱-۳۸۹)

ب - نخستین دوره ارتقای زبان و ادب دری (عصر رودکی)

ج - حماسه سرایی یا شعر رزمی و تکامل آن(دقیقی و فردوسی)

فصل چهارم - جنبش قصیده سرایی و تکامل آن (دوره عنصری وفرخی) که این فصل نیز به دو حصه تقسیم می شود بدینصورت:

الف - دوره غزنویان و اوج قصیده سرایی(۳۸۹- ۵۸۳)

ب- دورهٔ سلجوقیان ،خوارزمشا هان، غور یان هرات و با میا ن (۴۳۲- ۶۲۸).

ج -داستانسرایان عشقی و رباعی سرایی .

فصل پنجم - جنبش تصوف و تکامل مثنو یهای عرفانی.این فصل شامل این ا جزا ست:

۱- افغانستان -انجمن آریانا دایرة‌المعارف ، سال ۱۳۳۴

۲-م. ح . ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان ،سال ۱۳۳۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

الف ـ حدیقه سنایی تهداب شعر تصوفی .

ب ـ منطق الطیر عطار مبنای سمبولیزم .

ج ـ مثنوی مولوی شاهکار عرفانی .

د ـ تکامل نثر تصوفی.

هـ ادب اخلاقی دور مغول (۶۲۸- ۷۷۱)

فصل ششم ـ رنسانس افغانستان یا دور جامی و بهزاد که چنین تقسیم می شود :

الف ـ رنسانس شرق، دور تیموریان هرات (۷۷۰-۸۰۷ هجری)

ب ـ جامی و دامنه داستانسرایان عشقی .

ج ـ جنبش تاریخنویسی و سیر خوند .

فصل هفتم ـ جنبش غزلسرائی و عصر بیدل که حاوی این عناوین فرعیست:

الف ـ ترقی غزل و سبك هند .

ب ـ بیدل و تاثیر سبك وی در ادبیات ما

پ ـ ادبیات در عصر درانی ها

به نکویی پیداست که ژوبل در نوشتن تاریخ ادبیات به جریان ها و انواع و پیدایی قالب های تازه ادبی و سیر و تکامل آنها نظر دارد تا خواننده را از آن طریق به سیر تکامل ادبیات آشنا سازد. البته این عقیده خود تاحدی سزاوار تایید است، مگر نقص کار ژوبل در آنست که مثلا گاه بحث از آغاز استقلال خراسان و احیای زبان دری، هیچ نوع یا جریان ادبی تازه نیافته ناگزیر بررسی خود را به قدرت گرفتن خانواده طاهری و صفاری سیستان بسته میکند. در فصل سوم که از اساسگذاری مثنوی سرایی وقصیده سرایی و تکامل شاهنامه نگاری سخن میگوید چون مشخصه ها تصویرهایی از رودکی، دقیقی و فردوسی می کشد اما دوباره برمی گردد به آغاز دوره غزنوی واز جنبش قصیده سرایی بحث میکند و باز سخت گرایانه دوره سلجوقیان، خوارزمشاهان، غوریان هرات و بامیان را عنوان قرار میدهد. وگاهیکه در فصل ششم از رنسانس صحبت میکند نابرابری فصل ها به خوبی روشن می شود، بدین توضیح که رنسانس با مفهوم وسیع آن در کنار حماسه که نوعی ادبیست و قصیده که قالب ادبیست و مثلا دوره سلجوقی که چندسال فرمانروایی خانواده بیست که تاثیر مشخص برسیر بالندگی ادبیات میتواند داشته باشد و می تواند نداشته باشد، گذاشته می شود. این تصویر کاملا فریبنده است که بانگرش ژرفتر از آنسوی بحث پدیده های گوناگون ادبی همان دوره بندی مروج یعنی دوره بندی بر اساس خانواده های حاکم را در کتاب ژوبل می توان تشخیص کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گذشته ازهمه باز هم بصورت ضمنی باید یاد آور شد که بیان جنبش تاریخنویسی که درفصل ششم آمده در تاریخ ادبیات به‌عقیده‌ما مورد نداشته است .

فصل آخر کتاب (فصل هشتم) به ادبیات معاصر اختصاص یافته‌است که زیرعنوان «دورتجدد ادبی وجنبش نثر نویسی امروز» در دوبخش مطالعه می شود :

۱ـ از ۱۲۵۴-۱۲۹۷ (پیش از استقلال) .

۲ـ دور بعد از استقلال .

هرگاه مسأله دوره بندی را کنار بگذاریم «تاریخ ادبیات افغانستان» مولفه محمد حیدر ژوبل درمیان کتبی که در زمینه تاریخ ادبیات درافغانستان نگارش یافته است ازلحاظ دقت مباحث وعمق تحلیل وتحقیق نظیر ندارد .

در باره ادبیات معاصر افغانستان نخستین رساله رانیز ژوبل نوشت . «نگاهی به‌ادبیات معاصر افغانستان» (۱) ازهمان مولف درواقع سخنرانی او در باره ادبیات دری از کهنترین زمانه ها تا قرن بیستم ـ فشرده‌یی از کتاب «تاریخ ادبیات» اوست که تبویب ودوره بندی رادران بررسی کردیم با علاوه فصل آخرین ازهمان اثر . حالا مبحث ادبیات معاصر دری رادر رساله «نگاهی به‌ادبیات معاصر افغانستان» ارزیابی مینماییم .

چنانکه دیدیم در «تاریخ ادبیات» خود ژوبل آغاز دوره معاصر را سال ۱۲۰۴ میداند که معلوم نیست چرا مبدأ قرار گرفته است واما در رساله «نگاهی به‌ادبیات معاصر افغانستان» مبدا را حذف مینماید ومی‌نویسد : تا ۱۹۲۸ وبعد ازان . باوصف آنکه دررساله مذکور ژوبل آغاز ادبیات معاصر رانشر «سراج الاخبار» می نویسداما زیر تاثیر (تاریخ ادبیات خود) که آغازرا به حکومت رسیدن خانواده محمد زائی دانسته بود، از اصلاحات امیرشیرعلیخان بحث میراند وبپیوست بآن از حماسه‌سرایی زمان جنگ اول ودوم افغانوا نگلیس حکایت می کند . پس از ان به زعم ژوبل دوره بازگشت (بسبك) های قدیم میرسد (بخش چهارم) وسپس از نثر نویسی وجنبش آزاد یخواهی سخن می‌گوید (بخش پنجم) وبعد به‌دوره پس ازاستقلال میگراید .

باید یادآور شد که ژوبل در بررسی ادب معاصرا فغانستان ، روز نامه نگاری وحتی تدوین نظامنامه ها وقانوننامه ها رادر حلقه بحث می کشاند که قابل تامل است .

نکات مهمی که درمورد کار ژوبل درادب معاصرافغانستان قابل تردید به‌نظرمی آید ، البته بافروگذاشت جزئیات، یکی آغازادبیات دوره معاصر را با آغاز فرمانروایی خانواده محمد زائی یکی

۱ـ م ج . ژوبل، نگاهی به‌ادبیات معاصر افغانستان ، کابل ۱۳۳۷

دانستن است ودیگری دوره یی رابنام بازگشت به سبك های قدیم مشخص ساختن . به عقیده مادر مورد اول، ژوبل (در تاریخ ادبیات خود) بدون مناسبت آغاز دوره یی ادبی رابا آغاز حکومت خانواده یی گره میزند که در رساله نگاهی به ادبیات معاصر تصحیح کرده است(۱) ودر مورد دوم در تاریخ ادبیات معاصر افغانستان هیچ دوره یکه با بازگشت به سبك های قدیم مشخص شود وجود ندارد بل که آنچه وجوددارد نبرد پیگیر کهنه گرایی وتقلید است باجنبش های نو .

نمایندگان کهنه گرایی (وبازگشت)در دوره یی زندگی می کنند که جنبش حماسه سرایی در ادبیات ،مبارزات آزادی خواهانه ،نمایندگان مردم را همراهی مینماید .بنا برآن پیکار این دوگونه طرز تفکر خصوصیت آن دوره است وجریانیکه روحیه مردم رامنعکس می سازد حماسه سرائیست که دوره مذکورباید با آن مشخص شود .

در سال ۱۳۴۰ رساله (سیرادب درافغانستان) بچاپ رسید(۲) مولف رساله مذکور، غلی محمدعثمان صدقی مانند ژوبل ادبیات معاصر افغانستان رابه دو دوره ـ پیش ازاستقلال وپس از حصول استقلال تقسیم میکند. در رساله سیرادب درافغانستان (شعراء وادبا) از روی آثارشان به سبك خراسان ، سبك آمیخته وسبك جدید تصنیف می شودود ربخش دوم (ادبا و نویسندگان) به نویسندگان ادبی واجتماعی وسیاسی ،نویسندگان تاریخی ،علمی ،فلسفی واسلوب تازه دسته بندی می گردد .

نویسنده محترم رساله مذکور مقاله های سیاسی واجتماعی و کتب تاریخ و علم و فلسفه را از جمله آثار ادبی میداند وتاریخ ادبیات را چون مجموعه ساده شعرا ونویسندگان میپندارد که بهرطوری می توان تقسیم کرد که باهردونکته نمیتوان موافق بود .

در خارج کشور کوشش دوره بندی تاریخ ادب افغانستان و درآنجمله ادبیات معاصر توسط گراسیموا ـ گیرس ـ دانشمندان شوروی درسال ۱۹۶۳ در رساله «ادبیات افغانستان» به عمل آمده است .(۳) در رساله مذکور ادبیات معاصر افغانستان چنین دوره بندی می شود :

- نخستین گامهای ادبیات نو(آغاز قرن بیست)
- نخستین سالهای آزادی (۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹)
- مرحله استواری ادبیات نو (۱۹۲۹-۱۹۳۹)

۱- همانجا،ص ۱۵ ـ ۲- محمدعثمان صدقی ،سیرادب درافغانستان ـ اجمال تطور ادبی در عصر حاضر ،اول حمل ۱۳۴۰ شمسی.

۳- . گراسیموا ؛وگ .گیرس،ادبیات افغانستان ،مسکو۱۹۶۳ (بزبان روسی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ـ ادبیات روشنگری سالهای بعد از جنگ جهانی دوم

ـا دبیات ملی ومیهن پرستانه سالهای پنجاه

ـادبیات روزگارما

در این تقسیم ادبیات پښتو ودری هردو در نظر بوده ،توجه بیشتر مولفان به اد بیا ت پشتو می با شد که از نگاه خصو صیات ادب معاصر دری ،هرگاه قرار باشد جداگانه مطالعه شود،حرفهایی در باره دوره بندی مذکور هست،با وصف آنکه تقسیم دورهٔ معاصر به د وره های ده ساله ا ز نظر ما تا حدی قابل تائید است.

در رساله «تاریخ مختصر ادبیات ایران ،افغانستان وترکیه» که مجموعه درسهای سه دوره تعلیمی فاکولته شرقی لیننگراد است،ادبیات افغانستان به اساس قرنها د وره بندی شد ه است. رچکووانو یسنده آن فصل بحث خود را از قرن ۱۶ (شعر فیو دالی سد ه های میانه) آغازمینما ید واز بنایا بی دولت درانی،ادبیات افغانستان را به قرن های ۱۸، ۱۹ وادبیات تازه تر(قرن بیستم) تقسیم مینماید .در این رساله نیز به ادبیات دری کمتر التفا ت شده است.

دوره بندی از روی قرنها در تحقیقات دانشمندان اروپای غر بی نیز سا بقه داود .هوگ ژان د ودیانو س فرانسوی در شماره ۳۱ مجله Orient د رسا ل ۱۹۶۴ مقا له یی ز یر عنو ان «ادبیات افغا نستان در قرنهای ۱۹ و ۲۰» به چاپ رساند (۱) طور یکه از عنوان مقاله بر می آید نو یسند ه ادبیات افغانستان را (ادبیات دری را) در این دو دوره کاملا فشرده مطالعه میکند .

جورج گر اسمک امریکایی در کتاب افغانستان ز یر عنو ان «نگاهی به ادبیات افغا نستان» اد بیات معاصر دری رانیز ا رزیابی میکند اما به هیچگونه دوره بندی متوسل نمی شود.(۲)

در کتاب لویی دو پری امریکایی که به نام «افغانستان» د رسا ل ۱۹۷۳ د ر پر نستون نیو جر سی چاپ شده ،فصلی به زبانها وادبیات افغانستان تخصیص یافته است (۳) مولف در فصل مذکور از قد یمتر ین اثار ادبی آغاز سخن میکند وتا زمان معاصر میرسد واز شعرا ءونو یسند گان قرن بیست

۱ـ هو گ ژ ان دود یانوس، ادبیات ا فغا نستا ن در قر نهای ۱۹ و ۲۰ به تر جمه دری آقای شاه علی ا کبر در مجله ادب شماره های سوم وچهارم سال ۱۳۵۳.

(2) Grassmuck, George, et al (eds). Afghanistan.
Some New Approaches. Ann Arbor: The University Press, 1969

(3) Louis Dup ree, Afghanistan, Prinston University Press, Prinston, New Jersey, 1973.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فقط با ذکر نام اکتفا میورزد. بحث دو پری درین زمینه انقدر فشرده وسطحیست که اشتباهاتی مانند ذکر میرزا عبد القادر بیدل (متولد در ۱۶۴۴ ومتوفی در ۲۱-۱۷۲۰) در شعرای قرن بیستم افغانستان در آن رخ داده است (۱)

در کار دو پری با تعمق زیاد میتوان استخوان بندی دور های غزنوی، سلجوقی ومغول را تشخیص داد و دور هنهای بعدی سرزنها (۱۷، ۱۸، ۱۹ و ۲۰) درزمینه گفتار او اشکارمی‌شود.

در کتاب «تاریخ زبان وادبیات ایران درخارج از ایران» نوشته پروفیسور عباس مهرین شوشتری که در سال ۱۳۵۲ شمسی (۱۹۷۴م) در ایران به چاپ رسیده است (۲) ادبا وشعرای افغانستان به دونوع تقسیم می شود: متقدمین ومتأخرین. بحث شعرای متاخر که بااستفاده از جلد سوم «آریانا دایرة المعارف» نوشته شده از تیمور شاه درانی آغاز می شود وتعدادی از شعرای معاصر افغانستان را بروش تذکره نگاری قدیم معرفی مینماید. پروفیسر شوشتری زحمت بیشتر را بخود رواندا شته وباچند سطر زندگینامه وچند بیت شعر از هر شاعر اکتفا کرده است. واشتباهات چون شاه اشرف را خواهرزاده محمود هوتک پنداشتن (ص ۲۳۰) وزندگینامه محمود طرزی را به پدرش غلام محمد طرزی وشرح حال پدر را به پسر بستن ودر پهلوی آن ازشیراحمد ملك الشعرای دربار امیرحبیب الله وقتیل یکباره به عبدالرحمن پژواك گذشتن و میر محمد علی آزاد، محمد انور بسمل، عبدالغفور ندیم، سردار محمدعزیز عزیزوعبدالعلی مستغنی شاعرنامدار وره‌رو شعرای افغانستان و قاری عبدالله ملك الشعراءو استاد بیتاب ملك الشعراوده‌ها تن دیگر را ازقلم انداختن و ازشعرای روزگار ما تنها از استاد خلیل الله خلیلی و محمود فارانی نام بردن همه دلیل آن است که این بخش کتاب باشتاب زیاد نوشته شده است.

بررسی آثار در باره تاریخ ادبیات افغانستان بیانگرآن است که ادبیات دری پس از قرن ۱۶ طورلازم وکافی مطالعه نشده است وتا هنوز تصویری مشخص ازراه حرکت آن در پهنه تاریخ درهیچ اثری چه درخارج وچه داخل کشور دیده نمی شود. بنابرآن کار بالای دوره بندی ادبیات دری دراین سه قرن وبعدازآن مطالعه وشناخت هردوره بذات خود ارزش واهمیت زیادی دارد. وبرای کسیکه درادب معاصر دری تحقیق مینماید نیز شناخت وضع ادبیات دراین برش تاریخ شرط نخستین وحتمیست.

دوره بندی تاریخ ادب دری از قرن ۱۶ به‌بعد باید بربنای چنان رویداد های سیاسی واجتماعی

۱- همان اثرص ۹۲.

۲- عباس مهرین شوشتری تاریخ، زبان وادبیات ایران درخارج ازایران، سال ۱۳۵۲، چاپ خانه فاروس ایران

(c) ketabton.com: The Digital Library

صورت گیرد که براستی چرخشی درروند تکامل ادبیات آورده باشد ودرطرح چنان دوره‌بندی چنانکه پیش از این گفته‌ایم باید تاریخ ادبیات چون در نظر گرفته شود وتاثیر ادبیات براجتماع واثرات اجتماعی برادبیات ازنظر نیفتد وپیوند ادبیات ملی باادبیات کشورهای همسایه وجهان فراموش نشود. عقیده نگارنده چنان نیست که سیاست واقتصاد در هر گام جهت ادبیات را تعیین مینماید اما تحولات مهم در تاریخ ادبیات خواه مخواه انگیزه سیاسی واقتصادی دارد.

دوره بندییکه میتوان پیشنهاد کرد

۱- قرن ۱۷ تا نیمه قرن ۱۸ — ادامه سبک هندی که بابیان گسترده تراین دوره بنابر شرایط خاص سیاسی واقتصادی بارواج تصوف و شعر صوفیانه مشخص شده می تواند.

۲- از نیمه قرن ۱۸ (تشکیل دولت درانی) تا نیمه قرن ۱۹ (قیام ملی سال ۱۸۴۱ علیه متجاوزین برتانوی) دوره بیدل گراییست که درزمینه رواج سبک هندی وتصوف به اندیشه های عرفانی بیدل توجه بیشتر شده است ودرحلقه های ادبی اشعاربیدل شرح وتحلیل می‌شده. شعرا به پیروی ازغزلهای عرفانی اوغزل می گفته اند.

۳- ازنیمه قرن ۱۹ تاآغاز قرن بیست دوره حماسه سرایی واشعاررزمیست.

درین دوره جنبش حماسه سرایی وآزادیخواهی درادبیات طوری تااوایل قرن بیستم ادامه مییابد که کهنه گرایی به شکل تقلید ازقدماودرمرکزآن توجه به بیدل درفضای دربارهایادر میان شعرای نماینده قشرهای بالایی جامعه همراه ودرپیکار باآن تادوره های بعدمیماند وپایداری میکند.

۴- ادبیات قرن بیستم (دوره روشنگری) ازآغاز قرن بیستم با نشر سراج الاخبار درسال ۱۹۱۱ آغاز می شود.

ادبیات دوره روشنگری وادبیات قرن بیستم رادرمجموع بنابررویداد های داخلی وحوادث جهانی واصل هاییکه معضله های خاصی رادر زمانهای مختلف دردستور روز قرارداده است وبا انعکاس یافتن آن معضله ها در آثار ادبی جهت بالندگی ادبیات را مشخص کرده است به دوره های ده ساله می توان تقسیم کرد.

طرح دوره بندی پیشنهاد شده شاید پرسش های زیادی را درذهن بیدار کند برای اینکه این طرح از گنگی نجات یافته باشد لازم می افتد تاوضع ادبی افغانستان در هریکی ازدوره های مذکور بیشتر تحلیل شود وجوانب مساله روشنتر گردد.

تا قرن ۱۷ ادبیات دری مرزفراختری داردو دردورهای مختلف تاریخ میزان آمیزش عناصر فرهنگی آن گوناگونست و تنها پس ازسده هفده میتوانیم آنرا با ابعاد مختلفش درقالب مشخصات ملی تصور کنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ادبیات دری در قرن ۱۷ و نیمه قرن ۱۸ دوره
ادامه «سبک» هندی

درقرن هفده خاکهای افغانستان پیوسته زیرتاخت وتاز حکومت گورکانیان هند وصفویه ایران قرارداشت. دست یازیهای قدرتهای همسایه، قبایل مختلف را درمرز کشورما برای بنا گذاری دولت مرکزی وآزاد برانگیخت. قیام میرویس هوتک دربرابر بیداد گرگین در سال ۱۷۰۹ نخستین تلاش برای تشکیل دولت مستقل افغانستان بود. پس از مرگ این بزرگمرد تاریخ در سال ۱۷۱۶ پیشوایی جنبش بدست عبدالعزیز برادرش افتاد که او هم توسط محمود برادر زاده اش کشته شدو محمود را اشرف به خونخواهی پدر به قتل رساند. تمام دوره فرمانروایی خانواده غلزایی تا اشرف آخرین شاه ازاین خانواده که در جنگ با نادر افشار کشته شد درزدو خورد برای گسترش قلمرو و سپری شد .

تنها در نیمه سده هژده یعنی درسال ۱۷۴۷ دولت مستقل درانی به پایمردی ـ احمد شاه ابدالی بنا یافت.

شاعر قرن ۱۷ و ۱۸ خاکهای افغانستان در زمینه پیوند های قبیلوی میرویید که هنوزویرانه های نظام بردگی دران باقی بود. جنگ ها اقتصاد کشتمندی ابتدائی را برهم میزد و شهرهای بزرگ چون هرات، قندهارو کابل با هر هجوم و لشکر کشی تاراج می شد. بار جنگ هابدوش کشاورزان سنگینی توا نفرسا داشت و خرج اصلی لشکر کشی ها رانیز آنها می پرداختند.

درمدرسه هاحلقه درس تنگ ودرخانقاه ها مجال ذکراند ک بود. فشار جنگ ها و فقر باعث آن می گردید که زیر سایه تصوف که نیروی اجتماعی بود مردم به تصوف روی آورند وبنا بران بیشترشاعران این دوره اهل سلوک ودرویش اند صاحب آثاری درتصوف اسلامی مانند مولانا شاه محمد ابوالمجد متخلص به شاه که درسال ۱۶۶۱ وفات یافته است. وی درزمان شاه جهان درکشمیر زندگی میکردو شاه جهان وداراشکوه ارادتمندش بودند. صاحب چند مثنویست وتفسیری از اومانده که درهند به «تفسیرارگ شاهی» معروف است ودیوانش پنجاه هزار بیت دارد (۱). و خلیفه ابراهیم فرخاری متوفی درسال ۱۷۴۷ که شش هزار بیت مثنوی داشته است و شرحی برنکات شاه نعمت الله ولی نوشته است (۲) وسعدالدین احمد انصاری مشهور به حاجی صاحب پایمنار که درده یحیای کابل زاده شد وهمانجازندگی میکردوازآثار مشهورش شورعشق

۱ـ رضاقلی هدایت، ریاض العارفین ص ۱۵۲ ،

۲ ـ عبدالحکیم رستاقی، چراغ انجمن، ص ۸۵ . ورضا قلی هدایت همان اثر ص ۶۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

شورش‌عشق، جوش عشق، رموزعشق وساز عشق،نیرنگ‌عشق،فرهنگ عشق،آهنگ‌عشق،یمین الا یمان، کشف‌المحققیق را میتوان نام برد. سعدالدین احمد انصاری سفری به حج کرد ودر سال ۱۷۵۷ به وطن باز گشت وبارشاد طریقه غوثیه پردا خت (۱)

آشفتگی اوضاع عمومی کشور ما دلیل آن شد که شماری از شعرا برای کسب دانش تن به غربت دادند مانندمیرغیاث‌الدین غیاثی که درحصارك جرم بدخشان تولدیافت ،برای فراگرفتن دانش به هندسفر کردو درعهدمحمد شاه گورکانی درهندمیزیست ودرسرهندسریدشاه غلام‌محمد معصوم معروف به‌معصوم ثانی گردیدوپس از زمانی‌دو باره‌به وطن آمده‌ودرسال۶۸-۱۷۶۷ در فیض‌آباد وفات یافت(۲)تعدادي دیگربه دربارهاي هند وایران وآسیاي‌میانه روي‌آوردند مانندملا نظمی‌بدخشی که‌درساوراءالنهرملك‌الشعراي‌در بارنذرمحمدخان(۱۶۴۷-۱۶۴۰) گردیدوحکیم لایق بلخی، ملا یگانه بلخی وملامفید بلخي‌به‌دربارامام‌قلیخان(۱۶۴۰-۱۶۰۸)میبوده اند(۴)(ومیرچوچك‌علمی‌از سرپل بلخ. قرارنگارش‌محمود کتا بدارد ربحر الاسرار، ملك‌الشعراي‌دربارعبد المومن خان شیبانی‌بود (۱۵۹۹-۱۵۹۸) ودراوآیل جلوس‌امام قلیخان‌وفات یافت. ملامیرك بلخی چهل سال در اصفهان زیست‌وشاه عباس‌ماضی توجه زیادی بحالش‌داشت(۳) وهمان‌پادشاه درسال ۱۶۲۱ که بهرات‌آمد شعرفصیحی هروي‌را پسندیدواورا باخود به‌مازندران بردو شماري‌از شعراي قرن ۱۷ مانند: میرمحمد هاشم بدخشی ،مولانا وفایی هراتی، مولانابهزاد کابلی،وجهی هروي،مولانا وامق بلخی به دربار عبدالرحیم خان‌خانان (متوفی‌در سال۱۶۲۹)در هندمیز یستند .(۵)

فراقی کابلی که‌درریاض الشعراءور دایف‌الاشعارفخری‌هروی ذکرش‌رفته‌است.به طبابت‌نیز دست‌داشت وبه‌قول ریاض الشعرا درخدمت رستم‌میرزابن بهرام‌میرزابن شاه‌اسماعیل که ازایران برامده‌در هنداقامت گزین شده‌بود؛بسرمیبرد . (۶)

درچنان‌اوضاع واحوال سخنورانیکه‌در کشورها یداري کردند نیزبیشتر شان‌صوفی واهل سلوك بودند ودرشعر (سبك‌هندي)رابرا ي‌بیان‌احساسات‌سرکوفته خود سازگار می‌یافتند .

۱- محمدحیدر ژوبل،تاریخ ادبیات‌افغانستان ص۱۳۸

۲-خسته، یادي‌ازرفتگان۱۳۴۴ص۸۸ تا ۹۰ .

۳-تذکره نصرآبادي صفحه. ۴۴- ۴۴۱

۴-همانجاص ۱۶۵ تا۱۶۶

۵-رجوع شود به‌تذکره نصرآبادي.

۶-افغانستان- آریانادائرة‌المعارف،سال ۱۳۳۴ص ۲۷۳

میر زا صالح شهادت که درسنگ چارك تولد یافت تمام زندگیش را درشبر غان بسر بردود رسال ۱۷۳۷ درهمانجاوفات یافت وبه خاك سپرده شد. ومیرزا محمد ارشد که درسال ۱۶۱۶ در هرنا باد هرات تولد یافت(۱) پیروسبك هندبود .وسواي این هاازحافظ مزاري که مجاورارآمگاه خواجه عبدالله انصاري بود، خواجه حسن قندهاري، میرحمدی سیستانی که شاعري مجذوب بودوسروپا برهنه می گشت ومولانا سلامی که د رهرات ابریشم کاري میکردو آشفته کابلی که د رسال ۱۷۵۸ به مرض جنون درگذشت. میتوان نام برد .

۱ — مجله کابل سال ۴ شماره اول

خطاب به شعر

شعر راگفت یکی شاعر روشن رایی — سر دصاحبدل پرمغز ملك سیمایی
ا ز نگاه تـو ند یدم نگهی نا فذتر — نچشیدم زتوخوش ذایقه ترصهبایی
منکه ازفیض توصد قصر مردف دارم — بی پر وبال ز یم هرنفسی هرجایی
هردمم بالب میگون کسی را زونیاز — هرشبم باسرزلفی ست سرو سود ایی
تو خودت دلبر شیرین دهن طنازی — نبو دچشم سخنگوی ترا همتایی
الـف قـامتت از عـا لم با لا آمد — دعوی سرو چمن را نبود معنایی
د رهمان نغمهٔ قدسی که فراورد توبود — خا کیان یافته جان بخشی دلا رایی
از نگاهت کنداسرار محبت لمعان — جای دارد که مریدتو شود دانایی

عبدالهادی داوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهندوی شاه علی اکبر

نظری بر متون امثال لافونتن

ومقایسه آنها با متون شرقی وغربی

-۲-

حکایهٔ هجد هم

مثل : سوادگر ، مرد شریف ، شبان و شاهزاده

این داستان در کلیله ودمنه عربی (باب ابن ملك واصحابه)(۱) ودر کلیله ودمنه ابوا لمعالی (باب شاهزاده و یاران او)«۲»درانوارسهیلی(باب چهاردهم درحکومت قضاوقدر)(۳) و د ر نگا ر دانش (باب شانزد هم درالتفات نکردن برگردش زمانه) (۴) آمده است .

باتفاوتها ی آتی :درعربی داستان چنین شروع میشود :« ...زعموا ان ار بعة نفر اصطحبو افی طر یق واحد...»: ودرابوا لمعالی ترجمه همین عبارت است . وعبارت انوارسهیلی چنین است :«آورده اند که در بعضی از بـــلاد روم ... » وعیار دانش چنین آغاز می شود :« در یونان پادشاهی د و پسر ...» چون درانوارسهیلی کلمه روم بکار رفته ازآن رولافو نتن نیز تلمیحاً نام بیلدز را بکار برده است . واین جمله لافونتن:« کار کنیم وزحمت بکشیم ... »از ترجمه این آیه کر یمه آمده : «والذین جاهدو افینا لنهد ینهم سبلنا» (سوره عنکبوت ۲۹،آیه ۶۹ .) که پ،پوسین آن را به لاتین ترجمه کرده بود ه است . و معلوم است که لافونتن به سخنان وعمل آن سه نفر دیگر توجه وعلاقه ابرازننمو ده ازآن جهت آن را نیاورده است . وفقط کارد هقان بچه را آورده اگر در ترجمه لافونتن «شبان» ذ کرشده ودر عربی «این ا کار» آمده است ودرترجمه دری بر زیگر بچه ودرنگا ردانش د هقان زاده وانوار هم چنین است .

نتیجه داستان آنست که پسر پادشاه مقدراً به شاهي گز یده شد واین کار را ازتقدیر میدا ند . وآن پسرخودرادر کلیله ودمنه عر بی :«ابن ملك نو یران» (۵) میخواند . که این نام در د یگر

---

۱ ـ کلیله ودمنه ابن مقفع ص ۳۵۱-۳۵۹ . (۲) ابوالمعالی (مینوی)ص ۴۰۹ — ۴۱۵ .
(۳)و اعظ کاشفی،ص ۵۶۰—۵۷۹.(۴)نگار دانش،ابوالفضل،ص ۱۶۸-۱۷۵. (۵)- ص ۳۵۵.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نسخه ها یعنی ترجمه های دری نیامده است.

چون امریکا درآن عصر جدیداً بر اروپائیان مکشوف گردیده بود بنابرآن لافونتن چندین بار از سفر امریکا سخن بمیان می آورد .

اما در انوارسهیلی میگوید: آن چهار دوست وهمراه بعدازطی طریق به شهر (نسطور) رسیدند. درین داستان هرچهار رفیق هر یك برای اثبات عقیده خویش داستان میگوید وسخن خود را بر کرسی نشاندن میخواهد وبالاخر آنکه بیشتر بر(توکل وتقدیر) پابند است از همه بیشتر به کامیابی و پیروزی نایل می آید .

نکته جالب سوار کردن شخص فرماندار است در روز برگزیده شدنش برپیل سپید وگردانیدن او بگردشهر واین ممکن است از رسوم بسیارباستانی یکی ازنواحی هند منبع گرفته باشد .

چون کار وماجرای سه شخص دیگرغیراز دهقان بچه بنظر لافونتن وهمی بوده است، از ترجمه وآوردن آن بقالب شعر خودداری کرده است ودرآخرشعر خودچنین میگوید :

«دست انسان بهترین و مطمئن ترین وعاجل ترین مددگار انسان است .» واین جمله ترجمه این جمله عربی است : «قال الأکار لیس فی الدنیا افضل من الاجتهاد فی العمل ».

حکایهٔ نوزدهم
مثل : انسان ومار

این حکایه درانوارسهیلی (باب سوم ، درفواید موافقت دوستان) زیرنام « شترسوار ومار » (۱) ودرنگاردانش نیز بهمین نام آمده است (۲) . مگردراصل داستان چنین است که نخست مارزاری میکند تا اورا ازسوختن نجات دهد ،چون نجات می یابد ومردسوار اورا از اذیت منع ونصیحت میکند مگر ماربجان خودش می چسپد وآنگاه کار بقاضی می کشد .اما دراشعار لافونتن درمقدمه این موضوع اندکی مبهم ودرهم وبرهم آمده است وآنچه رادراخیر بایدمی آورد مقدمتر آورده است . واز این رو خواننده ئیکه بااصل داستان آشنا نباشد موضوع از نزدش می آمیزد . ودر واقع خلاف آنچه درانوارسهیلی آمده، داستان را منظوم ساخته است زیرادرمرحله دوم یعنی بعدازنجات ، مار بر انسان، غاور میشود و آنگاه کار به داوری می کشد . و بالاخره بعدازملامت کردن وقضاوت گاو ودرخت برضدانسان، روباه بسروقت انسان میرسد واو رااز زخم دندان مارنجات می دهد .

این داستان درنگاردانش نیز هست ولی مختصر تر ازانوارسهیلی .مگر درکلیله ودمنه عربی وابوالمعالی نیامده است.

---

۱ — انوارسهیلی، ص ۲۳۴-۲۳۸ .

۲- نگار دانش ص ۸۵-۸۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این داستان از پنچه تنترا نیامده که در آن وجود ندارد و یقیناً از منبع دیگر هندی است .
گر چه از این داستان چنان بو یی بمشام میرسد که انسان در مقابل حیوانات ونباتات روش عاد لانه نداردو مار سحق است تاباانسان رو یه بالمثل داشته باشد . واعظ کاشفی از ز بان مار ا نسان را در ین عملش سر زنش میکند ونیکی اورا به نااهل میداند ز یرا جز به عقیده هندوان بر همنی که ایذا بهر حیوان را نا جایز می شمارند (۱) هرگز انسان نباید به نجاة سوذی که دشمن جانی او ست اقدام نماید .

سنگ بردست و مار بر سرسنگ مست رأیی بود قیاس ودرنگ

حکا یهٔ بیستم
مثل : مؤ تمن خا ین

این حکایه در پنچه تنترا، کلیله ودمنه عربی، ابو ا لمعالی، انوار السهیلی ونگاردانش موجو د است . (۲) اختلا فات از قرار آ تی است :

۱ـ لافونتن تاجر را «فارسی» معرفی کرده و مرغ رابوم گفته است مگردرعربی نام مرغ «بازی» آمده و همان عبارت در نسخ دری «باز» آمده است .ودر پنچه تنترا «شاهباز».

۲ـ در پنچه تنترا آهن راصدتولا «توله» نوشته است که درعربی یکصد (من) ترجمه شده ودر نسخ دری نیز همان معیار رعایت گردیده ولافونتن یکصد لیور (پو ند) نوشته است . و تولاوزن مخصوص فلزات است که تا آوان استقلال افغانستان (۱۲۹۸ش) در دفاتر رسمی د ولت رسمیت د ا شت .

۳ـ در پنچه تنترا مذکور است که (پای مسافر را شست) یعنی احترامش کردو بعداز ربودن طفل سخن به دا ور کشید .

۴ـ لافونتن گفته است : آهن راپس داد ولی درعربی آمده است: «انا ا کلت حدیدك و هذا ثمنه فار ددعلی ابنی !» مگر در ابوالمعالی آمده است که: پسر باز ده و آهن بستان». انوارسهیلی میگوید : «آهن بازده و کودك بستان» ودر نگاردانش، عین عبارت مو جو د است .

---

۱ ـ الملل والنحل ، علامه عبدالکر یم شهرستانی ، ترجمه افضل الدین صدر تر که ، تحشیه د کتور سیدمحمد رضا ء جلالی نائینی، چاپ. ۱۳۵۰ تهران ص ۴۵۰ ح ۲ .

(۲) پنچه تنترا ، فصل اول، داستان پانزدهم، موشانی که آهن خوردند.ـ ابن مقفع ، باب الاسد و الثو ر ص ۱۷۳ ، ابوالمعالی : باب شیروگاو ، حکایه ۱۲ ص ۱۲۲ . انوارسهیلی ، باب اول : در اجتناب از اهل غرض، ص ۱۶۲-۱۶۴. نگار دانش ص ۶۷، ۶۸ .

۵ـ در پنچه تنتراعبار تی شیرین آمده است: «درجایی که موشان ترازوی هزارتوله راسیخورند شاهبازی تواند پیلی را بهوا ببرد تاچه رسدبه کودك .»

که عین مطلب در تمام نسخ تر جمه شده است مگر به تغیر عبارت .

٦ـ لافونتن از قول سلیمان حکیم نقل میکند که :«هر کس دروغ میگوید بزرگ بقدرحوصله خود، وضیع باندازه جاغر خود،اگر کسی دیگر د روغ گفته باشد من ازان طرفداری میکنم چنانکه ایزوپ وهومر هم با اختراعات لطیف و ظریف شان انواع آن را باگرد آ ورد ن در کتابی درلباس د روغ مصلحت آمیز بما گذاشتند که من آن را سز اوار میدانم تازند ه بماند یعنی تا زمان با شد بردوام باشد .... »

حکایت بیست ویکم

مثل : بازشکاری ومرغ خانگی

این داستان در انوارالسهیلی و نگار دانش آمده‌است .(۱)وچنانکه محقق فرانسوی‌نوشته است اصل داستان از همین کتاب انوار گرفته شده‌است. حکایه انوار سهیلی بدین‌عبارت‌تمام‌می‌شود :

«... اگرمن بام بیام میگریزم توکوه به کوه میگریختی »

داستان در انوار با عبارت :«شتر به گفت :....»ودرنگا ردانش با عبارت «شنز به‌گفت..... » آغاز می‌یابد .

ولی لافونتن در تمهید شعرخود با عبارات طنزآمیز و تلمیح های‌سخر یه‌انگیز سرد مان بی وفا را تنبیه‌و ایقاظ می‌نمایدودر عین حال‌ضمن ایر اد حکایه‌مردمان را به‌اجتماع و معا شرت‌نیکودعوت می‌نماید و علاوه‌میکند که بی آنکه‌به کنه‌مطلب‌و حقایق‌موضوع داخل گرد ندنباید برروش مردمان انتقاد نمایند . (۲)

حکایه بیست ودوم

مثل : خرس و باغبان

این مثل درکلیا ت وا مثال لا فونتن مو جود ا ست(۳) این حکایه درکتاب انوارسهیلی و نگاردا نش هست (۴).این دا ستان را سولینا جلال‌الدین بلخی نیزدر مثنوی آورده ا ست که‌اینك

---

(۱)واعظ ، انوار سهیلی،باب‌اول :در اجتناب ازاهل غرض‌ص ۱۲۸-۱۲۹. نگاردانش‌ص ۵.

(۲) برای مزید معلومات :رك : تحقیق منابع شرقی اشعار لا فونتن ، تایپ شده ، کتابخانهٔ پوهنتون کابل در انجا همچنانکه ترجمهٔ کامل هرحکایه درج گردیده است، ترجمهٔ این حکایه نیز با تمام تلامیح و اشاراتیکه لافونتن بکاربرده است،درج میباشد . درینجا به نسبت اقتصا د در صفحات مجله ،از ایراد همه تشریحات و تفصیـــل که ذکر شد ه اســت ،خـود داری شـــد.

(۳)(ح‌ص۳٦) — ۴ -درح. ص ۳۱.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهت مزید معلومات خوانندگان گرامی عیناً می آرم:

اژدهایی خرس را در میکشید — شیر مردی رفت و فریادش رسید
شیر مردانند در عالم مدد — آن زمانکافغان مظلومان رسد
بانگ مظلومان ز هرجا بشنوند — آن طرف چون رحمت حق میدوند
خرس چون فریاد کرد از اژدها — شیر مردی داد از چنگش رها
حیلت و مردی بهم دادند پشت — اژدها را او بدین قوت بکشت
چون سگ اصحاب کهف آن خرس زار — شد ملازم از پی آن بردبار
آن مسلمانان سرنها داز خستگی — خرس حارس گشت از دلبستگی
آن یکی بگذشت و گفتش حال چیست — ای برادر سرترا این خرس کیست؟
قصه واگفت و حدیث اژدها — گفت: بر خرسی منه دل ابله، ها!
دوستی زابله بتر از دشمنی است — او بهر حیله که دانی راندنی است
گفت والله از حسودی گفت این — ورنه خرسی چه نگری؟ این مهربین
گفت مهر ابلهان عشوه است — این حسودی من از مهرش به است
هی بیا با من بران این خرس را — خرس را مگزین مهل همجنس را
گفت رو رو کار خود کن ای حسود — گفت کارم این بد و رزقت نبود
من کم از خرسی نباشم ای شریف — ترک او کن تا منت باشم حریف
بر تودل میلرزدم زاندیشه یی — باچنین خرسی مرو در بیشه یی
این همه گفت و بگوشش در نرفت — بد گمانی مرد را مدی است زفت
دست او بگرفت ودست از وی کشید — گفت رفتم چون نه یی یار رشید
گفت رو بر من تو غمخواره مباش — بوالفضولا معرفت کمتر تراش
باز گفتش من عدوی تو نیم — لطف باشد گر بیایی در بهم
خود نیامد هیچ از خبث سرش — یک گمان نیک اندر خاطرش

(از ص ۳۵)

(۳) کلیات، کتاب هفتم، داستان دهم ص ۱۳۰ - ۱۳۱ - وامثال ص ۲۹۱ - ۲۹۳.

(۴) - واعظ، انوار سهیلی، باب اول، در اجتناب از اهل غرض، ص ۱۵۹ - ۱۶۲ - ابوالفضل نگار دانش، ص ۶۷.

ظن نیکش جملگی برخرس بود　　او مگر مرخرس را همجنس بود؟
خرس را بگزید بر صاحب کمال　　روسیه حاصل تبه، فاسد خیال
آن مسلمان ترك ابله کرد و تفت　　زیر لب لاحول گویان باز رفت
شخص خفت و خرس مهراندی مگس　　وز ستیز آمد مگس زو باز پس
چند بارش راند از روی جوان　　آن مگس زو باز می آمد دوان
خشمگین شد با مگس خرس و برفت　　بر گرفت از کوه سنگی سخت زفت
سنگ آورد و مگس راد ید باز　　بر رخ خفته گرفته جای ساز (۱)
بر گرفت آن آسیا سنگ و بزد　　بر مگس تا آن مگس واپس خزد
سنگ روی خفته را خشخاش کرد　　وین مثل بر جمله عالم فاش کرد
«مهر ابله مهر خرس آمد یقین　　کین او مهراست و مهرا وست کین
عهد اوسست است و ویران و ضعیف　　گفت او زفت و وفای او نحیف» (۲)

همچنان «دوستی بوزینه نادان با پادشاه کشمیر» با این داستان از نگاه مفهوم کاملا شبیه است. مگر دران داستان دزدی که برای دزدیدن خزانه آمده بود دفعةً متوجه شد که بوزینه میخواهد بازدن کتاره برروی شاه مگس را بکشد که دزداورا بقتل رسانده و پادشاه را از مرگ نجات میدهد. و ضرب المثل: دشمن دانا به از دوست نادان» را تحقق می بخشد.

این حکایت در انوار سهیلی با ایراد تشبیهات و ابیات زیبا رنگین و شیرین شده است. مگر در نگار دانش بسیار مختصر است.

حکایهٔ بیست و سوم

مثل: دو تن مرد متوکل و طلسم

این حکایه در کتاب انوار سهیلی و نگارد انش بنام «سالم وغانم وشیر سنگی» آمده است (۳)

۱ـ داستان بوزینهٔ پاسبان «رای» نیز عین مطلب را میرساند وتنها در هر دو داستان شخصیت های ممثل فرق دارند ولی موضوع هردو «زیان دیدن از دوست نادان» است. (ص ۳۳۸-۳۴۰ انوار سهیلی». (۲) - محمد علی جمال زاده، با نگ نای. از انتشارات انجمن کتاب، تهران ۱۹۵۶م - تلمذ حسین، مرآت المثنوی، چاپ اعظم استیم پرس، حیدر آباد دکن، سال ۱۳۵۲ ق. ص ۱۰۹.

۳ـ واعظ، انوار سهیلی، باب اول، در اجتناب از اهل غرض، ص ۷۷-۸۱. ابوالفضل، نگارد انش ص ۳۰-۳۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حالانکه لافونتن «فیل سنگی» نبشته است و در تمهید شعر او بصورت تلمیح به هرقل (Hercule) اشاره شده است (۱) که یکی ازنیمه معبودان روم قدیم بوده است و به هرا قلس یونانی شباهت دارد و در روم مقام وجایگاه خاص و برجسته داشته است. وی را نمونه و مثال برای (نیرووزور آوری) می پنداشتند چنانکه در وطن ما هر که قوت ز یاد داشته باشد اورا به (رستم زال) تشبیه می کنند. تنگنای جبل الطارق را در قدیم (ستونهای هرقل) میگفتند. (۲)

درانوارسهیلی هردورفیق بعدازطی طریق بکنار چشمه بی میرسند وبعدازخواندن سنگ نبشته بی غانم به سالم میگوید :(هوس استراحت مقدمه خست ودناءة است) و سالم بی کار خودمی رود وغانم به آن کاراقدام میکند .

طرزاستنتاج ازحکایه در نزدلافونتن ونگارنده اصلی داستان وو اعظ کاشفی اندکی فرق دارد. انوارسهیلی آن رابه ثمره (سعی و کوشش) توجیه می کند ولی لافونتن میگو ید:(حکم علی الاکثریی آنکه وقتی بیشتررا به حکمت مصروف داردبدون اخذنتیجه مثبت به تغیرآن جهد می نماید).

مرادلافونتن از پدر مقدس پاپ Sixte Quint است که نامش فیلیچی پیریتی بود ودر سال(۱۵۲۰ ـ ۱۵۹۰) در عصرخود وی پاپ برگزیده شده بودوبالویی چهاردهم مخالفت داشت (۳) .

حکایه بیست وچهارم

مثل: رؤیای یکی از باشندگان مغل

این حکایه را آندره دوریه ازگلستان سعدی به فرانسوی ترجمه کرده است .

طوریکه درحاشیه کلیات واسثال لافونتن درج است (۴) این حکایه را از(گلستان) اخذ نموده است.

و اینک اصل حکایه ازگلستان:

باب اخلاق درویشان

حکایت (۵)

«یکی ازجمله صالحان بخواب دید پادشاهی رادربهشت و پارسایی رادرد و زخ ، پرسید که : موجب درجات این چیست و سبب درکات آن؟ که مردم بخلاف این معتقد بودند. ندا آمد که این پادشه بارادت درویشان به بهشت اندرست واین پارسا به تقرب پادشا هان دردوزخ .

---

(۱) کتاب دهم، حکایه ۱۳ ، ص ۱۵۴ـ۱۵۵ کلیات وص ۶ . ۴ـ۸ . ۴ امثال لافونتن (۲) لاروس، اعلام ص ۱۲۹۲ ، المنجد اعلام ص ۷۲۷ —(۳) لاروس ص ۱۵۷۲ اعلام .

(۴) کلیات، ص ۱۵۸ ، چاپ ۱۹۶۵ پاریس ، امثال ، ص ۴۲۳ـ۴۲۵ . چاپ ۱۹۵۹ .

(۵) سعدی، گلستان (کلیات) چاپ فروغی، سال ۱۳۴۲ ص ۶۱ .

دلقت به چه کار آید و مسحی و مرقع خود را ز عملهای نکوهیده بری دار
حاجت به کلاه برگی داشتنت نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار»

انچه بین این داستان و حکایه لافونتن فرق هست :

۱ـ درانجا وزیر ذکر کرده است مگر در اصل داستان شاه است. ممکن است (آندره دوریه) آن را وزیر ترجمه کرده باشد.

۲ ـ عصریکه او زندگی داشت در فارس و خراسان و هند وستام مغلان فرمان روایی داشتند.

۳ـ لافونتن به فحوای (هیچ آفت نرسد گوشهٔ تنها را) به انزوا علاقه نشان میدهد. زیرا برای اهل مطالعه و کتاب بهترین نعمت گوشهٔ فارغ از خلل است تا در آنجا ساعتی با ذهن عاری از گونه گون مزاحمتی در امور ذهنی بیندیشد.

حکایه بیست و پنجم

مثل : گربه و موش

این مثل در کلیات و امثال لافونتن هست و آن را از پ، پوسین گرفته است. *

این داستان در کلیله ودمنه ابن مقفع، ابو المعالی و انوار سهیلی و نگارداتش موجود است. (۱) این حکایه که از عربی توسط پوسین به لاتین برگردانیده شده و ترجمه گردیده است تفاوتهای آتی دران دیده می شود:

۱ـ در نسخه عربی نام گربه (ر و ی) و نام موش (فریدون) است. موش در طلب خوراك برمی آید و گربه را در تله گرفتار می بیند، مگر در فرانسوی گربه را در طلب غذا نشان میدهد.

۲ـ لابه و توصیف را در شعر لافونتن از قبل گربه نشان میدهد، مگر در کلیله ودمنه عربی نخست موش چنین میگوید: (... والذین حالتهم واحدة وطباعهم مختلفة تجمعهم الحاله وان فرقتهم الطباع.) (۲)

۳ـ همان تسلسلیکه در کلیله ودمنه موجود است در شعر لافونتن رعایت نگردیده، بلکه مطالب بدون رعایت ترتیب مقدم و موخر آمده است، وایی هم بنا بر رعایت قافیه بوده است زیرا در شعر بعضا براین رعایت وزن و قافیه قواعد معموله زبان و حتی قاعده دستوری بهم میخورد.

۴ـ در کلیله ودمنه در اخر داستان موش فصلی سخنان مبنی براحتراز از کید دشمن و صیانت نفس میگوید که در لافونتن نیامده است.

۵ـ هنگامی که موش خود را از هر طرف گرفتار میبیند می اندیشد و در کلیله ودمنه عربی این حال چنین افاده گردیده است: (... فالعاقل لا یفرق عن سد ادرایه ولا یعزب عنه ذهنه علی حال وانما لعقل شبیه بالبحر الذی لا یدرك غوره.) (۳)

۱ـ ابن مقفع، باب الجرذ والسنور ص ۲۸۱-۲۸۸، ابوالمعالی باب گربه وموش ص ۲۶۷-۲۸۰ واعظ، انوار سهیلی: در بکار بودن حزم و تدبیر، ص ۳۷۵-۳۹۶، نگارداتش، باب نهم: درد وراندیشی و آزادی از دشمنان ص ۱۲۵-۱۲۸ - ۲ـ ابن مقفع ص ۲۸۳ـ ابن مقفع، کلیله ودمنه ص ۲۸۲.

* کلیات، کتاب هشتم، حکایه ۲۲ ص ۱۳۶ و امثال ص ۳۲۰—۳۲۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابو المعالی این عبارت را چنین آورده است : «و قوی را ی بهیچ حال دهشت را بخود راه ندهد وخوف وحیرت را در حواشی دل مجال نگذارد . . . و مثال باطن ایشان چون غور دریاست که قعر آن در نتوان یافت و اندازه ژرفی آن نتوان شناخت ». (۱)

که این قسمت در شعر لافونتن حذف گردیده و بسیاری از عباراتیکه در ین میان آمده در شعر لافونتن نیست و وی راست بر سر اصل مطلب آمده است .

لافونتن اصلا مطالب زاید را نمی آرد و اگر گاهی در مقدمهٔ شعر یا در خلال مطلب تبصره ها یی میکند ، اشاره به واقعات زمان خود مینماید .

حکایهٔ بیست وششم

مثل : پیرمرد وسه جوان

این مثل در کلیات لافونتن (کتاب یازدهم، حکایهٔ ۸ ، ص ۱۶۰) و در امثال اوپ (ص ۴۳۰ ۴۳۷) به حوالهٔ ابستیمیوس ، آمده است .

ولی این داستان دلچسپ را اگرچه محقق فرانسوی به نویسنده و امثال نویس قرن شانزدهم عیسوی ایطالیا منسوب کرده است اما من به یقین میگویم که این حکایه را Abstemius ایطالوی از مرزبان نامه گرفته است :

داستان مرد باغبان باخسرو

« آزادچهر گفت : شنیدم که روزی خسرو به تماشای صحرا بیرون رفت، باغبانی را دید مرد پیر سال خورده، اگرچ شهرستان وجودش رو به خرابی نهاده بود و آمد شد خبر گیران خبیر از چهار دروازه باز افتاده و سی و دو آسیا همه در پهلوی - یکدیگر از کار فرو مانده ، لکن شاخ املش در خزان عمر و برگ ریزان عیش شکوفهٔ تازه بیرون می آورد و بر لب چشمهٔ حیاتش بعد از رفتن آب طراوت خطی سبز میدمید ، در آخریات مراتب پیری درخت انجیر مینشاند . خسرو گفت : ای پیر جنونی که از شعبهٔ شباب در موسم صبی خیزد در فصل مشیب آغاز نهادی وقت آنست که بیخ علایق از ین منبت خبیث برکنی و درخت در خرم آباد بهشت نشانی چه جای این هوای فاسد و هوس باطلست، درختیکه تو امروز نشانی میوهٔ آن کجا توانی خورد؟ پیر گفت : دیگران نشاندند ما خوردیم ما بنشانیم دیگران خورند .

بکاشتند و بخوردیم و کاشتیم و خورند چه بنگری همه بر زیگران یکدگریم .

خسرو از وفور دانش و حضور او شگفتی تمام نمود گفت ای پیر ! اگر ترا چندان درین

---

۱ - ابو المعالی ، کلیله و دمنه ، چاپ مینوی ص ۲۶۸ .

بستان‌سرای کون و فساد بگذارند که از این درخت میوه بمن تحفه آری خراج این با غستان تر ادهم . القصه او سیدبو فارسید ، درخت میوه آورد و تحفه به پادشاه برد و وعده به‌انجا زپیوست ». (۱)

طوریکه دیدیم هر دو حکایه از نگاه مفهوم عیناً یك‌چیز اندباآنکه لافونتن واقعهٔ سه‌جوان رادران پیوند کرده است و اصل حکایه ابستیمیوس چنین است :

پیر مردیکه درختان را پیوند میکرد

جوانی، پیرمردی رادید که‌درختان را پیوندمیکرد و نهال‌می‌نشاند. فسوس و مسخره‌میکرد که‌او دیوانه‌شده است که ثمرش را نمی‌چشد مگر بیهوده نهال غرس میکند . پیر مردبرایش گفت : «تو هم این‌درختها یی‌راکه اکنون پیوندمیکنی شایدمیوه‌اش را نخوری . » این پیشگویی‌راست‌آمد . جوان بر سر درخت‌بر آمده بود تاازان قلمه بر داشته درجایی‌دیگر پیوند کند پایش‌لغزید فرو افتاد و گردنش شکست . این‌مثل نشان‌میدهد که مرگ در تمام سنین مشترك است ، یعنی‌پیری و جوانی نزد مرگ یکسان است . (ابستیمیوس، نیولت‌ص۶۰۵)

Seneque, Lettre 86 a Lucilius (Revue d'Histoire Litteraire de la France, t. XII, pp. 229—232.

وامرواضح است که انتقال یك‌فکرازیك‌زبان بزبان‌دیگرو ازیك ملت‌به‌ملت‌دیگرقیافه خودراتغییر می‌دهدوبه همان‌لباس‌درمی‌آید که طرزتفکروروحیه یك‌ملت‌ایجاب می‌نماید . چون مرزبان بن رستم داستان‌را چندین‌قرن پیشترازنویسنده ایطالوی‌ولافونتن نبشته وعین‌داستان مرزبان‌نامه رانظام‌الملك در(سیرالملوك) زیرعنوان(انو شیروان‌و پیری که‌جوز میکاشت)آورده است . (۲) پس اصلیت شرقی اوثابت‌میگردد . زیرا روح مطلب‌در (پیر و نهال شاندن) است .

حکایه بیست‌وهشتم

مثل : کلاغی تگ بازدر گوش کرد

لافونتن در کتاب‌دوم ص —۸۷ این حکایه‌را آورده‌است .

این‌حکایت بایک‌حکایه عامیانه‌میان مردم‌ماشباهت‌دارد که‌علاوه بر (زاغ وروفتار کبك) که مثل سایراست این‌حکایه‌را هم‌میگویندوآن حکایه‌اینست :

روباهی گرسنه ، درراه‌سست ورنجورافتاده بود، شیری برو گذشت‌واز حالش پرسید، ماجری‌با زگفت : شیرگفت‌باسن بیا، روباه‌با اوهمراه شد . شیر برگذرآهوان‌نشست، حینی که‌آهوان‌رسیدند آهویی‌بزرگ

---

۱ — مرزبان بن رستم، مرزبان نامه ، صفحه ۲۹۱ - ۲۹۲ .

۲-رك- سیاستنامه فصل‌سی وهشتم‌ص ۲۰۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را پاره کرد وچیزی بخورد وبقیه را بروباه باز گذاشت . روباه چندی سیر بخوردو سستی سیری براو پدیدار شدو هوای شیری برسرش زدو بطلب آهوان سیرفت ،دیددرراه رو باهی گرسنه افتاده است ، گفت بیاباسن تاترا ازجوع برهانم . بر رهگذار آهوان منتظربودو پرسشهایی ازروباه گرسنه می نمود :

(آیاچشمانم سرخ گشته، بروتهایم برخاسته وسو هایم راست شده ،ودم راست ایستاده است؟)

روباه گرسنه برسبیل لابه همه سوالهارا پاسخ مثبت میدادتاآهوان دررسیدند. روباه بشیوه شیرخود را برسرکرده آهوان افکند تا آنرا کردن بشکند . آهو باشاخهایش شکم روباه را دریده به دورش افکند وخودباخیل آهوان برفت .

روباه گرسنه کشان نزد اورفته فسوس کنان گفت :

روباه عزیز! همجنس ما کجاواین کارهاو اقدام بزرگ کجا: حالا روده های شما هم سرخ وابلق گشته است .

وهمچنان این داستان باداستان (زاغ ورفتار کبك) از نگاه مفهوم شبیه است که در کلیله ودمنه آمده است و همچنان (کلنگ که بشکار پرداخت وبزیان رسید) ودر کلیله و دمنهٔ عربی نیز آمده است: (ان غرابا رای حجلة تدرج و تمشی فاعجبته مشیها وطمع ان یتعلمها فراض...)(..یکچندی کوشید وبراثر کبك پوییدآن رانیاموخت ورفتارخویش فراموش کرد.) (۱)

وهمچنان داستان: کلنگ که میخواست به تقلیدازباشه بشکار پردازد وگازری این حال مشاهده می نمود، کلنگ همچون باشه قصد کبوتر کرد، کبوترتیزبال پی کارخود رفت، کلنگ برزمین خوردوگازراو راگرفت وگفت: هذا کرکی یتصید، این کلنگ است که میخواست کارباشه کند خود را بیادداد . (۲)

این داستان درانوارسهیلی ونگاردانش هردوآمده است . ازمطالعه این داستانها میدانیم که همه دارای روحیه ومفهوم مشترك است وگوینده (مثل) یکی بوده است سپس باقیافه های گوناگون در آمده است.

سواینا عبدالرحمن جامی (داستان زاغ که در قفای کبکی دوید) را از کلیله ودمنه بنظم درآورده وداستان «بازو کلنگ» رادرهفت اورنگ خیلی دلپسند نقل کرده است. وچون فوت جامی در سال ۸۹۸ ه صورت یافته ازکاشفی در ۹۱۰ ه(۳) پس یقینا کاشفی ازجامی گرفته است .

---

۱ ــ ابن مقفع ، کلیله ودمنه ،باب الناسك والضیف ص ۳۴۱-۳۴۲ . ابوالمعالی کلیله ودمنه ، باب زاهد ومهمان اوص ۳۴۴-۳۴۵. واعظ، انوارسهیلی، باب یازدهم درمضرات حرص و افزون طلبی ص ص. ۴۹۰-۴۹۱ نگاردانش ص ۱۴۹ــ ۱۵۰ .

۲ــ واعظ، انوارسهیلی، همان باب ص ۳۸۱. نگاردانش ص ۱۴۶ .

۳ــ رك ــ فرهنگ ادبیات فارسی دری .

زاغی از آنجا که فراغی گزید　　رخت خود از باغ براغی کشید
زنگ ز دود آیینه باغ را　　خال سیه گشت رخ راغ را
سبزه و لاله چو لب سهوشان　　داده ز فیروزه و لعلش نشان
نادره کبکی به جمال تمام　　شاهد آن روضه فیروزه فام
فاخته گون جامه به بر کرده تنگ　　دوخته بر سدره سجاف دورنگ
تیهوود راج بدو عشق باز　　بر همه از گردن و سر سرفراز
هم حرکاتش متناسب بهم　　هم خطواتش متقارب بهم
زاغ چو دید آن ره و رفتار را　　وآن روش و جنبش هموار را
از کشیدا ز روش خویش پای　　در پی او کرد به تقلید جای
در پیش القصه در آن مرغزار　　رفت بر این قاعده روزی سه چهار
عاقبت از خامی خود سوخته　　ره روی کبک نیاموخته
کرد فراموش ره و رفتار خویش　　ماند غرامت زده از کار خویش
هفت اورنگ، اورنگ سوم

تحفة الاحرار ص «۳۱۴».

***

گازری در نواحی بغداد　　بود در کار گازری استاد
بر لب آبدایما میدید　　که کلنگی بزرگ میگردید
کرمکی چون ز آب بنمودی　　نول کردی در ازو بربودی
داشت با عزمن قمع پیوند　　بود پر واز گاهش اوج بلند
ناگهان روزی از هوابازی　　تیز پری بلند پروازی
کرد سوی کبوتری آهنگ　　نای او را گرفت سخت بچنگ
چون بدید آن کلنگ ساده‌نهاد　　آتشی در نهاد او افتاد
گفت من خود به‌جثه‌زو بیشم　　شیوه او چرا نیندیشم
کرد بروی بسان باز کمین　　تا فروگیردش بچنگل کین
سرنگون شد ز بخت بد فرسای　　درغدیری فتاد پرگل ولای
دید گازرشکاری بسی فرخ　　گفت: بخ بخ که نیک شد سطبخ
کرد شخصی سوال ازو به شگفت　　کاین چه مرغ است درجواب گفت
این کلنگیست کرده شهبازی　　خورد ه‌زین صنعت تبه بازی

هفت اورنگ، اورنگ یکم، سلسلة الذهب) ص ۹۱-۹۲

حکایهٔ بیست وهشتم

مثل: غوك و موش

این داستان درانوار السهیلی ونگار دانش‌آمده (۱) *با نفا وتهاي اندك که در زیرمی‌نگاریم:

۱- نوار سهیلی عبارت بر دازي دارد و کلام را باطناب‌وطو الت رسانده است: موش‌میگو ید هر زما نیکه دلم بتنگ می آید هر قدر نعره میزنم تواز آب بیرون نمی آ یی پس چاره یی با ید کر دتافو ر اترا آگاه سازم ، هر دوبه تد بیر موش رشته یی رابها های‌خود بستند . . روزی‌موش برلب آب‌آمد که غوك راخبر کند، ناگاه‌زاغی ازهوافروپرید وموش رابرداشت . غوك هم بدان ارتباط بهواشد.

و آن ر ا سز ای صحبت نا جنس دا نسته ا ست.

درانوا ر السهیلی صیاد «زاغ» است . ولی در ما خذ ارو پایی«باشه»شده است .

۲ —در اینجا فقط علت هلا ك صحبت ناجنس را دانسته است ولی درمأخذ اروپایی آن رابه داشتن نیت بد ، تعبیر کرده‌است.

اگر چه طرز استنتاج در لافونتن موجه ترونیکوتر است ولی معلوم است که این حکایه هم‌از انوار سهیلی گرفته شده است و من این موضوع را که چگو نه ا ین‌د استان بزبان اروپایی منتقل گردیده درجایش توضیح داده ام.

این طرز تفکر یعنی آشنا یی نا کردن باناجنس‌در میان‌شعرا وادبای‌دری گوی خیلی معمو ل وشایع است.و عین داستا ن د ر مثنوی مولینا جلال‌الدین بلخی‌نیز زیرعنوان «موش‌وچغزوزاغ » آمده ا ست که‌اینك چند بیت آن را درینجا برای استشهاد می آورم:

از قضامو شی و چغز ی با و فـا — برلب جـو گشته بو د نـد آ شنا
هر د و تن مر بو ط میقا تی شد ند — هر صبا حی جمع یك جا می‌شد ند
نر د د ل با همد گر سی با ختند — و ز وسا وس سینه سـی پر د ا ختند
هـر د و را د ل ا ز تـلا قی متسیع — هـمد گـر را قـصه خـو ان‌و مستمع
راز گـو یـا ن با ز بان وبی ز بـا ن — «الـجماعـة رحمة» تـأو یـل‌دا ن
جوش نطق از دل نشان دوستی‌است — بستگی نـطـق از بـی‌الـفتی ا ست

* * *

۱ —واعظ کاشفی ، انوار سهیلی، باب‌هفتم: در بکاربردن حز م‌وتدبیر ص ۳۹۳-۳۹۴. والفضل نگار دانش‌ص ۱۲۸ .

*رك : کلیات لافو نتن ، کتاب چهارم؛ حکایه ۱۱ ،ص . . ۱ و امثال اوص ۱۳۸-۱۴۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بر لب جو من ترا نعره زنان نشنوی در آب از عاشق فغان
گفت کای یار عزیز مهر کار من ندارم بی رخت یکدم قرار

* * *

ای اخی من خاکیم تو آبی بی لیك شاه رحمت و هابی بی
آنچنان کن از عطا و از قسم که گه و بیگه بخدمت می رسم

بحث کردند اندرین کار آن دویار آخر آن بحث آن آمد قرار
که بدست آرند یك رشته دراز تا ز جذب رشته گردد کشف راز
یك سر رشته گره بر پای من زآن سر دیگر تو بر پا عقد زن
تلخ آمد بر دل چغز این حدیث که سرا در عقد آرد این خبیث
هر کراهت در دل سرد بهی چون درآید زآفتی نبود تهی
می تنند بر رشتهٔ دل دمبدم که سر رشته بدست آورده ام
چون غراب البین آمد ناگهان در شکار موش و بردش زان مکان
چون برآمد بر هوا موش از غراب منسحب شد چغز نیز از قعر آب
موش در منقار زاغ و چغز هم در هوا آویخته پا در رتم(۱)
چغز میگفت: این سزای آن کسی کو چو بی آبان شود جفت خسی
ای فغان از یار ناجنس ای فغان همنشین نیك جویید ای مهان (۲)

پس معلوم شد که باوجود منسوب گردانیدن این داستان به ایزوپ، این قصه منبع شرقی دارد.

حکایهٔ بیست و نهم
مثل: شبان و شاه

این حکایه در کتاب انوار سهیلی و نگار دانش آمده است. مگر در انوار سهیلی دو داستان جداگانه است که یکی بنام «فریفته شدن زاهد بریاست و گمراهی او» (۳) و دیگر «نابینایی که ماری را به جای تازیانه گرفت و هلاك شد» (۴) و همچنان در نگار دانش حکایه نخستین بنام «زاهدی که قاضی شد» و دومین بنام «مار افسرده و نابینا» (۵) آمده است.

۱- رتم: رشته بیست که در انگشت بندند تا چیزی را بخاطر آورد.
۲- مرآت المثنوی، ص ۴۹۴-۴۹۷. بانگ نای ص ۳۶۳-۳۶۵.
۳ واعظ، انوار سهیلی، باب دوم در سزایافتن بدکاران ص ۱۸۲-۱۸۵.
۴- همو ص ۱۸۶-۱۸۷. ۵- ابوالفضل، نگار دانش ص ۸۳-۸۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لافونتن آن را شبان نبشته است (۱) مگر در انوار سهیلی و نگار دانش «زاهد» آمده است. ممکن است لافونتن داستان را از منبع دیگر گرفته باشد یا ((زاهد)) را به شبان تبدیل نموده و در نتیجه نیز هردو داستان اختلاف دارند، زیرا در انوار سهیلی بالاخره «زاهد» به قصاص کسیکه بحکم او کشته شده بود، کشته می‌شود. مگر در لافونتن رهایی می‌یابد.

قسمت اول داستان و نتیجه ییکه ازان گرفته شده زیادتر شباهت به حکایه (شیر و شغال) ابوالمعالی (۲) و «الاسد و ابن آوی الناسك» کلیله‌ودمنه ابن‌مقفع دارد (۳) که‌درانوار سهیلی بنام دو شغال‌فریسه و کاسجوی آمده است.

که فریسه زاهد که‌در هندشمالی بوده‌است بخزانه‌داری شیر مقرر می‌شود ومردمان فاسدو اهل دربار بر اوحیله ودسیسه می‌سازند و او رابه بند می‌افگنند مگرد راثر تحقیق پاکی و براءة او ثابت گردیده دوباره بکار خود گماشته و مقرب تر می‌شود.

قسمت دوم داستان راکه ازانوارسهیلی گرفته است واضح است و نابینا وبار افسرده بعین عبارت‌و یك نتیجه می‌انجامد و در هردو داستان همسان‌است.

چون هردو داستان حکایه در حکایه یکی بعدازد یگری در انوارسهیلی و نگاردانش آمده ازآن رومکن است مترجم آن بفرانسوی عوض زاهد یا از روی نسخهد یگر زاهد را شبان‌نبشته، بهر حال‌هردو داستان از همین ماخذ است.

نکته‌یی را که محقق فرانسوی در آخر داستان تذکر داده که :«لافونتن‌از ذکرجزئیاتیکه مؤلف‌هندي بکار برده خود داری نموده است» هم اثبات‌میکند، جزئیات هردوحکایت در ترجمه فرانسوی‌بیشتر بوده است.

اما تا جاییکه معلوم می‌شود قسمتی از داستان را لافونتن بایست از این مثنوی جامی اخذ کرده و با داستان کلیله ودمنه آمیخته باشد که از مقایسه‌هرد و مسأله بخوبی روشن میگرد د. زیرا این داستان از هفت اورنگ جامی بیشتر با داستان لافونتن مشابهت دارد :

غریبی زفضل و هنر بهره ور — تن ازجامه‌خالی، کف‌ازسیم و زر
بشهری دگر شد زتنگی مقیم — که بود اندرون شهر یاری کریم
بخلق کریمانه بنواختش — بشغل قضا محترم ساختش

۱- لافونتن، کلیاب، کتاب دهم ص ۱۵۲-۱۵۳ و امثال ص ۳۹۷-۴۰۰.
۲-ابوالمعالی، کلیله و دمنه‌ص ۳۰۸-۳۳۳. (۳)ابن مقفع‌ص ۲۹۹-۳۰۹.
۴- واعظ، انوار سهیلی‌ص ۴۲۶ باب نهم در فضیلت‌عفو وغماض.

بسر برد یکچند مشغول کار | زنا گه بر و تیره شد روزگار
شد از تهمت حاسد بر ستیز | بنا کرده جرمی بر و شاء نیز
بغارت گران گفت اشارت کنند | کش از سیم و زر خانه غارت کنند
چو بیند تهی خانه خویشتن | ببرند تصحیف آتش زتن
چو مسکین دلی باد وصد غصه خفت | شنید از لب شاء این قصه گفت :
ز رنجم که برخانه آرد شکست | ز تصحیف آنم بدارید دست
من این راز شهر خود آورده ام | نه حاصل به شهر شما کرده ام
ز شهر شما هر چه اندوختم | از آن چشم امید بر دوختم
شما هم ره لطف گیرید پیش | بدوزید زآورده ام چشم خویش
چو شه لطف گفتا را ورا شنید | ز خشمی که بودش فرو آرمید
بفرمود تا دست از ودا شتند | چنانش که میخواست بگذا شتند
ز سیم و زر و خانه دامن فشاند | بشد عارضیها وذاتی بماند

(او رنگ هفتم ـ خرد نامه اسکندری ص۹۶۶)

حکایه سی ام

مثل : روباه و نیم تنه

این داستان در پنچا تنترا، کلیله و دمنه ابن‌مقفع وابوالمعالی وانوار سهیلی و نگارداتش آمده مگر در هر چهار نسخه عبارات اندکی تفاوت دارد. (۱) که اینك در ینجا برای مقایسه می آوریم:

آورده اند که روباهی در بیشه یی رفت آنجا طبلی دید پهلوی درختی افگنده و هر گاه که بادبجستی شاخ برطبل رسیدی، آوازی سهمناك بگوش روباه آمدی.

چون روباه ضخامت جثه بدید ومهابت آواز بشنید طمع در بست که گوشت و پوست فراخورد آواز باشد، میکوشید تاآن رابدرید. الحق چربوی بیشتر نیافت، مرکب زیان در جولان کشیدوگفت: بدانستم که هر کجا جثه ضخمتر وآوازآن هایل تر منفعت آن کمتر.» (ابوالمعالی). «فلمارآه اجوف لا شیء فیه قال لا ادری لعل افشل الا شیاء اجهرها صوتاً واعظمها جثة» (ابن مقفع). «ان طبل را بدید جزپوستی و پاره چوبی هیچ نیافت» (انوار سهیلی) ودرنگار دانش عین عبارت انوار سهیلی است.

۱ـ ابن مقفع، باب الاسد والثور، مثل الثعلب والطبل ص ۱۲۱ ـ ابوالمعالی، باب شیرو گاو، حکایت دوم، ص ۷۰ـ۷۲. انوار سهیلی باب اول: در اجتناب از اهل غرض، ص۸۷ـ۸۸ نگار دانش ص۳۴. پنچه تنترا، داستان دوم، شغال وطبل جنگ.

این حکایه درپنجه‌تنتر اچنین است که شغال چون طبل جنگ را از دور دید وصدای آن را بشنیدبه جستجو افتاد و نزدیك آمد و خوشحال شد که غذایی خوب‌یافت، یکسوی‌آن را پاره کرد ودرداخل‌طبل شدوچیزی ازپوست خشك‌را خورد ودندانش شکست‌ازان‌بیرون‌آمدو به‌خود خندید.

پس دانسته می شود که لافونتن اصل(فکر)را از همینجا گرفته است. وتنها عبارات و طرز ادای آن را بشکلی در آورده که بعنعنه وفرهنگ کشورش سازگار و معروف بوده باشد. لافونتن کلمهBuste را، آورده ونقاب را زیرا در فرانسه ،یونان قدیم ممثلان بانقاب‌های هیبتناك بر صحنه ظاهر می شدند تابادیدن آنها مردم بیشتر تحت‌تأثیر قرار گرفته و مورد علاقه شان قرارگیرد. که این وضع امروز هم درچین ،جاپان و ممالك دیگر رائج است. ولافونتن‌آن رابه طنز جهة بدگویی دربارهٔ سنیور هابکار برده است.

واین معنی که انسان برظواهر نباید فریفته گردد درکتب ادب دری مکررآمده است: «بزرگان گفته اند که بهرآواز بلند وچثه قوی التفات نباید، که نه هرصورتی دلالت بر معنی کندونه هرظاهری‌نمودا رباطن باشد» (انوارسهیلی ص ۸۷).

درباره اینکه این امثال همه از کلیله ودمنه آمده اگر چه بعضی ازان رابنام ایزوپ و فیدر یاد یگران ثبت کرده اند ، درمقدمهٔ کتاب مفصل سخن رانده‌ام. (۱)

حکایه سی ویکم

مثل : ماکیانیکه بیضه طلاهی نهاد

درامثال لقمان‌بدین عبارت‌آمده است:

امراةودجاجة

حکی امرأة کانت لهاد جاجة تبیض کل یوم بیضةفضة، فقالت امرأة فی‌نفسها انا ان کثرت فی‌طعمتهاتبیض‌فی‌یوم‌بیضتین ،فلما کثرت تشققت حوصلتها فماتت .

(نقل‌از یاد داشتهای سال ۳۲ خودم)

و همچنان داستان (سگی که با میدا ستخوان‌دیگر طعمه خود را از دست داد) (۲)

---

۱ ـ رك : تحقیق منابع شرقی اشعارو امثال لافونتن ، مقدمه .

۲ـ رك ـ داستان اول ـ

«داستان زغن ماهی خوار با ماهی» (۱) که ماهی با صید آنکه ماهیان دیگر را می آورد از نول او درآب پریده... زغن گفت: بگو بخدا، منقار ازهم باز رفتن وماهی چون لقمه تنگ روزیان درآب افتادن یکی بود... »چنا نکه ضرب‌المثل معروف است « کاسه حریص نگون نسارامست » عاقبت حرص را نشان میدهد.

حکایه سی ودوم
مثل : زاغ و روباه

نظیر این داستان، داستانها واشعار زیاد درزبان‌دری هست ومیرساند که درمفهوم داستان‌لافونتن از آنها گرفته شده است. داستان رو با هیکه بامید مرغ خانگی پوست را رها کرد وازهردومحروم شد ، داستان زغن ماهیخوار با ماهی (۲) و درسرزبان نامه و«داستان خاد که غوك را ازدهن رها کرد » عین مفهوم را دارد که درحکایات هفت اورنگ مولینا جامی آمده است . (۳)

«... زغن گفت: بگو بخدا، منقار از هم باز رفتن وماهی چون لقمهٔ تنگ‌روزیان در آب افتادن یکی بود ... »

اینک حکایه «خادو غوك» از هفت اورنگ :

یکی خاد مرغ هوایی شکار — فرو ماند از ضعف پیری ز کار
زبال و پرش زور پرواز رفت — بصیدغرض چنگش از ساز رفت
زبی قوتیش خاست از جان نفیر — وطن ساخت گـرد یکی آبگیـر
پس از مدتی کردن آنجادرنگ — در افتاد غوکیش نساگه بچنگ
برآورد فریاد بیچاره غوك — که ای‌سورم از دست‌توکشته‌سوك
اگر لب گشایـی به‌آزاد یـم — فرستی بدل مژدهٔ شادیـم
بهـر لحظه‌زآیین سحر وفسون — بتوماهی یی را شوم رهنمون
تن اوهمه گوشت سر تابه دم — ازو پوست‌دور و استخوان‌نیزکم
چوخاداین‌سخن‌را زوی‌گوش کرد — تهی معدگی را فراموش کرد
به تلقین سوگند لبها کشاد — زمنقار او غوك بیرون فتاد

۱- سرزبان بن رستم ،سرزبان نامه ص ۱۳۸.

۲ - انوار سهیلی، باب‌دوم، درسزا یافتن بدکاران ص۱۶۹ .

۳ -جامی، هفت‌اورنگ، اورنگ هفتم، خرد نامه‌اسکندری ص ۹۲۹-۹۳۰ به‌تصحیح مدرس گیلانی چاپ ۱۳۳۷ هـ ش ، کتابفروشی‌سعدی.

بیک جستن افتاد درآ بگیر بحرمان دگر باره شد خادا سیر
گرسنه بخاک تباهی نشست نه غوکش به پنجه نه ماهی نشست

داستان هفت اورنگ همان داستان مرزبان نامه است ولی داستان لافونتن بشکل «اداپت» آمده است یعنی مفهوم را از شرقیان اخذ کرده ولی طرز ترکیب وشخصیت ها را تغییر داده است. البته این تغییر را همان شخصی نخستین گردآورنده داستان داده است.

لافونتن زاغ را بنام Phenix یاد میکند وآن مرغی است افسانوی در اساطیر هندی که بعد از صد سال زندگی وخواندن ها ونغمه سرایی به خاکستر بدل می شود وچوچه اش از خاکسترش پدید می آید. (۱)

واین همان مرغی است که درعقیده تناسخیه برهمنان ازآن ذکر می نمایند. که من درمقدمه کتاب درین مورد بحث کرده ام. (۲)

حکایهٔ سی وسوم

مردیکه به دنبال ثروت میتپد ومردیکه با توکل آنرا درخانه میخواهد

درین حکایه شاعرانه لافونتن از داستان پادشاه حلب که دو پسر داشت: که یکی بدون رنج گنج یافت ونخست هرطرف بسیار سرگردان شد وبالاخر آنرا در خانه دوست خود که درزمین مرکوز بود، یافت) (۳)

وقسمت اول داستان بیشتر به حکایه همایون فال شباهت دارد (۴) مگرطوریکه در مقدمه تحقیق منابع شرقی امثال لافونتن ذکر رفته، لافونتن ابتدا باطنز وسخریه بر پاپ می تازد واورا هجو می کند و آن ازجهتی است که پاپ دران هنگام برسر مساله مالیه برمایملک کلیسا، بالوی چهاردهم در مجادله ومشاجره بود. وبعضی ازاقوال وکلمات دیگر را بصورت تضمین درکلام خویش آورده است. وهم جملاتی ازان به داستان دو کبوتر بازنده ونوازنده شبیه است. که بازنده دوری اشیانه ویارخود را بیاد می آرد و بعدازتحمل رنجهای زیاد بوطن بازمیگردد وشاد می شود ودیگر عهد میکند که از خانه ووطن خود دورنرود ورنج دوری خانه ووطن رامتحمل نگردد (۵).

۱ــ دیوان، امثال ج ۳ ص ۱۵. (۲) تحقیق منابع شرقی اشعار لافونتن.

۳ــ انوار سهیلی، باب اول، دراجتناب از اهل غرض ص ۶۴

۴ــ همان اثر ص ص ۱۹-۳۱

۵ــ انوار سهیلی ص ۳۶-۴۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته پوهندوی عبدا لقیو م قویم

گشتاسپنامه دقیقی وحماسه‌های کهن

یکی ازموضوعات مهمی که درتاریخ ادبیات افغانستان سابقه بسیار طولانی دارد، موضوع حماسه وایجاد حماسه های ملی است. در ادبیات اوستایی(۱) تعدادی ازقهرمانان و فرمانروایان ازقبیل جمشید، فریدون پسرآبتین، منوچهر، نوذر، طوس، گستهم، کیقباد، کیکاووس، سیاوش، کیخسرو آرش، گشتاسپ، زریر، فرشاورد(فرشیدورد)، اسفندیار، بستور وامثال آنهاذکر شده است که نام آنهادرآثار زبانهای پهلوانیک (پهلوی اشکانی)(۲) وپارسیک(فارسی میانه یا پهلوی ساسانی)(۳)

---

(۱) وندیداد اوستا بقلم دارمستتر، ترجمهٔ موسی جوان، چاپ تهران؛ ۱۳۴۲، فصل دوم ص ۷۰ تا ۸۲- یشتها، گزارش پورداود، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷، ج ۱ ص ۲۴۷. آبان یشت؛ فقره های ۳۳، ۳۴ ج ۲، ص ۸۵-۸۷، فروردین یشت: فقره های ۱۰۲ - ۱۰۳ وص ۱۰۳ فروردین یشت فقره های ۱۳۱ - ۱۳۲ وموارد متعدد ازاین کتاب.

(۲) - متنهای پهلوی گردآوردهٔ دستور جاماسپ جی منوچهرجی جاماسپ آسانا، اول ودوم با مقدمه پی ازبهرام گور تهمورث انگلساریا ودیبا چه یی ازشاهیار نوابی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱ - ۱۶ منظومهٔ درخت آسوریک، ترجمه دری و آوانوشت ازشاهیار نوابی، چاپ بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶ ص ۶۷ فقرهٔ ۷۱. باید توضیح کرد که اصل این دو کتاب به زبان پهلوی اشکانی بوده ودر دوره ساسانیان به پهلوی ساسانی گزارش یافته است.

(۳) - دینکرت، کتاب نهم، فصل ۵، ۲۱، ۳۲، بندهشن فصل ۳۱ فقره های ۳-۵ فصل ۳۲ فقرهٔ ۴؛ مینوی خرد فصل ۲۷ فقره های ۳۸، ۴۰؛ زاد اسپرم فصل ۱۲ فقره های ۷ - ۲۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

وترجمه های عربی .

(۱) روایات حماسی آریانای باستانی و شاهنامه های منظوم و منثور و کتب قصص وتواریخ دری آمده است .

به استناد کتاب اوستا، حوادث مربوط به زندگی واعمال قهرمانی این اشخاص درافغانستان که جایگاه اصلی اوستا میباشد (۲) بوقوع پیوسته است. چنانکه در آبان یشت فهرست مشرح اشخاص فوق الذکر ضبط است. در رشن یشت راجع به سیمرغ که در داستانهای حماسی بیش از اسلام افغانستان نقش فوق العاده داشته ومددگار دوچهرهٔ معروف داستانهای حماسی مایعنی زال وپسرش رستم جهان پهلوان (۳) بشمار رفته است، مطالبی موجود میباشد. در بهرام یشت داستان فریدون و ضحاک ودرام یشت نام وکار روایی های تعدادی از پهلوانان وفرمانروایان بملاحظه می رسید . همین قسم در وپشتاسپ یشت از گشتاسپ و اسفندیار سخن رفته است .

بطور کلی از یشتها اطلاعات مفیدی در پیرامون داستانهای حماسی میتوان بدست آورد. این کتاب در واقع بیانگر احوال فرمانروایان آریانا از کیومرث تا گشتاسپ ودودمانش میباشد .

سرگذشت این پهلوانان به روی هم در زمینهٔ لشکر کشی ها ومبارزات دفاع از آیین روزگار شان وپیکار با معارضان ومعاندان وبالاخره سعی وتلاش برای حفظ وطن ونوامیس ملی شان میباشد.

---

(۱) اخبار الطوال. تألیف ابو حنیفه احمد بن داود الدینوری، چاپ ولاد یمیر گیرگاس، لیدن ۱۸۸۸ ص ۴، مروج الذهب تالیف مسعودی، چاپ باربیه دو سینار، پاریس ج ۲ ص ۱۱۲-۱۱۳ ، کتاب التنبیه والاشراف تألیف مسعودی چاپ لیدن ص ۸۵، غرر اخبار ملوک الفرس و سیر هم تألیف ابو منصور الثعالبی، چاپ زوتنبرگ، پاریس ۱۹۰۰ ص ۱۰-۱۱-۱۵-۱۶ وترجمهٔ دری این کتاب از محمود هدایت (موسوم به شاهنامهٔ ثعالبی) تهران ۱۳۲۸ ص ۵ - ۸، تاریخ طبری چاپ لیدن جلد اول صفحه ۴۳۱ .

(۲) حماسه ملی ایران، تألیف تیودور نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران مرکز نشر سپهر ص ۱۴

(۳) نام زال و رستم در کتاب اوستا نیامده است . محققان برای روشن ساختن علت این مسأله مطالعاتی کرده اند .برای کسب معلومات از چگونگی موضوع رجوع شود به:(اخبار الطوال دینوری ص ۲۷، حماسه ملی ایران ص ۲۸ ، داستانها تألیف محمد علی اسلامی ندوشن ، حماسه سرایی در ایران تألیف ذبیح الله صفا، چاپ اول ۱۳۴۲ ص ۵۲ .

داستانهای حماسی در اوستا تا پایان دورهٔ گشتاسپ وخاندان او ادامه‌می یابد و بعد از آن قطع میگردد. (۱)

در زبان پهلوانیک (پهلوی اشکانی) که تالی زبان اوستایی در افغانستان پیش از اسلام میباشد ودر واقع زبان قوم پرثوه وهمچون زبان اوستایی از غنای عظیم فرهنگی برخوردار است نیز داستانهای حماسی که حاوی روایات مهم بوده بوجود آمده است.

از اینکه در اثر تصاریف اندوهناک روزگاران از این زبان آثار زیاد برجای نمانده مایه تاسف است (۲). لیکن در پهلوی بعضی از آثار مربوط به متون مانوی یک حماسه از زشمند ملی که در اصل به همین زبان بشعر آورده شده بود (۳) اکنون ترجمه آن به زبان پارسیک (پهلوی ساسانی) که بازبان پهلوانیک بی‌مغایرت نیست، وجوددارد. این حماسه موسوم است به (ایاتکار زریران) که درزبان دری آنرا یادگار زریران می خوانند. تاوادیا یکتن ازپهلوی شناسان معروف بر آنست که متن اشکانی یادگارزریران بی‌شک در همان زمان اشکانیان سروده ونوشته شده بود. اینکه چه‌وقت به زبان فارسی میانه (پارسیک) برگردانده شد وآیا هنگامیکه این کارصورت میگرفته کوتاه شده یا تغییراتی درصورت ادبی آن بوقوع پیوسته است نمیتوان ثابت کرد (۴) نولدکه به نقل از گایگر مینویسد که زمان نگارش یادگارزریران حدود سال ۵۰ یا کمی بعدتر ازآن است (۵) لیکن بنونیست مستشرق معروف تذکر داده است که نسخ موجود یادگارزریران صورت سغشوش ودستخورده یی از یک منظومه متعلق به پیش از قرن سوم میلادی (عهداشکانیان) است وخود ازمنظومه کهن‌تر دیگری که خارس می تیلنی ازآن نام برده تقلید شده است (۶).

کتاب یادگارزریران همانطور یکه ازنام آن پیداست در شرح کارروایی های زریر پهلوان برادر گشتاسپ

---

(۱) حماسه سرائی در ایران ص ۳۵.

(۲) صاحب کتاب مجمل التواریخ والقصص تعداد کتابهائی‌را که در روزگار اشکانیان ساخته بودند هفتاد نوشته است. رجوع شود به‌چاپ خاور، تهران، ص ۹۳ - ۹۴

(۳) رجوع شود به مقاله هینینگ بعنوان (شعر به زبان پهلوی) در کتاب منظومه درخت آسوریک ص ۱۷ - ۲۸.

(۴) ـ زبان و ادبیات پهلوی تالیف ج. تاوادیا، ترجمه س. نجم آبادی، چاپ‌دانشگاه تهران ۱۳۴۸ ص ۱۹۵.

(۵) ـ حماسه ملی ایران ص ۲.

(۶) ـ حماسه‌سرایی درایران ص ۴.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وگزارشی است ازجنگ آوری وپیروزی پهلوانان آریانادر برابرسپاهیان ارجاسپ. این کتاب به‌عقیدهٔ نولد که بسبک حماسی تهیه شده ومطالب اساسی افسانه زریردرشاهنامه منثور ابومنصوری و درترجمه مختصر عربی طبری(۱) ونیزدرغرر اخبارملوک الفرس(۲) تکرارشده‌است. مضمون کتاب اباتکار زریران با کمی کاهش ویاافزایش ازروی متن پهلوی یا بااستفاده ازشاهنامه منثور ابومنصوری که درجای دیگر ازاین گفتار راجع به‌این موضوع بیشتر سخن خواهیم گفت توسط دقیقی بشعر دری آورده شده‌است.

آثار زبان پهلوی اشکانی آنسانکه صاحب مجمل التواریخ والقصص یادمی کندز یاد بوده‌است پس باید تعداد زیادی ازآثار حماسی وغیر حماسی این زبان ازمیان رفته باشد. میدانیم که زبان پهلوی اشکانی درمدت چهارصدو هفتادسال حکمروایی اشکانیان زبان رسمی ودولتی بود(۳) وآثارمتنوع که‌قسما مربوط‌به‌متون مانوی وقسما داستانی وحماسی بوده‌این زبان ایجادگردید. بقول دیاکونف بیشترآثارزبان پارتی(پهلوی اشکانی) که بدست مارسیده‌ازدوران متاخرتر یعنی عصر ساسانیان است.

(۴). چنانکه منظومه درخت آسوریک و یادگار زریران که به انشای زمان ساسانیان در دست است از پارتی مأخوذ میباشد. بنظر اومطالعهٔ دقیق حماسه های ملی آریانا به صورتیکه بما رسیده برخی عناصر پارتی را مکشوف میسازد. ازآنجمله است افسانهٔ زریروگشتاسپ و افسانه عشق ویس و رامین و روایات دیگری که درحماسهٔ آریانای عهد ملوك الطوایف محفوظ مانده است (۵) در آغاز تاسیس سلسلهٔ ساسانی هنوز هم زبان پهلوی اشکانی رواج ورسمیت داشت به این سبب اردشیربابکان وجانشینان او شرح لشکرکشیهای خودرا به دوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی که اخیرالذکر زبان رایج زادگاه ساسانیان بود، نوشته اند.(۶)

---

(۱)-حماسه ملی ایران ص ۲۱ (۲)-غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم ص ۲۷۴، شاهنامه ثعالبی ترجمه محمود هدایت چاپ تهران ص ۱۲۲-۱۲۵

(۳)- تاریخ زبان فارسی، تالیف پرویزناتل خانلری از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم سال ۱۳۵۰ ج ۱ ص ۲۵۲.

(۴)-اشکانیان تالیف دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز از انتشارات پیام، تهران، چاپ دوم سال ۱۳۵۰ ص ۱۱۶.

(۵)- اشکانیان تالیف دیاکونف، ترجمهٔ کریم کشاورز، از انتشارات پیام، تهران چاپ دوم ۱۳۵۰ ص ۱۱۷ (۶) تاریخ زبان فارسی صفحه ۲۵۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

از مطالب فوق بدین نتیجه می‌رسیم کدغناو پختگی ادبی که درزبانهای باختري باستان و میانه (اوستا وپهلوی اشکانی) موجود بود در زبان پارسی میانه (پهلوی‌ساسا نی یا پارسیك) تاثیر گذاشت وزمینهٔ ایجاد آثار متنوع را در این زبان فراهم ساخت . تاوادیا متذکرشده است که به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول فرهنگی‌وفکری‌دورهٔفارسی میانهٔ ساسانی نفوذ کرد ه‌بود (۱) بنابران مدونین آثار پهلوی ساسانی به تدوین آثا دینی وحماسی پرداختند . چون زمان رواج این زبان نسبت به پهلوی اشکانی از زمان ما فاصلهٔ کمتر داردوحتی بعضی از کتب دینی زردشتی از قبیل دینکرت،بندهشن و اندرزنامه هادر فاصلهٔ زمانی میان حملهٔ اعراب تا قرن ششم هجری(۲) به پهلوی ساسانی نوشته‌شده لهذا آثاراین زبان کمتر مواجه بـه نا بودی گردیده است.درحالیکه زبان پهلوی اشکانی پیش ازاسلام آهسته آهسته با تغییروتحول مواجه شد و با کسب تأثیر از زبانهای تخاری وسغدی ونیز باپذیرش تأثیراتی از زبان‌پهلوی‌ساسانی به کونهٔ د ری به ظهور پیوست .

ازآثاریکه به زبان پهلوی‌ساسانی در باب تاریـخ داستانها و ر و ایات حماسی ودینی وجود داشته یک تعداد آن باقی مانده ونام تعداد دیگر توسط مترجمان‌ونویسندگان‌عربی (۳)ضبط‌گردیده است . از جملهٔ آثار حماسی یانیم‌حماسی این زبان یکی کارنامهٔ اردشیربابکان‌است که‌بقول‌نولدکه تقریبا د رسال .. ٦ میلا دی تدوین شده است .(۴) از این داستان درکتب‌تاریخ وقصص‌زبان دري مانند مجمـل التـواریـخ (۵) و کتـاب های عـربـی چون تجـارب الا مـم (٦) ذکری بعمل آمده است وتاثیر این حماسه درشاهنامهٔ فردوسی نیز بجای‌مانده است . این کتاب مانند روایات حماسی کهن‌از خوارق عادت ویا اوهام انباشته است .اهمیت کارنامهٔ اردشیر بیشتر

---

(۱)- زبان وادبیات پهلوی ص ٦

(۲)-تاریخ زبان فارسی ص ۲۵۲

(۳)- مروج الذهب ج ۴ص۲۲۳،اخبارالطوال ص۸۱-۱۰۴

(۴)- حماسهٔملی ایران ص ۲۲

(۵) مجمل التواریخ و القصص به تصحیح ملک الشعراء بهارچاپ‌خاورص ۶۱

(٦)-تجارب الامم تالیف ابوعلي مسکو یه ،چاپ لیدن ص ۹۹ - ۱۲۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

در آنست که ماخذ فصل بزرگی از شاهنامهٔ ابومنصوری یعنی ماخذسهم شاهنامه فردوسی میباشد (۱) سبك کارنامه نسبت به داستان یادگار زریران بسیار ساده‌تر است (۲) به‌عقیدهٔ مری‌بویس یکتن از پهلوی‌شناسان انگلیسی این کتاب باید یك روایت کهنه تری داشته باشد .(۳)

داستان حماسی دیگری که در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته داستان رستم و اسفندیاراست. از این داستان در الفهرست ابن ندیم وغرر اخبارملوك الفرس و شاهنامهٔ فردوسی ذکر رفته است(۴) متن پهلوی داستان ظاهراً دردست نیست. همین قسم درخوتای نامك پهلوی که متن اصلی آن ازمیان رفته است ، موضوعات حماسی گنجانیده شده‌بود .این کتاب بطور کلی درتاریخ و سیرملوك آریانا از کیومرث تا فرمانروایان اخیر ساسانی است ودرآن داستانهای اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم مندمج بوده است، کتاب خوتای نامك در آغاز قرن دوم هجری بو سیلهٔ عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه و به‌سیرالماوك مسمی گردید . متاسفانه ترجمهٔ عربی خوتای نامك نیز یکی از دست رفته است . لیکن قطعات و استخراجاتی از ان در بعضی ازکتابهاازقبیل عیون الاخبارابن قتیبه باقی‌مانده است . (۵)

از جملهٔ آثار زبانهای پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یادگار زریران و کارنامهٔ ارد شیر بابکان بیشتر بر مبنای ادبیات حماسی استوارمیباشد وهمین دو اثر تا روزگارمارسیده و در واقع حلقهٔ اتصالی میان روایات حماسی قبل ازاسلام وحماسه های زبان دری شده است .

با مراجعه به آثار زبانهای باختری باستان ومیانه (زبان اوستایی وپهلوی اشکانی) میتوان دریافت که مظاهرادبی افغانستان کهن و کارنامه های قهرمانان پهلوانان این سرزمین آن مقداریکه از دستبخوش تطاول مصون ماند به بهترین وجه حراست و نگهداری شد . بتاسی از غنای ادبی گذشته ودلچسپی به احیا واستحکام مظاهر هنری وادبی وتاریخی روزگاران پیشین بود که در خراسان دورهٔ اسلامی اهل ذوق وخبرت به تدوین روایات ملی وحماسی دست بردند و بر مبنای همین تسلسل و اشتیاق ادبی بود که شعر دری نخست به همت افغانیان در سیستان وبلخ وهرات بوجود آمد.

آغاز تدوین روایات حماسی روزگاران باستانی درخراسان دورهٔ اسلامی وبزبان دری ظاهراً به حدود ربع اول قرن چهارم هجری می رسد وان کتابی است موسوم به شاهنامهٔ مسعودی . چون از

---

(۱) - حماسی سرایی در ایران صفحه ۱۲۸ (۲) - زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۲

(۳) - زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۸ (۴) - حماسه سرایی در ایران صفحه ۴۴

۵ - حماسه ملی ایران صفحه ۳۸.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاهنامهٔ مسعودی‌مروزی در کتاب البدء و التاریخ مقدسی نام برده شد (۱) وسال تالیف این کتاب ۳۵۵ هجری میباشد ، بنابران تاریخ نظم شاهنامهٔ مسعودی رامیتوان اوایل قرن چهارم هجری تخمین کرد .شاهنامهٔ مسعودی در نیمهٔ دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود (۲) ازاین شاهنامه جزسه بیت باقی نمانده است.

بعدازشاهنامهٔ مسعودی، کتابیکه در تاریخ داستانها وروایات حماسی نوشته شده‌شاهنامهٔ منثورابومنصوری است .این شاهنامه توسط چهار تن از دانشمندان وموبدان خراسانی ودر تحت نظارت ابومنصور المعمری دستورابو منصور محمد بن عبد الرزاق سپهسالار کل خراسان تدوین گردید.سال اتمام شاهنامهٔ ابو منصوری محرم ۳۴۶ هجری قید شده وجز مقدمهٔ آن که بقلم ابو منصور المعمری تحریر یافته ، باقی نمانده است. لیکن در کتب تاریخ وسیر الملوک‌ها از آن اقتباساتی موجود میباشد که مثالهای آن غررا خبار ملوک الفرس ثعالبی ، شاهنامهٔ فردوسی وگشتاسپنامهٔ دقیقی است . بنابران‌میتوان گفت که شاهنامهٔ ابو منصوری بحیث یکی از ماخذ کتبی بشمار میرود که بعداً در بارهٔ تاریخ وروایات حماسی آریانای باستانی‌یابه زبان‌دری ویا به زبان عربی نگاشته شده است .از جملهٔ کتب عربی بحیث مثال میتوان از همان کتاب غررا خبار ملوک الفرس وسیرهم یاد کرد .قسمتی از این کتاب بسیار مهم وارزشمند ثعالبی که به همت محمود هدایت بنام شاهنامهٔ ثعالبی به دری ترجمه‌شده است باموضوعات حماسی آریانای کهن سروکار دارد .از مقایسهٔ محتویات این کتاب باگشتاسپنامهٔ دقیقی و شاهنامهٔ فردوسی که ماخذ آن از جمله شاهنامهٔ ابو منصوری بوده است برمی آید که ثعالبی در نوشتن این اثر خود ازشاهنامهٔ ابو منصوری استفاده کرده است .مترجم درمقدمهٔشاهنامهٔ ثعالبی می نویسد که بنا بر تحقیقاتیکه ناشر ومترجم فرانسوی آن یعنی زوتنبرگ کرده غررااخبار ملوک الفرس بین سنوات ۴۰۸ و۴۱۲ هجری باشارهٔ امیر ابو المظفر نصربن ناصر الدین ابو منصور ـ برادر سلطان محمود غزنوی توسط ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی تدوین شده ـ است . مؤلف قسمت مربوط به فرمانروایان‌وپهلوانان آریانای باستانی‌رااز روی ماخذیکه‌شاهنامهٔ فردوسی ازنظیم شده به تحریر در آورده است . علاوة از ماخذ دیگر چون‌طبری، ابن‌خرداذبه

---

(۱) ـ البدءوالتاریخ تألیف محمد بن طاهر المقدسی‌چاپ هورت ج ۳ص ۱۳۸ وص۱۷۳ .

(۲) ـ حماسه‌سرائی در ایران صفحه ۱۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

ابن الکلبی ، حمزهٔ اصفهانی ، مسعودی و یعقوبی نیز استفاده کرده است (۱).

مجتبی مینوی در مقدمهٔ داستان رستم وسهراب مینویسد که کتابی به عربی در دست هست که تألیف ابو منصور حسن بن محمد مرغنی ثعالبی موسوم به غرر السیر میباشد . جلد اول آن غررا خبار ملوک الفرس وسیر هم با ترجمهٔ فرانسوی به اهتمام زوتنبرگ در پاریس بسال ۱۹۰۰ میلادی بچاپ رسید . در این کتاب از صاحب شاهنامه یاد میکند وبه احتمال قوی مراد از آن مؤلف همین شاهنامهٔ ابو منصوری است حتی ظن قریب به یقین میرود که اخبار مربوط به فرمانروایان وپهلوانان آریانا که در این غر رالسیر مندرج است ترجمه گونه یی باشد از همان شاهنامه، منتهی با مراجعه به مآخذ دیگر و استفاده از آنها (۲) .

تیود ورنولد که در این خصوص چنین ابراز نظر کرده است که مندرجات شاهنامهٔ ابو منصوری را میتوانیم کما بیش بعینه از روی قسمتهای نظم موجود و نیز از روی بعضی از فصل های ثعالبی بیکدیگر پیوسته و ترتیب دهیم. این کتاب راجع به تاریخ آریانا و باضافهٔ چند حادثهٔ حماسی دیگر است . مطالب عمده البته از کتاب جامع دیگری یا از خداینامه ویا از کتابیکه شبیه به آن بوده اقتباس شده است (۳). پس از شاهنامهٔ ابومنصوری شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی ازلحاظ احتوای روایات حماسی در خورا همیت میباشد. این شاهنامه کتاب عظیمی بود ومعروف به شاهنامهٔ بزرگ . از این شاهنامه در تاریخ سیستان، ترجمهٔ تاریخ طبری، قابوسنامه و مجمل التواریخ والقصص یاد شده است. تاریخ نگارش آن ظاهراً سال ۳۵۲ هجری میباشد(۴).

یکی از مهمترین و کهنترین آثار حماسی منظوم زبان دری که درواقع نخستین اثر حماسی منظومی که از تصرف اند وهناک زمان بر کنار مانده و تاروزگار ما رسیده است گشتاسپنامهٔ دقیقی میباشد. کار سرودن این حماسهٔ ملی دردورهٔ سامانیان ودرآغاز سلطنت نوح بن منصور(جلوس ۳۶۵ه) شروع شد. هرچند در باب تاریخ مرگ دقیقی اختلاف نظر موجود است باآنهم قدر مسلم اینست که حادثهٔ قتل او از حدود سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ هجری تجاوز نمی کند. بنا بران اگر تاریخ نظم

---

(۱) ـ شاهنامهٔ ثعالبی ، ترجمهٔ محمود هدایت ۱۳۸۹ ـ ۱۳۲۸ ، مقدمهٔ مترجم صفحات ج و د.

(۲) ـ داستان رستم وسهراب بامقدمه و تصحیح و توضیح مجتبی مینوی از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۲ ص ۵-۶ .

(۳) ـ حماسهٔ ملی ایران ص ۴۲ .

(۴) ـ تاریخ ادبیات درایران ، تالیف ذبیح الله صفا ج اول صف ۳۶۴

گشتاسپنامه را سال ۳۶۵ یا کمی بعد تر از ان تخمین کنیم شاید چار اشتباه نشده باشیم.

موضوع گشتاسپنامه شرح جنگ گشتاسپ باارجاسپ تورانی و بیان قهرمانی های پهلوانان آریانای باستانی است. همانطور یکه قبلا تذکرداد یم مضمون این نامه را با کمی افزایش یا کاهش در کتاب یادگار زریران می یابیم ونیزدر شاهنامهٔ ثعالبی که بگفتهٔ بعضی از محققان ترجمه گونه یی باشد از شاهنامهٔ ابو منصوری. لیکن بعضی از مستشرقان (۱) ونویسندگان زبان دری (۲) موضوع هزار بیت گشتاسپنامه را ماخوذ از شاهنامهٔ ابو منصوری می دانند. دکتور صفا می نویسد که براثر بعضی از اختلاف های جزئی (در یادگارزریران وگشتاسپنامه) خاصه در اسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو و نظایر آنها ثابت میشود که داستان یادگار زریران چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته و آنگاه به دقیقی رسیده است و بعبارت دیگر متنی که دقیقی درد ست داشت غیر از متن اصلی ایاتکارزریران و به فحوای کلام فردوسی شاهنامهٔ ابو منصوری است واین زیاده ونقصان داستان واختلاف آن با متن قدیمی واصلی از راویان و نویسندگان این شاهنامه است (۳) .

باید خاطر نشان ساخت که به اساس شواهدیکه در دست داریم تعین ماخذاصلی گشتاسپنامه دشوار است .اگر شاهنامهٔ ابومنصوری را ماخذ اصلی دقیقی بدانیم بدون شبهه ادعای ما برمبنای حدس وقیاس استوار خواهدبود ،زیرا شاهنامهٔ ابو منصوری اکنون موجود نیست و تنها اقتباساتی (ازجملهٔ داستان رزم گشتاسپ وارجاسپ) از ان در شاهنامهٔ ثعالبی صورت گرفته است.آیا این امر امکان پذیر خواهد بود که شاهنامهٔ ثعالبی را بجای شاهنامهٔ ابومنصوری فرض کنیم و سپس قیاس نماییم که چون شمار نامهای پهلوانان وپاره یی از روایات جزئی درباد گار زریران وگشتاسپنامه موافق نمی باشد ،بدان سبب شاهنامهٔ ابومنصوری ماخذ دقیقی است نه یادگار زریران.حال اگر شاهنامهٔ ابو منصوری رادر دست میداشتیم میتوانستیم باسقا یسهٔ گشتاسپنامه به آن و باارائه شواهد موثوق این موضوع رابه اثبات برسانیم .ولی اکنون بنظر ما دشوار است بگوییم که نام آن عده از پهلوانانیکه در یادگار زریران نیامده ودر گشتاسپنامه موجوداست حتماً درشاهنامهٔ ابو منصوری آورده شده بود ودقیقی این نامها وروایات اضافی را تنها از آن کتاب اخذ کرده است و حتی ثعالبی نیز در حالیکه میدانیم که ثعالبی حوادث وروایات حماسی وکارنامه های ملوک وپهلوانان

(۱) - حماسهٔ ملی ایران ص ۴۸ - ۶۴ .

(۲) - حماسه سرایی در ایران ص ۱۵۸ .

(۳) - ایضاً ص ۱۵۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وبطور عموم قصص مربوط به اقوام مختلف را با مراجعه به مآخذ دیگر چون طبری، ابن خرداد به ابن الکلبی، حمزهٔ اصفهانی، مسعودی، یعقوبی ونظایر آنان ضبط کرده است (۱).

موضوع استفاده دقیقی از یادگار زریران را نظر به دلایلیکه بعداً یاد آور میشویم نمی توان انکار کرد اما تعین نسخهٔ مرجع او کار آسان نیست. تنها اینقدر میتوان اظهار کرد که ممکن است وی نسخه یی را مورد استفاده قرار داده باشد که با نسخهٔ مورد استفادهٔ ما (۲)، از لحاظ زیادی و کمی روایات فرق میداشت. شاید در زمان حیات دقیقی از ین حماسه کهن ملی نسخ متعدد موجود می بود، حتی تعدد نسخه های این کتاب درقرن ۱۹ و ۲۰ که پهلوی شناسان اروپایی به مطالعه وتحلیل آثار این زبان رغبت نشان دادند نیز ثابت میباشد. چنانکه ملک الشعراء بهار که روزگار دراز به مطالعه وترجمه متون حماسی وغیر حماسی پهلوی صرف مساعی نموده درمقدمه ئیکه برترجمه یادگار زریران نوشته چنین یادآور شده است: «این نسخه از یادگار زریران که نزد این جانب بود هشت صفحه ازآغازش کم بود داشت واز اینراه که می خواستم انرا به پارسی امروزین برگردانم اجازه یافتم از روی پچین (نسخه) (۳) اقای پروفیسور هرتسفلد کم بود آن آغاز را بنویسم.» (۴).

همین قسم درموخره متن پارسیک یادگارزریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) آمده است که این حماسه باری بدست رستم مهربان استنساخ و باردیگر توسط مهربان کیخسرو کتابت شده است (۵) پس تمام مطالب فوق وجود تعدد نسخ این کتاب را ثابت می کند ولا بداین همه نسخه ها بدون اختلاف نبوده است وشاید دقیقی از نسخه یی استفاده کرده باشد که نسبت به سایرنسخه ها منصلتر و تعداد قهرمانان درآن بیشتر ازنسخه های کنونی بوده است.

---

(۱) شاهنامه ثعالبی، ترجمه محمود هدایت مقدمه صفحات ج، دو نیز رجوع شود به ص ۱۲۱ متن

(۲) مقصود نسخه چاپ بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخه دستور جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ اسانا است.

(۳) A concise Pahlavi Dictionary, by D.N. Mackenzie, چاپ پوهنتون آکسفورد - انگلستان ۱۹۷۱ ص ۶۲.

(۴) ترجمه چند متن پهلوی پاورقی ص ۵۵.

(۵) - متنهای پهلوی ص ۱۷

اینکه دقیقی زبان پهلوی رامیدانسته است یاخیر بایدتوضیح کرد که همچنانیکه گردآورندگان شاهنامه منثورابو منصوری به زبان پهلوی ناآشنانبودند (۱) آشنایی دقیقی به این زبان نیز دوراز امکان نیست ووجودبعضی ازشواهداز جمله شواهدلغوی، ترکیب کلمه ها، ترسیم صحنه هادریادگار زریران و گشتاسپنامه میرساند که دقیقی به متن پهلوی یادگارزریران بایدمراجعه کرده باشد .اکنون برای تایید ادعای خویش ازشواهد متذکره مثالها یی می آوریم:

پس(pus – پسر)

ازیادگار زریران.

und pas goved Kayvishtaspshah Ku agar hamag pus ud brad ud vispuhragan I man ... (۲)

ترجمه. وپس گوید کی ویشتاسپ شاه که اگر همه پسروبر ادروبزرگان من ...

ازگشتاسپنامه :

نخستین کی نامدارارد شیر پس شهریار آن نبرده دلیر (۳)

پسی داشت پیل گرانما یه مرد جهاندیده وخورده گردنبرد (۴)

بیامد پس از سروران سپاه پس تهم جاماسپ دستور شاه (۵)

اشنود (ashut – شنود)

ازیادگار زریران :

Kuman ashnut ku shmah baghan en den abezag i mazdesnan az ohrmazd padirift (۶)

ترجمه. که ماشنودیم که شمابغان این دین ویژه مزدیسنان را ازهرمزد پذیرفتید .

ازگشتاسپنامه :

نه بنوشتنی بدنه بنمودنی نه برخواندنی بدنه اشنودنی (۷)

---

(۱)- حماسه ملی ایران ص. ۴

(۲)- متنهای پهلوی ص ۹ .

(۳)- دقیقی وا شعاراو ص ۴۸

(۴)- ایضاء ص ۵۶

(۵)- ایضاء ص ۵۸

(۶)- متنهای پهلوی ص ۲

(۷)- دقیقی واشعار او ص ۴۳ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

همچنان کلمه های هلید (helad–رها کنید)و(هلد helad–رها کند)ابر (abar–بر) ابا(abaa–با)و نظایرآن در موارد مختلف هم در یادگار زریران و هم در گشتاسپنامه بکار رفته است .

درمورد شباهت بعضی از کلمه های مرکب وترکیبات نیزمیتوان شواهد متعدد ازاین دو اثر استخراج کرد، لیکن دراین گفتار به ذکردو مثال اکتفا می کنیم . یکی از این ترکیب ها که درهردو حماسه چندین بار البته بااندکي تغییربکار رفته(ژوبین به زهر آب داده) میباشد. چنانکه در یادگار زریران می خوانیم : (ژوبین آبسوده که... به خشم و زهرباآب بزه وگناه آب داده)(۱) . در گشتاسپنامه همین کلمه به شکل زهر بکار برده شده است :

بدوداد ژوبین زهر آبدار که از آهنین کوه کردي گذار (۲)

بینداخت ژوبین زهرآبدار ز پنهان بر آن شاهزاده سوار (۳)

دیگرترکیب کوف سر (۴) (kof sar– کوهسر) یعنی سر کوه است که در گشتاسپنامه بشکل کوه سر استعمال شده است:

چوگشتاسپ از کوه سر بنگرید سراورا بدان رزمگه برندید (۵)

بهمین ترتیب گاهی ترسیم صحنه ها درهردو حماسه شباهت دارد (۶)

پس ازتذکر مطالب فوق بدین نتیجه می رسیم که دقیقی درسرودن گشتاسپنامه از متن پهلوی یادگارزریران استفاده نموده، لیکن این استفاده از کاهش و افزایش برکنارنبوده است . چنانکه ملك الشعراء بهار دراین باره مینویسد: (هرچند دقیقی یا ترجمه کنندگان این رساله ازپهلوی به پارسي دری نتوانسته اند درست به نکات دقیق این داستان پی برده وآنرا بدون نواقص بی شمار بعینه ترجمه کنندوبه کلی سرودست وپای این افسانه تاریخی رادرهم خرد کرده اندوقسمت زیادی راازآن افکنده وبرآن افزوده اند.)(۷) این تذکرمیرساند که دقیقی برای سرودن گشتاسپنامه خود غیراز یادگارزریران

---

(۱)—ترجمه چندمتن پهلوی ص ۶۸—۷۱. درشاهنامه ثعالبی این ترکیب بشکل (سلاح وزوبین مسموم) آمده است . رک . ص۱۲۶ .

(۲)- شاهنامه فردوسی چاپ مسکو جلد۶ صفحه ۱۰۵ (۳)- ایضا

(۴)-متنهای پهلوی صفحه ۹-۱۰ (۵)- شاهنامه فردوسی چاپ مسکو، جلد۶ ص ۱۰۶

(۶)- مقایسه شود: ترجمه چند متن پهلوی ص۶۴ ودقیقي واشعاراو(گشتاسپنامه ص ۴۸)

۷ - ترجمه چند متن پهلوی صفحه ۵۶—۵۷ .

به منابع دیگر نیز رجوع کرده است. به همین علت است که گاهی در این دو حماسه به تفاوتهایی برمی‌خوریم. برای اینکه به شباهتها واختلافات یادگارزریران وگشتاسپنامه و قوف حاصل کنیم لازم است به مقایسه آنها ؛ بخصوص در سه مورد یعنی ترتیب واختلاف روایات، احوال بعضی از قهرمانان وشیوه بیان بپردازیم :

۱ - ترتیب واختلاف روایات :

در این دو اثر از لحاظ ترتیب وتوالی روایات ،تفاوت قابل ملاحظه وجود ندارد ، لیکن در تعداد حوادث و اندازهٔ روایات اختلاف موجود است . بدین معنی که موضوع هزار بیت گشتاسپنامه به تمامی در یادگار زریران گنجانیده نشده است .در واقع گشتاسپنامهٔ دقیقی از بیت ۱۱۷ تا ۷۵۵ از رهگذر احتوای روایات حماسی بایادگار زریران مطابقت دارد (۱) . از آغاز گشتاسپنامه تابیت ۱۱۶ که موضوعات به بلخ رفتن لهراسپ وبر تخت نشستن گشتاسپ ، پیدا شدن زردشت وپذیرفتن گشتاسپ دین او را و باژ دادن گشتاسپ به ارجاسپ رادربر می گیرد، در یادگار زریران نیست . در حقیقت مطابقت روایات در این دو حماسه از نامه نوشتن ارجاسپ به گشتاسپ که دین مزدیسنان راپذیرفت،شروع میشود ، ولی نحوهٔ ایراد حوادث از همین آغاز این دو اثر اندک‌تفاوت پیدا می کند . نام فرستادگان ارجاسپ به نزد گشتاسپ در یادگار زریران، بیدرفش‌جادو ونامخواست‌هزاران است (۲) لیکن درگشتاسپنامه غالباً نام شخص دوم یعنی نامخواست. هزاران، تنهابشکل نام خواست‌ذکر شده است‌واسم پدر این‌شخص‌یعنی هزاران جز در یک مورد (۳) درگشتاسپنامه دیده نمی شود .

درگشتاسپنامه از ابراهیم دبیران مهیست یاد نشده است. درحالیکه هموست که دریادگار زریران در محضر گشتاسپ برپای می استد ونامهٔ ارجاسپ را می خواند . ترتیب بیان مطلب و

---

(۱)- این رقم در گشتاسپنامهٔ چاپ دبیرسیاقی است .درشاهنامهٔ چاپ مسکو ج ۲ از بیت ۱۲۵ تا ۷۵۱ را دربر می گیرد.

(۲) - درشاهنامهٔ ثعالبی نام این دو فرستاده که حامل پیام ارجاسپ به گشتاسپ بودند ، ذکر نشده وتنها گفته شده است که ارجاسپ نامه‌ر اسمهور کرد وبردن آنرا به‌شخص‌تند خوی ووحشی محول‌داشت وهزار تن همراه او کرد . اما نام بیدرفش ونامخواست درشرح محاربهٔ گشتاسپ وارجاسپ(ص ۱۲۴ - ۱۲۶) آمده‌است .

(۳) - بدادش بدان جادوی خویش کام کجا نام‌خواست‌وهزارانش‌نام

شاهنامهٔ‌فردوسی‌چاپ‌مسکو جلد ۶ص ۹۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایراد موضوعات در نامهٔ ارجاسپ که در یادگار زریران وگشتاسپنامه آورده شده است بصورت عموم همسان نیست ولی از نگاه مفهوم به هم مشابه میباشد .متن نامهٔ ارجاسپ در یادگارزریران چنین است: «... ما شنودیم که شما بغان این دین ویژه مزدسنان را ازهر مزد پذیرفتید. اگردست ازان باز ندارید ما راز یانی گران ودشخواری از آن تواند بود . هرگاه شما بغان صواب بینید این دین ویژه را فرو هلید باما هم کیش بوید . دراینصورت هرآئینه شما را به خدایی پرستیم و هر آیینه سال بسال بس زرو بس سیمینه و بس اسپ نیکو وبس گاه شهریاری به شما دهیم و اگر این دین بنهاید و باما هم کیش نشوید هرآیینه بر سرتان رسیم ،خوید خوریم و خشک سوزیم و چارپای و دوپای از شهر برده گیریم وشما را به بندگی گران ودشخواری کارفرماییم.))(۱)

قسمتی از همین نامه را گشتاسپنامه به ترتیب ذیل اقتباس می کنیم :

«... تواورا پذیرفتی و دینش را — بیاراستی راه و آیینش را ...
مرآن بند را ازمیان باز کن — بشادی می روشن آغاز کن
ارايد ونکه بپذیری این نیک پند — زترکان بجانت نیاید گزند ...
ترا بخشم این بی کران گنجها — که آورده ام گرد با رنجها
نکو رنگ اسپان با سیم وزر — به‌استا مهاد رنشانده گهر
غلامان فرستمت با خواسته — نگاران با جعد آراسته
ور ايد ونکه نپذیری این پندمن — بسایی گران آهنین بندمن ...
بسوزم نگارید ه کاخ ترا — زبن برکنم بیخ وشاخ ترا
ز سینت بسوزم سرا سر بدم — سپاهت بناوک بدوزم بهم
زن وکودکان را بیارم زپیش — کنمشان همه بنده درشهرخویش(۲)

سپس موضوع پاسخ گفتن نامهٔ ارجاسپ درمیان می‌آید .درياد گار زريران اين نامه را شخصاً زريز جواب می گوید ،امادرگشتاسپنامه آمده‌است که برای جواب گفتن آن زریرو اسفندیار وجاماسپ هرسه باهم اقدام می ورزند .

لشکرآرایی گشتاسپ درگشتاسپنامه ویادگار زریران طوری شرح شده است که مطالب با هم شباهت دارد .برای توضیح بیشتر نمونه هایی ازهردو حماسه درین زمینه نقل می کنیم:

---

(۱) -ترجمهٔ چند متن پهلوی صفحه ۵۹.

(۲)- دقیقی واشعار اوص ۳۶ - ۳۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

«همهٔ مردم را از بهسپان خبر رسید وبر در گشتاسپ شاه آمدند به همراه سپاو تمپک زده و نای در انداختند وبانگ وکاودم برآور دند»(۱) .

سپاهی بیامد بدر گاه شاه که چندان نبد بر زمین بر گیاه
چو روزی ببخشید و جوشن بداد بزد نای وکوس وبنه بر نهاد (۲)

«سپس لشکر بجنبید و ایو رژ کرد ...چنان بود که بانگ آنان برآسمان بر شدی وآوازپای شان دردوزخ پیچیدی.. ازگردو دود شب وروز نا پیدا» (۳) .

زتا ریکی گرد واسپ وسپاه کسی روز روشن ندید و نه ماه
زبس بانگ اسپان واز بس خروش همی نا لهٔ کوس نشنید گوش (۴)

پیشگویی جاماسپ به دستور گشتاسپ ،صرف نظراز بعضی تغییرات جزوی، ازقبیل تقدیم وتاخیر مطالب ونیز تعویض نامها ، درهر دو حماسه یکسا ن است . هنگامیکه گشتاسپ جاماسپ را به پیشگویی وادارمیسازدوی ازگشتاسپ تقاضامی کند که سوگندیاد کند تابه وی گزندي نرساند. گشتاسپ این درخواست جاماسپ را قبول می نماید و بجان زریر برادرش سوگند می خورد که او را اذیت نکند.

بنابران جاماسپ آنچه را که در میدان جنگ بوقوع خواهد پیوست یکایک بیان می دارد. قسمتی از پیشگویی جاماسپ در یادگا زریران وگشتاسپنامه قرار ذیل است :

«فردا این دوسپاه برهم فرو کوبند، دلیر به دلیر وگراز به گراز، بسامادر با فرزند بی پور، بساپور بی پدر، بس پدر بی پسر، بس برادر بی برادر و بس زن شوی مند بی شوی شوند .» (۵)

به پیش اندر آیند مردان مرد هوا تیره گردد زگرد نبرد
جهان بینی آنگاه گشته کبود زمین پر زآتش هوا پر زدود
وزان زخم وآن گرزهای گران چنان پتک پولاد آهنگران
بمغز اندر افتد ترنگا ترنگ هوا پر کند نالهٔ بوروخنگ

---

(۱) ـ ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۱ ـ ۶۲ .
(۲) ـ دقیقی واشعاراوص ۴۶ ـ ۴۷ .
(۳) ـ ترجمه چند متن پهلوی ص ۶۲
(۴) ـ دقیقی واشعار او ص ۴۷ .
(۵) ترجمهٔ چند متن پهلوی صفحه ۶۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

شکسته شود چرخ وگردونها درفشان بیالاید از خونها

بسی بی پدر گشته بینی پسر بسی بی پسرگشته بینی پدر (۱)

حوادث دیگر از قبیل کشته شدن زریر توسط بیدرفش و پهلوانان دودمان او و نیز قتل بیدرفش و لشکریان ارجاسپ طوری بیان شده است که در هردو حماسه ترتیب وتوالی شانرا تا حدزیادی حفظ می کند. دقیقی در گشتاسپنامه در ضمن شرح حوادث به تأسی از مراجع دیگر مطالبی را می آورد که آنرا در یادگار زریران به نهج دیگر می یابیم و به همین سبب گاه گاه مغایر تهایی در روایات این دو حماسه بمشاهده میرسه. طور مثال از کشته شدن گرامیک کرت پسر جاماسپ که در گشتاسپنامه بصراحت سخن رفته، در حالیکه در یاد گار زریران در مورد قتل وی چیزی گفته نشده است. در یادگار زریران گرامیک کرت، بستور واسفند یار تا آخرین لحظه با لشکریان دشمن می جنگند و آنها را شکست میدهند. همین قسم در یاد گار زریران گیرندهٔ انتقام زریر پسر او بستور است ووی بیدرفش را به قتل می رساند لیکن در گشتاسپناسه اگرچه بستور نخست بدین قصد بجنگ می رود اما کشتن بیدرفش بدست اسفندیار صورت می گیرد. (۲) علاوه بران از دو روایت دیگر که درهردو حماسه به اختلاف آورده شده است نیز باید یاد کنیم. یکی از این دو روایت اینست که چون زریر در میانهٔ آوردگاه از دست بیدرفش بخاك و خون می نشیند، بستور پسروی برآن میشود که کین پدر از بیدرفش بکشد. لیکن گشتاسپ او را مانع می شود وبرایش می گوید که تو هوز کودکنارسیده هستی و دستت به تیر آشنا نیست. بنابرآن برای تو لازم نیست که بجنگ بروی. اما بستور پنهانی از گشتاسپ نزد آخور سالار (بقول دقیقی اسپدار) میرود و به او می گوید که گشتاسپ فرمان داده است تا اسپی را که زریر در کودکی برآن سوار می شد برای من زین کنی که من به کار زار بروم (۳) وقتیکه گشتاسپ از این اقدام بستور آگاه میشود به مشورهٔ جاماسپ او را اجازه می دهد تا برای انجام مقصودش بپردازد. گشتاسپ از تیردان تیری به وی میدهد و می گوید برو و پیروز بازگرد.

---

(۱) ـ دقیقی و اشعار او صفحه ۴۸ (۲) ـ حماسه سرایی در ایران ص ۱۱۹ ـ بقول ثعالبی قتل بیدرفش بدست بستور صورت گرفت. ر ک ـ ث: شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۲۷ .

(۳) ـ ترجمهٔ چند متن پهلوی صفحه ٦٩

این روایت در گشتاسپنامه بدین شکل نیامده است . قرار اظهار دقیقی گشتاسپ سپاه‌خود را به چندین دسته تقسیم می کند وبستور را در عقب لشکر می گمارد (۱)

رویداد دیگر که‌مربوط‌به انجام نخستین‌جنگ‌گشتاسپ‌وارجاسپ‌میباشد در یادگار زریران چنین آمده است که در پایان این جنگ از تورانیان جز ارجاسپ کسی زنده نماند . او را نیز یل اسفندیار گرفت ویک دست و یکپای ویک گوشش رابرید سپس یک چشم‌او را باآتش سوخت‌وکور ساخت .پس او را به دم بریده خری نشاند و گفت که شوو‌بگوچه‌دیدی‌از دست‌من‌یل اسفندیار تا هیونان دانند که‌چه رفته بوده است درین روزفرو ردین‌اند راژد هاي رزم گشتاسپان (۲)

این روایت در گشتاسپنامه چنین است که پس از قتل لشکریان و سران سپاه ارجاسپ چون وی خود را تنها دید راه فرار در پیش گرفت وروی به دشت وبیابان نهاد (۳) همین شکل روایت را ثعالبی نیزآورده است .قرار اظهاروی چون ارجاسب رو به فرار می نهد ، بستور با یک تعداد سپاه او را تا جیحون تعقیب می کند. (۴)

۲ ـ احوال بعضی از قهرمانان :

شمارهٔ قهرمانان آریانا که در جنگ گشتاسپ وارجاسپ شرکت داشتند در یادگار زریران به شش تن بالغ می گردد . آنان عبارت بودند از زریر وپادخسرو برادران گشتاسپ . فرشید و ورد ، (فرشاورد) واسفندیار فرزندان او و بستور پسر زریرو گرامیک کرت پسر جاماسپ . پورداود در جملهٔ پسران کی گشتاسپ علاوه از اسفندیار وفرشید ورد وپشوتن که اسم اخیر الذکر در یادگار زریران نیامده است ،فرشوکر را چارمین‌فرزندوی‌می خواند وتذکر میشود که هرچند درشاهنامه از او اسم برده نشده اما بطور یقین میدانیم که او پسر گشتاسپ است زیرا در یادگار زریران مکرر از او یاد شده ودر همین جنگ بدست ناخواست‌پسرهزاران‌سرلشکرتورانی کشته شده است . (۵)

من در یادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران از روی نسخهٔ آسانا) نام فرشوکرو چگونگی قتل وی توسط ناخواست را پیدا نکردم ، بلکه در عوض در یافتم که پادخسرو برادر گشتاسپ که چار بار نامش در یادگار زریران آمده (۶) بدست نام خواست هزاران کشته شده است.

---

(۱)- دقیقی و اشعار او ص ۵۵ - بقول ثعالبی بستورد رجناح چپ لشکر گمارده شده‌بود وبعد از کشته شدن زریر گشتاسپ کین کشیدن از بید رفش را شخصاً به وی‌محول کرد . رک : ایضا ص ۱۲۴ - ۱۲۶

(۲) - ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۷۶ (۳) - دقیقی واشعار او ص ۷۵ (۴) - شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۲۷ -(۵) بیشتها، ج ۲،ص ۲۷۵. (۶) - متنهای‌پهلوی ص۶-۷-۸ و۱۷ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ممکن است استاد پور داود، نام فرشو کر یکی از پسران گشتاسپ را در کدام نسخهٔ دیگر از یاد گار زریران دیده باشد . درگشتاسپنامه تعداد قهرمانان نسبت به یاد گار زریران بیشتر ضبط شده واز نیو زارو شیرو و شید سپ وارد شیر وپشوتن که در یاد گار زریران سخنی از آنان نرفته درگشتاسپنامه صحبت بعمل آمده است .

ازقهرمانان تورانی دراین نبرد درياد گار زریران نام دوتن یعنی بیدرفش جادو ونا سخوا ست هزاران ذکر گردیده است . دقیقی بر علاوهٔ آنها از کسان دیگر از قبیل گرگسار و کهرم نام می برد که نام این دوتن در یاد گار زریران نیست . درشاهنامهٔ ثعالبی نام ارد شیر وشید اسپ وگراسی کرد موجود است واز فرشاورد ونیوزارو جودندارد. ویک شخص دیگر که موسوم به فیونداد میباشد (۱) بحیث چهارمین پسر گشتاسپ معرفی شده، از افراد ارجاسپ نام بیدرفش ونا سخواست و کهرم مذکور است لیکن از گرگسار که درگشتاسپنامه آمده ذکری نرفته است .

کسانی را که در فوق نام بردیم پهلوانان معروف معرکهٔ رزم بوده اند . در یاد گارزریران وگشتاسپنامه درمیان قهرمانان وسر بازان زریر بستور واسفند یار نسبت به دیگر پهلوانان دودمان گشتاسپ در میدان کارزار برای نابودی نیروی جانب مقابل بیشتر تلاش کردند .از جملهٔ این پهلوانان اگر چه نام اسفند یار در حماسه های ملی ما مشهورتر است ، لیکن در یاد گار زریران مقام اول را باید به زریر داد وسپس دلاوریهای اسفندیار وبستور را به دیدهٔ تحسین نگریست .

نام زریر درفقره های ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۷ آبان یشت بشکل زئیری و ئیری Zairi vairi که معنای زرین سینه وجوشن را می رساند ضبط شده است (۲). زریر پسر لهراسپ برادر گشتاسپ سپهبد آریانا و قهرمان نام آور بود . وی در اوستا به اسپ یوذ Aspayaodha یعنی جنگاور سوار، موصوف میباشد .دریادگار زریران «تهم سپاهبد نیو» خوانده شده است (۳) دقیقی درگشتاسپنامه او را زریرسوار گفته است :

زدانا سپهبد زریر سوار — زجاماسپ وزفرخ اسفندیار (۴)

چو بستور پور زریر سوار — زخیمه خرامیدزي اسپدار (۵)

---

(۱)- شاهنامه ثعالبی ص ۱۲۵ (۲)-یشتها ج اول ص ۲۸۷

(۳) متنهای پهلوی صفحه ۲

(۴)شاهنامه، چاپ مسکوجلد ششم صفحه ۸۰

(۵) ـ ایضا صفحه ۱۱۰ .

سیمای زریر در سراسر منظومهٔ ایاتکار زریران وگشتاسپنامه در خشش عجیبی دارد .ارادهٔ او برای مقابله باسغاصمان ومعاندان شکست‌ناپذیراست. هنگامیکه گشتاسپ پس از شنیدن متن نامهٔ ارجاسپ اندوهگین میشود درواقع زریراست که برای پاسخ گفتن آن‌نامه آمادگی میگیردو از بس غیرت وهمت به‌دشمن خاطر نشان‌می‌سازد که بااسپان پیکار گذاربرشماخواهیم تاخت‌وشماراشربت مرگ خواهیم چشانید . اوبه‌دستور گشتاسپ در پی تدارك وفراهم آوری‌سپاه میشود . جنگاوران با سلاحهای جنگی‌وباسپر های رستم روبه آوردگاه می نهند. زریر فرمانده سپاه بر بارهٔ آهنین سحب خویش برمی‌نشیند ودلیرانه‌سخت کار زارمی کند . همچون‌ایزد آذرکه‌اندر نیستان افتد وباد با آن یار باشد (۱) اما یکتن از سران لشکر ارجاسپ بنام بیدرفش جادو که درمقابل وی خودرا ناتوان می‌یابد از پشت سر با ژوبین آبداده به زهر براو ضربتی وارد می کند واورا هلاك می‌سازد .

بستورپسر زریر مانند پدرش نبرده وجنگ آور است .نام وی‌درفقره ۳ . ۱ فروردین یشت بشکل بستوئیری (Basta Wairi) وبمعنای جوشن بسته آمده است. این نام درگشتاسپنامه‌ودراکثرچاپهای شاهنامه فردوسی (جزچاپ مسکو) نستورضبط میباشد که محققا نادرست است وبه یقین میتوان گفت که‌این تحریف دراثر اشتباه‌استنساخ کنندگان صورت‌گرفته‌وسپس درچاپ های‌متعدد این اشتباه تکرار شده است .

بستوردرهنگام قتل پدر ، کودکی‌نارسیده‌و به‌استناد یادگار زریران هفت‌ساله بود (۲).ولی باهمین سن کم دلیرانه کاوزار کردو بیدرفش‌جادورا به انتقام کشتن پدرش تیری بردل بزد وهلاك‌ساخت وتاپایان جنگ گشتاسپ‌وارجاسپ ، درصف‌سایر دلاوران وقهرمانان آریانابجنگید ه یکی‌از بزرگترین قهرمانانیکه دراین‌جنگ پایداری‌وکار روایی های‌اودرخورستایش‌است ،اسفندیار پسر گشتاسپ‌میباشد. نام‌این پهلوان در اوستا بشکل‌سپنتود ات (Spento data)بمعنای بخشیدهٔ سپنته (مقدس) ودر پهلوی سپندیات ((Spento dadta))آمده است .راجع به وی‌در فقره ۱۰۳ فروردین یشت ودر فقره ۲۰ ویشتاسپ‌یشت به نیکویی سخن رفته و بصفت تهم و دلیر خوانده شده است (۳) .

---

(۱) ـ متنهای‌پهلوی‌صفحه ۹ ـ دقیقی از طرز جنگ‌آوری زریرچنین توصیف‌می کند:

بلشکر گه دشمن اندر فتاد چواندر گیا آتش تیز و باد

(۲) ـ متنهای پهلوی ص ۱۱ ، توجمهٔ چند متن پهلوی‌ص۶۹

(۳)ـ یشتهاج دوم صفحه۸۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

اسفندیار پهلوانی بود رویین تن بر جسم او هیچ ضربتی کار گر نمی افتاد . مطابق توضیح زراتشت نامه، اسفندیار را زردشت بادادن انار رویین تن کرد (۱) انار میوهٔ مقدسی بشما رمیرفت وبدان سبب قرار اظهار پورد او د بردر آتشکده ها درخت انار غرس می‌شد. به‌تعبیر موله دانشمند معروف وفقید لهستانی انار درآریانای باستانی نمایندهٔ جنگاوری بشمار میرفت (۲) .

ستارهٔ بخت اسفندیارهم در یادگار زریران وهم در گشتاسپنامهٔ دقیقی ، همیشه تابناک است باوجود دلاوریها وجانفشانی‌های تمام قهرمانان نخستین جنگ گشتاسپ وارجاسپ، این نبرد بهمت اسفندیاربه پیروزی انجام یافت. نام این قهرمانان وامثال آنان که کارنامه های ارزشمندی ازخود بجا گذاشتند درحماسه های ملی ما جاودان است .

۳ - شیوه بیان :

یکی ازخصوصیات مشترکیکه درحماسه ها وجود دارد نحوهٔ ایراد مطالب، توصیف قهرمانان بیان چگونگی جنگ آوری، عزم وثبات واحساسات آنان ونیز توصیف میدان جنگ، آلات وادوات جنگی و نظایر آن میباشد . درآثار حماسی گوینده یانویسنده وقایع رابه اسلوب خاصی شرح می کند .

درگفتن واقعه از ایجاز کارمی گیرد ویا از اطناب. تشبیهات، استعارات ومبالغه هایی بکار میبرد که موافق موضوع مورد بحث اوست ودر پرورانیدن مطالب اقتضای مناسبت را ازنظردورنمی دارد. وقتیکه آثار حماسی ازلحاظ شیوهٔ بیان مورد مقایسه قرارمی گیرد باآنکه موضوع آنها یک چیز باشد، تفاوتهایی درمیان آنها موجود میباشد . برای آنکه به خصوصیت وطرز بیان گشتاسپنامه وبادگار زریران وقوف حاصل نماییم بهتر است راجع به هریکی از آنها بطور جداگانه صحبت کنیم .

درگشتاسپنامه دقیقی اگر چه پیرایه های ادبی وجود دارد لیکن وی کلام خودرانه باتکلف بسیار بلکه به سادگی وگاهی با الفاظ ثقیل بیان می کند . بقول نولدکه او پابند بشکل وصورت ظاهر است . هروقتیکه یک پهلوان تازه را معرفی میدارد ویا از کشته‌شدن اوسخن می‌راند همیشه بیک نحو واغلب باعین کلمه ها شرح میکند . درگشتاسپنامه مجلسهای رزم بسیار معمولی نگارش می یابد . دقیقی بعض اصطلاحات را زیاد بکار میبرد ازقبیل (نگرتا) (یکی نام بودش) ومانند آن

---

(۱)- زراتشت نامه به تصحیح محمد دبیر سیاقی چاپ طهوری صفحه ۷۷ .

(۲)- مجله دانشکده ادبیات وعلوم بشری دانشگاه تهران (مقالهٔ اسفند یار و راز رویین تنی نوشتهٔ محمد علی اسلامی ندوشن) سال ۱۹ شماره ۳ — ۴ - صفحه ۵۰ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) این مطالب چنین معنی ندارد که دقیقی از داشتن یک سبک محکم حماسی برخوردار است. در گشتاسپنامه‌اواز لحاظ محاسن وزیبایی های‌ادبی نیزشواهد فر او ان موجود است . بحیث مثال در خطا بهٔ گشتاسپ بهترین ا بیات دیده میشود ودقیقی دراین مور د نهایت ایجا زو فصا حت را بکار بسته است. همچنان سخنان وی‌درباب‌ظهور زردشت از لطف وز یبایی تهی نیست وهمین امر در مورد پیشگو یی جاماسپ نیز صدق میتو اند کرد .

یکی‌از وجوه‌اهمیت دقیقی بکا ر بردن‌تر کیب های‌فراوان‌است.این‌تر کیبها گا هی باستن پهلوی ایا تکار زر یران موافقت دارد . گشتاسپنا مه‌از لحاظ بکاربردن تشبیهات واستعارات وترسیم‌صحنه های پیکار وتوصیف حالات پهلوانان قابل توجه میبا شد . گا هی درین نا مه به تشبیها تی بر می‌خور یم که استادانه بیان‌شده است ، مانند تشبیهات ذیل :

ا بر کین شید سپ فر زند شا ه چو رستم بیا مد میا ن‌سپاه (۲)

* * *

سر انجام تر کان‌به تیرش زنند تن پیلوارش‌بخا ک‌افگنند (۳)

* * *

فرو غ سر نیزه و تیر وتیغ بتا بد چنانچو ن ستاره زمیغ (۴)

* * *

ببند دبراو ر اچون پیل مست یکی تیغ زهرآب‌داده بدست(۵)

* * *

پس ا ین‌لشکر نا مد اربزر گ بدشمن د رافتند چون‌شیرو گر گ(۶)

یکی با ره‌یی‌بر نشسته چو نیل بتک همچو آهو بتن همچو پیل(۷)

* * *

---

(۱) - حماسهٔ ملی ایران صفحه ۴۹ (۲) - دقیقی واشعار او صفحه۴۹

(۳) - ایضاً صفحهٔ ۵۰ (۴) ایضاً صفحهٔ ۵۱

(۵) ا یضاً (۶) ا یضاً .

(۷)- ایضا صفحهٔ ۵۸

بلشکر که د شمن اند رفتاد چو اند رگیا آ تش تیز و با د (۱)

• • •

بد ست اندرون گرزچون سام یل به پیش اندرون کشته چون کوه تل (۲)

ویا استعاراتی بکار رفته است که بسیار زیباسیباشد ، مانند استعارات ذ یل :

بسی نا سـد ا ران و گـرد ا ن چین که آن شیر گرد ا فگند بر زمین (۳)

تو گفتی هوا ا برد ا رد هـمی و زان ا بر الماس با رد همـی (۴)

چو گشتا سپ ا ز کوه سر بنگر ید بگرد اند رون ماه گرد ا ن ندید (۵)

با توجه به ابیات زیر میتوان دریا فت که دقیقی در تجسم وترسیم حالات وعواطف پهلوانان ماهر است . این ابیات مضمون گفتاری است از زبان بستور برسر نعش ز ر یر :

همـی گفتش ای ماه تا با ن من چر ا غ دل ودید ه و جا ن من

بد ا ن رنج و سختی بپر ور د یم کنون چونکه رفتی بکه اسپر دیم

همـه لشکر و کشور آ را ستی همی رزم را با رزو خوا ستی

کنو ن کت بگر دون برافراخت نام شدی کشته خودنا رسید ه بکام (۶)

وابیات ذیل در تو صیف زر یر :

بیا مد پس آ ن نر ه شیر د لیـر نبر ده سوا ر آ نکه نا مش ز ر یر

به پیش ا ند ر آ ید گر فته کمند نشسته ا بر اسپ تا زی سمند

ا باجوشن ز ر د رخشان چو ماه بد و ا ند رون خیره گشته سپا ه (۷)

در یاد گار زر یران نیز شیوهٔ بیان بسیار دلکش وشاعرانه است . چون این حماسه اصلا در زبان پهلوی اشکانی بشعر بو ده و باوصف آنکه درترجمهٔ پهلوی ساسانی آن تغییرات وتد اخلاتی صورت گرفته است ، باز هم شیوایی بیان وتأثیر متن اصلی آن در ترجمه مشهود است . تاو ادیا آهنگ سخن این حماسه را شاعرانه می خواند (۸) . قدر مسلم اینست که در یادگارزر یران اسلوب سخن کاملا ادبی وشاعرانه و پراز توصیفات است . این امر در واقع ممثل همان ذوق ادبی و بیان شیواست که از گاه باستان درآریانا سراغ میشد ، چنانکه مثالهای آن در کتاب اوستا مشهو د است وتأثیر همین ذوق واستعدا د ادبی بود که سخنوران نامی ادب دري نخستین بار از افغانستان سربلند کردند و

---

(۱) ـ ایضا صفحهٔ ۶۱ (۲)ـ ایضا صفحهٔ ۶۴ (۳)ـ ایضا صفحهٔ ۴۹

(۴)ـ ایضا صفحهٔ ۵۷ (۵)ـ ایضا صفحهٔ ۶۵ (۶)ـ ایضا صفحهٔ ۷۰

(۷)ـ ایضا صفحهٔ ۵۰ (۸)ـ زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۳

گویندگان دیگر به تلمذ وتبعیت ازآنان ازنواحی دیگر بسیار بعدبه آوردن شعردری کوشیدند .

باید یادا و رشد که‌در ایا تکار زریران هرچنه صحبت‌از کیش زردشتی است‌امااصول وطریقهٔ این آئین شرح نشده بلکه بیان بیکار ودلاوریهای‌قهرمانان‌آریانای‌باستانی‌است. بنابران درمتونیکه چنین حوادث‌حماسی وپهلوانی محتوای‌آنراتشکیل میدهد بدون‌شبهه تعبیرات و شیوهٔ بیان رنگ شاعرانه دارد .

بقول نولد که باوجودیکه یادگار زریران برحسب ظاهر بزبان مکالمه یی فصیح نوشته نشده است، شامل مبالغه های برجسته حماسی زمانهای بعدی‌میباشد (۱) . حقیقت اینست که‌شیوهٔ‌بیان دراین کتاب به اقتضای مناسبت‌ها فرق‌دارد. بقول‌تاوادیا آنجا که‌سخن ازپیش آمد های‌ساده و جزئی است،بیان‌هم‌ساده است، امابه‌علت کوتاهی که دارد گیر او پر کشش است . مانند همان آغاز کتاب که‌نامه های دعوت دربارهٔ رها کردن آیین تازه یعنی کیش‌زردشتی ردوبدل‌میشود و پاسخ غرور آمیزیکه به این دعوت داده میشود، درجاهائیکه مناسبتی اقتضامی کند زبان بسیار ادبی وپر از تشبیهات شاعرانه ومبالغه آمیز میشود ،مثلا هنگام‌لشکر کشی باآهنگ موسیقی‌شایان توجه ، نالهٔ پردرد جاماسپ است: «آه کاش ازمادر نزاده بودم وچون زاییده شدم کاش‌درکود کی به سر نوشت خود مرده بود!» (۲) یا مانند ناله درد ناك بستور برسرنعش پدر: «تورا چنین کام‌بود که باهیونان کارزارکنی. کنون کشته افتاده ای اندر ین رزمگاه چون بی‌تخت وبی‌گنج سردم و این خوب چهر وگیسوان وریش تواز بادها پریشان. تن وپیکر ویژه ات به پای اسپان خسته‌وخاك بروی نشسته » (۳) یامانندا ین بیان شیوا که درواقع توصیف وتصویر نحوه‌جنگ کردن‌زریرمیباشد: «آن تهم سپاهبد دلیر زریر آنگونه دلیرانه کارزار کند چنانکه آتش سخت اندر نیستان افتدو باد آن آتش را یار شود» (۴) به‌این ترتیب تقریبا تمام حالتها وچهره ها دریك کار ادبی‌و هنری کوچك نمایان شده است . (۵)

مقایسه یادگار زریران با گشتاسپنامه دقیقی درسه مورد فوق‌الذکر مارا به‌این نتیجه‌می‌رساند که از لحاظ موضوع ، توالی روایات ، توصیف وبیان‌حالات‌قهرمانان‌وبکاربردن‌تشبیهات، استعارات ومبالغه ها و استعمال لغات پهلوي ، آوردن ترکیب های اضافی وتوصیفی و نظایر آن میان این دواثر حماسی شباهت وجود دارد، بنابران ممکن‌است‌درنظم گشتاسپنامه،دقیقی از متن پهلوی یاتکار زریران استفاده کرده باشد .

---

(۱)- حماسه ملی ایران صفحه ۲۱ (۲)- زبان و ادبیات پهلوي صفحه ۱۹۳
(۳)- ترجمه چند متن پهلوی صفحه ۷۰ (۴)- ایضاً صفحه ۶۷
(۵)- زبان و ادبیات پهلوی صفحه ۱۹۴

(c) ketabton.com: The Digital Library

پو هنیا ر محمد علم مله یار

گوشه‌هایی از فرهنگ

عا میانه کلا شوَم نورستان

-۲-

دوم - فرهنگ شفاهی :

ساده ترین فرهنگ شفاهی که درگروه های محلی کلاشوم نورستان رائج است عبارت، است از اساطیر، نام های محلی و عنعنوی، لهجات محلی، ضرب المثل های محلی، چیستان هاو معماهای محلی، داستان ها وغیره. بعضی ازنمونه های اساطیر را درفرهنگ شفاهی درآتی تقدیم مینمائیم .

اسطورهٔ دی (De) دروایی استان :

درگذشته چنان می پنداشتند که « دی» رب النوع سرنوشت و نگهبان مر دم در روستای وای استان بوده است. قریهٔ وای استان (وایگل) در قسمت شمال کلا شوم در جنوب سلسله کوه هندو کش درحصهٔ مرکزی نورستان موقعیت دارد .

رودهای نسبتاً کوچک بنا م د یگل (De—gal) (۱)، شا گل (Sha—gal) و شام کوی (Camkoy) د رآن وجود دارد ک. از سه دره جریان پیدا کرده و درینجا باهمد یگر یکجا شده و رودخانه نسبتاً بزرگی را که بنا م دریای «وایگل» یاد میشود تشکیل میدهند. اگراز قریهٔ وای استان

۱- دیگل : دی، نام رب النوع است وگل به معنی دره، یعنی دره که مربوط به «دی» بود.

یکی ازین رود خانه های فرعی تعقیب گردد در کرانه های آن اماکنی بنظر میرسند که به اساسی ارباب الانواع کهن آن مسمی گردیده اند .

در نزدیکی رود خانه دیگل جاها یی وجود دارد که محل بود و باش خدایان فرعی بوده است.

یکی ازین جاها که بنام دیتاع (De_tâ) (جای رب النوعی که سرنوشت ونگهبانی مردم را بدوش داشت) یاد می شد .

درنزدیک وطرف راست دیتاع جای ماد یتاع (Made_tâ) (جای رب النوع مادی) وبطرف شرق و شمال آن تراسکان تاع (Tras-kan_tâ) (مسکن رب النوع تراسکان تاع) بود. ودر درهٔ شاگل یمرا تاع (Yamaratâ) (مسکن خالق همه مخلوقات)(۱) بود. در بارهٔ هر یکی ازین جاها اساطیر دلچسپ بشکل پراگنده موجود میباشد. و درینجا اسطورهٔ «دی» راکه در دیتاع مربوط درهٔ وایگل مسکن داشته است تقدیم میکنیم:

در ازمنهٔ بسیار قدیم در درهٔ دیگل امروز و در جای دیتاع که نزدیک وای استان است یک یوش Yosh « دیو» زندگی میکرد. یوش از رسیدن بهار برای مردم وای استان خبر میداد. ومردم وای استان هر سال طی مراسم خاص از یک گروه مردم یک مرد را به این یوش میدادند. یوش این مرد را میخورد و فصل بهار را برای مردم می‌آورد و پیغام بهار را برایشان میگفت. مردم وای استان دایم ازین یوش خوف داشتند و گاه گاهی هم از «دی» کمک میخواستند اما هنوز عملا با قربانی کردن بز و گاو در جستجو «دی» اقدام نکرده بودند .

سالی نوبت به یکی از آن خانواده ها رسید که می بایست یکنفر از آن خانواده طی مراسم خاص به یوش سپرده شود، تا یوش او را خورده و پیغام بهار را بیاوردو در بهار را برای مردم باز کند. درین خانواده هم جز یک پسر و یک دختر یتیم دیگر کسی نبود.

این دو یتیم هم میدانستند که نوبت به خانوادهٔ آنان رسیده است و پسر یتیم با مراسم خاص بسوی یوش فرستاده خواهد شد. دختر یتیم تلاش داشت که حیات برادرش را ازین بلای بزرگ نجات بدهد. روزی این دختر نزدیک زن پیری که دیال Deyal (غیب گوی) بود رفت وحقیقت موضوع را به او گفت تا شاید راهی برایش نشان دهد که برادرش را از شر یوش نجات دهد. دیال به دختر یتیم گفت: «برادرت را آماده بساز تا نزد یوش برود. پیش از رفتن وجودش را با کثافت وسد فوع انسان آلوده بساز دتا بوی آن به یوش برسد و در آنصورت

۱- Edelberg نام ارباب الانواع وای استان رالست نموده است در (Kmul 1965) .

(c) ketabton.com: The Digital Library

یوش به برادرت نزد یک نخواهد شد. و برادرت نجات داده خواهد شد. درعین حال برادرت به مردم وای ا ستان بگو ید: بیا ئید که به جستجوي« دی» بر ویم. یکدانه شانه، یکدانه سوزن و لوبیای سیاه پخته بحیث‌خوراک به وی داده شود تا در طول سفر به جستجوی «دی » دیگرهیچ چیزی را نخورد.و«دی» مددگار مردم وای ا ستان خوا هد بود. حتی این یوش را از بین خواهد برد و برادرت نام نیک و پر افتخاری را در جا معهٔ وای ا ستان کسب خواهد کرد.»

د ختر یتیم همه گفتار و هدا یت د یال را در بارهٔ براد رش عملی کرد. و مردم وای ا ستان برای فر ستادن پسر یتیم به یوش آ مادگی گر فتند و پسر یتیم را با مرا سم خا ص به سوی مسکن یوش حر کت دادند. پسر یتیم مطابق هدایت د یال تمام وجودش را با کثا فت و مدفوع انسان آلوده سا خته بود. مردم وای ا ستا ن باپسر یتیم تانزد یک مسکن یوش ر سید ند و مردم طور معمول تما شا میکردند. همان بود که یوش خود رانشان دا د وبطرف پسرنظر کرده نزد یک شد. در ینوقت بوی کثا فت و مدفوع انسان به بینی یوش ر سیدوگفت ،«این چه بوی است؟این‌بوی را این پسر آورده است.»آنگاه گفت: برو، برو تحمل این بوی را ندارم.» پسر در بین مردم‌وای استان و یوش حیران ماند. مردم وای ا ستا ن برای اینکه‌آن قر با نی سا لانهٔ یوش را ادا کرده، با شند ا صرار میکرد ند که پسر با ید نزد یوش برود تاازشر اوتا مدت یکسال نجات یابند.یوش هم این پسر یتیم را به نسبت عفونتیکه از او متصا عد بود نزد خود نمیگذا شت. باآ نهم همه مردم وای ا ستان مید یدند که یوش‌ا شاره کرده پسر یتیم‌رابه بازگشت جانب قریه وادار میکرد. و مردم وای ا ستان مکرراً بطرف پسر یتیم اشاره میکر دند که حتماً نزد یو ش برود ، ز یراآ نان مجبور بودند که هر سال یکنفر را به این یو ش فداو نثار کنند . پسر یتیم‌نا گز یر واپس نزدمردم وای ا ستان آ مد، و حیا تش از شر یوش نجات یا فت. مردم وای ا ستان نمیدانستند که چطور ازین یوش جامعهٔ شان رانجات بدهند. درین‌وقت پسریتیم ازمردم تقاضا نمودتابه جستجوی «دی » رفته و از او کمك بخوا هند تااز خطر یوش نجات یابند .مردم وای‌استان هم بااو‌همداستان شدند تابه جستجوی «دی» بروند واز اودربارهٔ نجات‌از شریوش که‌دائم‌جامعه‌وای‌استان‌را تهدید میکرد، کمك بخواهند. همه‌مردم وای‌استان به‌این منظور گردهم جمع‌شدندوسه‌دسته‌بست نفری را تشکیل دادند واز قریهٔ وای‌استان بطرف شمال‌غرب حرکت کردند.این سه‌دسته‌مردم راه های طولانی را در مناطق کوهستانی پیمودند .هر کس‌را که درطول راه میدیدند فکر میکردند که «دی است وبا او در صحبت راباز کرده ازستم‌یوش شکایت میکردند. روزی‌نزدیك‌شام‌یوش‌دیگری را دیدند. مردم‌فکر کردند که این یوش البته «دی» است .و«یوش» هم‌باآنان به‌نرمی صحبت را

(c) ketabton.com: The Digital Library

آغاز کرد . همان بود که یوش ازهمه این مردم دعوت کردتانان شب رادرخانهٔ اوصرف نمایند. او همچنان گفت : «شمامردم بی گناه کجامیرویدوچه میخواهید .» آن‌مردم ساده توقعات شانرابه‌وی گفتند اما نفهمیدند که آنهم یوش‌بود وانسان راکمك نمیکرد بلکه‌میخواست همهٔ‌آن‌مردم رابخورد . همچنان آن‌یوش بادیدن این مردم خیلی خرسندشدزیرا میخواست این‌تعداد انسانان را برای‌چندین روز نوش‌جان کند. البته پسریتیم نیز به‌هدایت خواهرش باین گروه همراه‌بود. یوش این‌گروه‌مردم را بنام‌نواسه ها ي عزیز خطاب میکرد.

یوش‌به‌این‌مردم‌خطاب کرده‌میگفت: «نواسه های عزیز، برای‌شمانان‌مخصوص پخته‌شده‌ودسته‌بیست نفری‌اول این‌نان را نوش جان کند.» نان‌این‌یوش بنام گو رکو شد اع (۱) (Gur_Koshda) یاد می شد . بمجرد یکه دسته بیست نفری اول آن را خورد ند همه بی‌هوش شدند. یوش‌از دسته‌بیست نفری دوم نیز خواهش‌نمود تااین‌خوراك لذیذ و مخصوص‌را نوش‌جان کنند . بمجرد خوردن گورکو شداع ،دسته دومی‌نیز بی هوش شده‌بر زمین افتادند. وحالا نوبت به دسته سومی رسید که‌پسر یتیم نیز در آن بود . طبق امریوش این‌دسته هم‌گورکوشداع راخوردندو همه بیهوش بر زمین افتادند. اما پسر یتیم مطابق هدایت‌خواهرش خوراکیکه یوش به اومیداد پنهان کرده ودر جیب خود می‌انداخت ولوبیای سیاه‌پخته راکه‌خواهرش برایش تهیه کرده‌بود، میخورد . همان بود که غیر از پسریتیم همه وای استان درخانهٔ یوش بی‌هوش شدند. یوش به پسر یتیم میگفت، «ای نواسه عزیز ! هنوزبی‌هوش نشدی ؟» یتیم گفت: «حالابی هوش میشوم . مگر مادرم مرا در غربال طلایی آب میداد. وحالا من‌بیاد آن آب‌میباشم که‌درغربال طلایی(۲) میخوردم .» یوش‌یك غربال راکه‌در خانه داشت گرفته بطرف‌دریا رفت‌تا برای‌این پسرآب‌بیاورد . یوش هر قدریکه آب را در بین غربال می‌انداخت پرنمیشد بلکه آب از زیر غربال بیرون‌می ریخت. این وضع تا چندین ساعت دوام کرد . و وقت زیاد یوش را گرفت .

یوش‌درخانه خودیك‌بز داشت که‌بنام کاشیره کونه‌گورش (Kashera_kuna_gursh) «بزسفیدبی شاخ» یاد می‌شدوبا یوش‌بامهرو محبت صحبت میکرد. پسر یتیم دور بودن یوش راغنیمت دانسته

---

(۱)ـ گور یك قسم حشره است و کوشداع بمعنی پخته‌و کباب کردن وگورکو شداع به مفهوم حشرهٔ پخته شده است که خوراك یوش بود .

(۲)ـ درین‌اسطوره‌برای غربال‌طلائی به‌زبان کلاشه‌ـالا، سون‌پو چه« (Sun-Pucha)»آمده است. که سون به‌معنی طلاوپوچه به‌معنی «غربال» میباشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطابق هدایت خواهرش سربزیوش را بریدوخون آن‌رادریك ظرف انداخت وسربزرادر یك گوشه‌خانه گذاشت‌و گرده‌بز رادرآتش انداخت‌و خون‌بزمذ کوررا که دریك‌ظرف ریخته‌بود مانندقطره باران با گفتن کلمه سوچ Soch «پاك‌شوید!» بالای‌گرو ههای بیست‌نفری اول،دوم وسوم‌مردم وای استان که‌دراثر خوردن‌گور کوشداع بیهوش‌شده‌بودند، علی الترتیب‌پاشید. همان‌بود که‌این‌سردم به تراتیب به هوش آمدند و باماليدن چشمان شان به گفتگو شروع کر دند . و گفتند : « ما راخواب برده بود ،چه خواب سنگینی ! » پسر یتیم درینوقت بمردم گفت که‌این یوش‌است وسیخواهد همهٔ‌ماو شمارابخورد .عجله کنید، حیا ت خود ر انجات بدهید !مردم‌هم به خطری که ازجانب یوش‌متوجه‌شان‌بود پی‌بردند وراه‌گریز درپیش گر فتند .

یوش هم ، مقدار کمی‌آب‌رادرغربال بخانه‌رسانید. شب بود.میخواست آتش‌روشن کند.خود رابه آتشدان رسانیدوبه دمیدن‌در آتش‌شروع کرد.دو دانه‌گرده کاشیره گوتپه‌گورش که توسط پسر یتیم‌در آتشدان‌ا نداخته‌شده بود ازآتش پریده‌وهر دوچشم‌یوش را کور کرد . یوش کاشیره کونپه گورش‌را صدا کرد .سر کاشیره کونه‌گورش که ازتنش‌جداشده‌ودر گوشه‌خانه اش‌مانده شده بود جواب داد گفت:«اینجا هستم» یوش‌این‌سو وآنسوسی‌دیداماغیر ازسر کا شیره کونه‌گورش دیگرچیزی‌معلوم نمیشد. یوش برحقیقت سوضوع پی برد وبا چشمان کور خود به‌تعقیب مردم وای‌استان‌دوید.

مردم‌وای استان برای اینکه‌حیات شان‌راازشریوش نجات‌داده باشند دوان دوان بطرف وای استان‌سیا مدند ویوش‌هم به‌تعقیب آنهامی‌دوید . همین‌بود که‌یوش‌با چشمان کور خودخود رابه این‌مردم‌نزدیك‌سا خت .

پسریتیم همان‌شانه‌را که‌خواهرش برایش‌داده بوددر پیشروی‌راه یوش انداخت. ازآن شانه جنگل ها ی انبوه‌پیدا شدواین جنگل‌ها راه‌عبوریوش رابه‌سوی‌این‌سردم تااندازه‌یی‌دشوارساخت. مردم وای‌استان بااستفاده‌از فرصت‌به‌سرعت‌فرار کردند. باوجود کور بودن‌و مشکلات جنگل، یوش‌بازهم خودرا بمردم‌وای استان‌نزدیك ساخت .این بارپسریتیم سوزنی‌را که‌خواهرش به‌وی داده بود برسرراه‌یوش انداخت.

وازآن سوزن بته های خار از زمین رو ئید. چون یو ش کور بود و دید ه نمیتوانست، هر قد میکه بر میدا شت در پا هایش خار می رفت. وکو شش می کرد تا خار را از پای خود بکشد . به این صورت تا اندازهٔ وقت یوش تلف می شد. و مردم وای ا ستان درراه جلو تر می رفتند. این سردم بالا خره به کنار یک‌در یا نز د یک شد ند. دید ند که در کنار در یا یک در خت بسیار بلند و

مرتفع بود. فوراً درخت را از بیخ قطع کردند و بروی دریا انداختند. این درخت مانند یک‌پل بود که درعرض دریا انداخته شد. مردم وای استان از ین دریا عبورکردند. و درخت رابعد ازعبور از دریا دراامواج متلاطم دریا افگندند تا یوش به تعقیب آنهاازدریا گذشته‌نتواند. یوش وقتی به کنار دریا رسیدهمهٔ مردم وای استان با پسر یتیم ازآن دریا عبور کرده بودند. یوش درکنار دریا نااسید و مأیوس ماند.و مردم وای استان خیلی مسرور گردیده و میگفتند: «ای» «دی» توکجاستی؟بیاو مارا ازشر یوش که مردم وای استان راتهدید می کند نجات‌بده.»

مردم وای استان از کنار دریا بطرف روستای وای استان روان شدند. درین اثنا یک سون ننگاخه(Sun—Nangacha)(پرنده طلائی)خودرا برروی‌شانهٔ پسر یتیم‌انداخت‌وبه همراه‌ا ین دستهٔ مردم که «دی» ورد زبان شان بود یکجا شد.سون ننگاخه به گپ‌زدن شروع کرد.بعضی ازین مردم حیران ما ندند که ا ین چه پرندهٔ زیبا و مقبول و شیرین زبان است که با ایشان همراهی‌میکند. بعدازآن پی بردند که ا ین سون ننگاخه همان «دی» است که این سه دسته مردم درجستجو یش بود ند. و سون ننگاخه همان «دی» بود که بشکل پرندهٔ طلائی به این مردم ظاهر شد.مردم آرزوها و توقعات شان را به سون ننگاخه گفتند.

سون ننگاخه به ایشان گفت : « درخطری که ازیوش مواجه شده بودید تاحدی که لازم‌بود با شما همکاری بعمل‌آمد.و از تهدید یوش‌دیگری که‌دروای استان است‌نیزنجات‌خواهید یافت.»مردم وای استان ازشنیدن این کلمات «دي» خیلی خرسند شدند و به همراه او بطرف وای استان حرکت کردند.

بعد ازطی مسافهٔ زیاد«دي» بشکل پرندهٔ طلائی با مردم به واي استان آمدند.. درین‌وقت این پرندهٔ طلائی به شکل یك انسان نیرومند و قوی درآمده و برای از بین بردن آن یوش‌بامردم وای استان همدست شد.

«دي» گفت سن این دیورا مغلوب و منکوب خواهم کرد. برای تقویه و احیای نیروی خود درحین محاربه با یوش به نوعی از خوزاك که بنام سماری (۵) (Samari) یاد می شود ضرورت خواهم داشت.و اگر یوش ازشما کمك بخواهد چون او دشمن سرسخت شماست سنگ دریائی را درآتش سرخ کرده و در دهن او بیندازید.مردم وای استان به همراهی «دي» بطرف

---

(۵)ـسماری (Samari)یکنوع خوراکی است که آرد و روغن را مقدار معین یکجا کرده وآن رامی پزند که‌مانند حلوا است.واین‌ازجمله خوراکهای‌لذیذدراین ساحه محسوب‌میگردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مسکن یوش رهسپار شدند. «دي» بشکل انسان و مانند یك پهلوان نیرومند بود.

و از همه مردم واي استان جلوتر می رفت. او مانند یك قهرمان جنگ بسوی یوش شتا فت و چند کلمه با یوش ردو بدل کرد و جنگ بین یوش و «دي» با انداختن سنگ بریکدیگر در گرفت. همه مردم واي استان این جنگ را تماشا میکردند. میگویند که جنگ تن به تن در بین یوش و «دي» شروع شد و این جنگ درهٔ دیگل را به اهتزاز درآورده بود. مردم وای استان همه موفقیت «دي» را میخواستند. در اثنای کشمکش یوش گفت :

«آه ! نیرو وقد رت من ضعیف شد. چیزی خوردنی برای من بدهید .»

مردم وای استان مطابق هدایت «دي» سنگهای دریائی را که در آتش سرخ کرده بودند در چوب انداخته و بطرف یوش می دویدند. و میگفتند: «دهن خود را باز کن.» وقتی یوش دهن خویش را باز می کرد مردم سنگهای سرخ را در دهن او می انداختند. یوش سنگ ها را بلع می کرد و سنگ های سرخ شده وجود داخلی یوش را می سوختانید. یوش فریاد می زدو می گفت: «سوختم پوختم !» وقتیکه «دي» میگفت: «که چیزی خوردنی برایم بدهید که ضعیف شده‌ام» مردم از خوراك بسیار لذیذ و هوسانهٔ خویش که ساری بود برای «دي» میدادند تا نیرو و قدرت او تازه میشد. اما در مقابل قدرت یوش لحظه به لحظه ضعیفترشده میرفت تا اینکه سر انجام یك باره یوش ضعیف گشته و آهسته آهسته بر زمین افتاد. و در آن اثنا « دي» یوش را مغلوب ساخت و یوش در آنجا در زمین فرو رفت و برای ابد گم شد .

یوش در حال جان کندن از مردم وای استان خواهش کرد اندکی خون بزشان را بیاد بود او در آنجا بیندازند. به اینصورت مردم وای استان یوش را که حیات شان را تهدید میکرد به رهنمائی دیال و به کوشش پسر یتیم و خواهرش به کمك «دي» از بین بردند. و در آن جائیکه یوش از بین برده شده بود دیتاع (جای دي) نامیده شد. که تاسال (۱۸۹۶) مردم وای استان بنام «دی» بز و گاو را دردیتاع نثار و قربانی می کردند. و از کمك «دي» هر سال باقربانی کردن چند بزوگاو تمجید و تجلیل بعمل میآمد. میگویند که «دي» هم در دیتاع می زیست و همچنان دیگل (درهٔ دی) بنام او یاد گردیده است.

گوشانیشتا خوو در کومار :

این اسطوره دربارهٔ یك آهوی مشهور ومخصوص است که متعلق به کومار پانا او (Kamar—Panawu)

بود. نام این آهوگوشا نیشناخوو (Gushanishina-cöw) بوده که در دامنه کوه کومار (Kumar) زیست می کرد. اسطوره این آهو از یکطرف از بین رفتن یك قبیلهٔ مشهور و جنگجو را با نام سنکی دا ری (Sanki-dare)(۱) در کلاشوم نورستان بشکل تاریخ محلی تشریح می کند و از طرف دیگر روابط و عقاید مردم نورستان باستان را به ارباب الانواع، محیط فزیکی، اجتماعی و فرهنگی انعکاس میدهد.

متـه کان (Mata-kan)(۲) پیرمرد نیشگرام که در داستان سرائی، سرودخوانی و رجز خوانی شهرت به سزائی داشت از قول اجدادش قبیلهٔ سنکی داری را چنین معرفی می کند. «میگویند قبیلهٔ سنکی داری در شجاعت و جنگجوئی مانند نداشته است. چنانچه اکثر قهرمانان جنگ در کلاشوم نورستان باستان ازین قبیله بوجود آمده بودند.

وقتیکه قهرمانان جنگ سنکی داری جهت اشتراك در مجلس روستا بطرف اکنه (Akana)(۳)

---

۱ - رب النوع کومار پانا وو در کوه کومار و در بین روستا های نیشگرام وجامچ زیست میکرد. چنانمی انگاشتند که وظیفه این رب النوع حفظ ونگهبانی حیوانات و چراگاه ها و غیره بوده است. هر قبیله در هر قریه برای خود یك پانا ووی جداگانه داشتند. Morgenstierne د انشمند شهیر سویدنی پانا وورا هفت برادران ارباب لانواع تعریف نموده است. (319: 1954)

۲- قسمتی از زین معلومات در زمستان سال ۱۹۶۵ از مردی بنام متـه کان Mata-kan در قریه نیشگرام بدست آورده شده است. متـه کان در تابستان همان سال بدرود حیات گفت.

۳ - اکنه محلی است که تقریباً در مرکز قریه نیشگرام موقعیت دارد. درینجا هر نوع مجالس ومراسم به سویه عوام برگزار میشود و همچنان پیغام حکومت ودیگر اعلانات مربوط به امور سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی قریه ازاینجا به مردم اعلان می گردد. وبه این ترتیب مردم از امور قریه مطلع میگردند.

وباتورماله (Batur-Mala)(۱)رهسپار می شدند به تعداد سه‌دسته هژده نفری پت دانا کول اودا (Put-danakul-oda)(۲)وسه‌دسته دیگر نیله دانا کول او دا (Nila-danakul-oda) (۳) با تجهیزات جنگی ، رقص های محلی ، و لباس های ئیکه رتبه ها و مواقف اجتماعی

(۱) ـ کله باتور (Batur) اصلا نام یك رتبه اجتماعی است که یکنفر بعداز کشتن هشت نفردشمن ونشاندادن شواهد معین ازهریکی ازین کشته‌شدگان بمردم خودوبالاخره با برگذار کردن یك ضیافت مجلل به‌تمام اعضای قریهٔ خودبه این رتبه‌و موقف اجتماعی وفرهنگی نایل میشد. کلمه‌ماله Mala به معنی بام است .درینجا باتورماله جایی است که در قسمت جنوب قریه نیشگرام واقع شده است. آخرین مراسم برای نایل شدن به رتبه اجتماعی باتوردراینجا اجرامی‌شد .ناگفته نباید گذاشت که برای تشخیص این رتبه اجتماعی علایم معین برروی لباس ها، دروازه های خانه، وستون ها که بنام اوستوما (Üstüma) ، کیره (Kera) و پانونگ (Panung) یاد می شد ترسیم وحکاکی میکردند. درپهلوی باتور چندین رتبه های اجتماعی دیگرنیزموجودبود . برای معلومات بیشتردرین باره‌رجوع شودبه پالوال ۱۹۶۹ ، علم نورستانی ۱۹۷۱)، . و هم M. Klimburg عضوهیات پوهنتون هیدل برگ (Heidelberg) جرمنی که ازچندین سال به اینطرف درین موضوع تحقیقات مینمایند .

۲ــ داناکول به معنی تاج است. این اصطلاح نیز به‌رتبه های اجتماعی مربوط است.در نورستان کسانیکه هفت نفر دشمن را می کشت ، برای اهل قریه خود چندین دعوت می داد . همچنان یك پارچه سرخ رادریك چوبك بسته ودروقت رقص یادیگر مراسم برسر کلاه‌خود می آویخت تا به این صورت رتبه اجتماعی و کلتوری شان معلوم و تشخیص میگردید . رتبه اجتماعی وفرهنگی به دوصورت کسب می‌شد .اول: ــ به‌اثر کشتن دشمنان. دوم:ــ به اثر برگزاری دعوتهای مجلل برای مردم عوام. پس داناکول‌اودا به کسانی گفته می‌شد که دارای رتبهٔ اجتماعی ومستحق پوشیدن تاج بودندوپت داناکول‌اودا به کسانیکه مستحق پوشیدن تاج سرخ بودند، اطلاق می شد .

(۳)ــ نیله‌داناکول‌اودا هم‌عین مفهوم پت داناکول‌اودارادارد .امانیله به معنی (آبی) است ونیله‌داناکول‌اودا به‌معنی کسانی است که‌مستحق پوشیدن تاج آبی بودند.

شان را نشان میداد درقسمت راست د ینگا ستو ن (Dengastoon)(۱۲) توجه همه سرد م را بخود جلب میکردند .

باید گفت که کوه کوسار چراگاه هاو بلوط زار های شاداب دارد که متعلق به مردم قبیلـــه سنکی داری بود.مردی یکمقدار ماست رادر مشك انداخته وطور معمول حر کت میدادتا ازآن مسکه و دوغ بدست آرد. ناگهان این مرد چوپان جفیدن سگی را مکرراً شنید . چو پان از روی تجارب خود برای دریافت علت به‌عقب سگ دوید. بالاخره درنزد یك طویله، سگ به‌سوی یك آهو که دو شاخ آن از ز یر زمین برآمده اما وجودش معلوم نمیشد اشاره کر د . وقتی چو پان نزد یك شا خ آهو رفت دید که غیر ازدوشاخ آهو چیزدیگری معلوم نمی‌شد .واین دوشاخ هم آهسته آهسته حر کت می کرد . چوپان بحیرت افتادو به زودی به طو یله بازگشت واین سر را که‌دیده‌بود به رفقای‌دیگر خود گفت . انها نیز به د ید ن شاخ آ هو رفتند و حقیقت مو ضوع رامشا هده کردند. بعد از آن ایشان به طویله آمده ودر ینوقت پیغامی به روستای‌نشیگرام به قبیلهٔ (۲) سنکی داری فرستادند تا راجع به این کشف عجیب مطلع شده و در حصه کشیدن آن اقدام‌نماید. چون‌شکار آهوازقدیم عنعنهٔ مردم این منطقه می‌باشد لهذا مردم سنکی‌داری وچوپانان شان بیل‌و کلند راگرفته ودر جای که شاخ آهو نمودار شده بود به کندن‌زمین‌شروع کردند . وقتیکه‌یك حصهٔ زمین را کندند یك آهوی خیلی چاق وبزرگ را یافتند که از چاقی‌آن‌از کنار لبش روغن می چکید و خود را خود ش تغذیه می کرد. این آهو به سخن گفتن آغاز کردو نام‌خود راباخصوصیاتش به‌آن هامعرفی کرده و چنین گفت : «نام من گوشانیشناخو واست ومال کوسار پاناوو میباشم .لطفاً مرا از ین‌جانکشید. ازینکه جای‌مرا یافتید هر سال‌به این جاییائیدو بارهفت‌نفر رااز رو غن وشحم برایتان تهیه‌خواهم کرد.به شرطیکه‌مراازین جا حر کت ندهید. سنگ درجای خود سنگین است‌و نعمتی را که هرروز کم کم بخورید بهتر خواهد بود نظربه اینکه یکبار همه رابخوریدو از پر خوردن بمیرید . بهترین حیات برای من همین جا است و همچنان حیات شما رانیز بهترخواهم‌ساخت.اگر مرا ازبیخ بکشید بیخ قبیلهٔ شما توسط صاحب من کشیده خواهد شد.» مگر سنکی داری عاقبت‌نا اندیشانه این‌آهو

---

(۱)- دینگا ستون (Dengastoon) سنگ بز ر گی است در پیشروی قر یهٔ نیشگرام که مراسم مذهبی‌در ازمنهٔ قدیم برروی‌همان سنگ اجرا می‌شد .

(۲)- قبیله درینجا به معنی یکدسته ازمردمی است که‌اجدادمشترك داشته باشندو معا دل به‌لغت‌انگلیسی (Lineage) است که درنور ستان هم اصطلاح متـه (Mata) و یا داری (Dare) استعمال میگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

را یك آهوی عادی تصور کرده گفتاروی را ناشنیده گرفته و به کشیدن او اقدام کردند . وقتیکه آهو را از زیر زمین کشیدندبه ذبح کردن‌آن آغاز کردند. آهو یکبار دیگر به مردم سنکی داری رو آورده گفت : (معلوم می‌شود گفتار مرا که‌به نفع شمابود قبول نکردید حالابدبختی‌نصیب شما خواهد شد .تا آخرین روز یکه از گوشت من استفاده کنید حیات خوش ، مواقف و رتبه های بلند اجتماعی و کلتوری رادر کلا شوم خواهید داشت.مگرباتمام‌شدن گوشت، پوست‌واستخوانها ی‌من روزگار بد بختی‌بسوی قبیله سنکی داری رو خواهد آورد و صاحب‌من ازشما قصور سنگین‌تر خواهد گرفت .) مردم سنکی‌داری هژده بار گوشت ، شحم ، وروغن‌این آهو رابه روستای‌نشیگرام‌آوردند و این شکار را یك شکار غیرعادی تصور کرد ند و آوازهٔ آن در افواه افتاد که هژده‌بار گوشت یك آهو به قریه انتقال داده شده‌است. این موضوع به‌همه مردم کلاشوم‌تعجب آو روغیر قابل‌باور بود. همچنان آنهادرپهلوی گوشت آهوچندین بزوگاو رانیز کشته وروزهای خوشی‌راتجلیل کردند.

کومار پانا وو از عمل مردم سنکی د اری سخت متاثر شده بود . لیکن ا ین مردم هیچوقت‌از عواقب شوم آ ن آگـاه نبود نـد . میگویند کـه سنـکی د اری ا زگـوشت ا یـن آهو اضـافـه تـر از سـه مـاه خـوردنـد و د ریـن مـدت سـه ماه نـه تنهـا مردم سنکی دار ی‌جزوی‌ترین خساره مالی‌وجانی‌راندیدند بلکه‌آنها در کلا شوم‌به گرفتن‌رتبه های اجتماعی‌مانندماچمال (Machmal)(۱)باتور ودال او دا (Dal_oda) (۲) نیز نا یل گردیدند. همچنان بسیاری از اعضای این‌قبیله به‌اجرای‌چندین مراسم و ضیافت های مانند شینگر اتا دول

---

(۱) ما چمال نام رتبه اجتماعی‌مردم کلاشوم بود که‌میتوانستند یکنفر دشمن را کشته‌و نشانه آن یکدانه‌پرعقات بود که‌درمراسم مختلف درکنار دستار خود می بست .

(۲) کسا نیکه بیشتر ا ز هشت نفر د شمن رامی کشتندنشانه آن در مراسم مجلل یکدانه‌تاج مرغ زرین بود که‌بالای‌د ستار خود نصب‌می کرد .وهمچنان یکدانه کمربند زنگدار که‌بنام‌سوتری (Sutri) یادمیشد‌نیز به کمربسته‌ویکدانه‌چوب‌دست‌مخصوصی رانیز که بنام وا شلیگ(Vàshlig) یاد می‌شد بدست می گرفت.وعلاوه‌براستیازات‌فوق‌یکد انه چوب بسیار بزرگ را که چندین سوراخ د اشت با مر ا سم بسیا رمجلل در نزد یک قریه استاده می کردند. ووقتیکه او دشمن‌ر ا می کشت درهر یکی ازین سوراخها یکدانه چوبک‌می اند اختند. این رتبه بسیار بزرگ‌اجتماعی‌و کلتوری در کلا شوم نورستان قبل از(۱۸۹۶) به‌اینترتیب کسب می شد. برای‌رسیدن‌به‌این رتبه با ید تمام مرا حل ور تبه های دیگر را یکنفر طی و کسب می کرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(۱) چاگرشا چیگ (Chagershachig) (۲) ، دین (Din) (Shingrata-dool)
(۳)، د وراوسی (Dur — Osee) (۴) املا پیلا نگ (Amala-Pilang)

(۱) ـ اصطلاح (دوول) به معنی ضیافت خیلی بزرگ بوده که در آن تمام طبقه ذکور و اناث یک قریه اشتراک می کردند. ودوول به چندین نوع میبا شد. مانند اشتر یپا لا دوول (ضیافت عروسی)، شنگیرا تادوول (ضیافت خوشی) که یکنفر در دوره حیات خود به مردم برگذار می کرد. وسرا دوول (ضیافتی به نسبت سوگواری بخاطر وفات یکنفر توسط پسرش بمردم داده می شد. هریکی از موضوعات فوق ایجاب یک بحث جداگانه را مینماید که در آینده از آن مفصلا بحث خواهد شد.

(۲) چاگر شا چیگ نام ضیافتی است که یکنفر تمام مردم یعنی زن ومرد یک قریه دیگر را برای مدت سه روز دعوت می کرد. درین مدت رقص های محلی وبازی های محلی به شکل مسابقه در بین مردم قریه میزبان وسهمان صورت می گرفت. وبدینترتیب دربین مردم شناسایی ومعرفت نیز حاصل می شد.

(۳) دین بلندترین رتبه اجتماعی بود که به اثر برگذار کردن ضیافتهای مجلل وپی درپی حاصل می شد. به این معنی که ثروتمندان کلاشوم قدیم برای کسب رتبه دین (Din) داوطلب میشدند که این داوطلبان رابنام دین ویع (Din—Vie) یادمی کردند. واین داوطلبان بعداز یکسلسله ارزیابی توسط (مالده (Malda)(نام یک رتبه اجتماعی بوده است که بعدازدادن ضیافت دین کسب میشد) نامزدان این دسته قبول میشدند. این نامزدان (دین ویع) برای مدت پنج سال درهرماه معین برای یک عده اشخاص معین (مالده) ضیافت مجلل میدادندوبعداز پنج سال ضیافت آخرین مراسم بانشستن در یک چوکی مخصوص بنام شینگ نیشا (Shing-Nisha) و بسته کردن یک دستار مخصوص بنام موو پاری (Mooparee) ولباس مخصوص در یک خانه صورت میگرفت که این خانه را بنام مالده اما (Malda-ama) یادمیکردند. تمام نامزدان درین خانه جمع میشدندودرمابین خانه آتش زیاد انداخته میشد که حتی نصف خانه رانیز به خاطر این آتش باز میکردندبه این ترتیب مراسم به خاتمه میرسید وکاندیدان به رتبه بلند اجتماعی موفق میشدند.

(۴) دور اوسی نام یک رتبه اجتماعی وکلتوری بود که بعد ازدادن چندین ضیافت به هرخانواده یک بزرا ضیافت دهنده بطور تحفه میداد ازین جهت این رتبه را بنام دور اوسی (دور به معنی دروازه واوسی به معنی بز) یاد میکنند به این مفهوم که یک خانواده که ازیک دروازه رفت و آمد میکنند درین ضیافت مستحق یک بز میشوند.

(۱) و غیره موفق شد ند و بعد از ماه سوم با تمام شدن گوشت این آهو همه سواشی و قبیله سنکی داری بیک مرض مهلک و تباه کن گرفتار شدند .این مرض سروسال سنکی‌داری راباشان وشوکت شان‌از بین برد .میگویند که کومار پاناوو این آفت را بمقصد انتقام گرفتن گوشا نیشینا خوو که‌سال او بود برمردم سنکی داری‌آورد. قبیلهٔ سنکی داری رابا همه‌رتبه های‌اجتماعی و کلتوری،چراگاه‌هاوبلوط زار ها ی فراوان وشا داب که‌داشتند از بین برد. باوجودیکه همه مردم کلاشوم مخصوصاً مردم‌نیشگرام برای‌دفع این‌مرض بزها وگاوها را قربانی کردند مگر این قبیله از شر این‌آفت ومرض نجات نیا فتند.ویک خانوادهٔ سنکی داری که تصادفاً از گوشت گوشانیشناخو و نخورده بود ازحملهٔ این‌مرض‌مدهش مصون ماند.دن کان (Dan-kan) پیر مردسنکی‌داری‌در قریه نیشگرام تاسال۱۹۶۹ ، حیات‌داشت‌ویک‌پسر او بنام تورو گ (Turog) که‌خانواده‌اش‌در قریه نیشگرام زندگی‌میکند ازین خانواده‌میباشد. تعداد زیاد درختان چار سغز، بلوط ،زمین های زراعتی وچراگا ها را از اجدادش (قبیله سنکی داری)به ارث برده است.تعداد اعضای خانوادهٔ سنکی داری‌ازآن وقتیکه گوشانیشنا خو ورا کشتندازدیاد نیا فته بلکه‌منحصر ومحدود به یک‌شخص ما نده است .

ازین اسطو ره چنین نتیجه گری کرده‌میتوانیم که‌مردم کلاشوم نورستان‌طبعاًمردم‌مذهبی‌بوده اندوبه هر مذهبی که‌عقیده داشتند به قوانین ومقررات آن‌نیزاطاعت واحترام میکردند.مذهب قدیم مردم نورستان‌در قرینه همان کلتور ومحیط فیزیکی‌معین انکشاف کرده بود.عدم‌اطاعت به‌مقدسات به‌عقیده این‌مردم یک‌عمل‌ناشایسته وزشت‌بود.آفتی که‌قبیلهٔ نامدار وجنجگوی سنکی داری راکه به‌سال‌یکی‌از خدایان فرعی کوما رپا ناو و بود که‌این رب‌النوع ازآنها انتقام مالش را گرفت

قبیلهٔ پریجو ویع Prejvie :

مردم کلاشه‌با شنده ا صلی و بو می کلا شوم نبودند بلکه طا ئفهٔ و ار جن آن از طرف شرق نور ستا ن و طا ئفه چیما - نیشای آن از قسمت غرب نور ستا ن به این دره مهاجرت کرده اند که مها جرت های آنها در قسمت تار یخ محلی تقد یم خواهد شد. با شندگان بو می کلا شوم‌طبق بعضی‌اساطیر ، قبیلهٔ بود که بنام پریج ویع یاد میشد ند. از چند تن پیر مردان که در بارهٔ این قبیله پر سش بعمل آ مده روا یات مختلف کرد ند مگر ا هدا ف آنها یکی بوده که ذیلا تقد یم

---

(۱) اسلا پیلانگ یکنوع ضیافت بود که‌بارقص دربام خانه‌توام بوده است. این ضیافت‌توسط یکنفر در وقت خوشی وثروتمندی برای تمام مردم یک روستا داده میشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میگردد (۱).

مردم پریج ویع باشندگان اصل کلاشوم نورستان بودند. میگویند که این مردم خیلی مغرور و متمول بودند. در سرزمین کلاشوم امروزی امرار حیات میکردند. باوجودیکه تعداد شان کم بود اما تمام سرزمین کلاشوم امروزی درتصرف آنهاقرار داشت. این مردمان به تعداد زیاد مال مواشی داشته و هم چراگاهای شاداب، بلوط زارهایی زیاد در اختیارشان قرار داشت. ارباب الانواع شان نه تنها در اموال شان فیض و برکت انداخته بودند بلکه همه حوائج حیات شان را نیز برای آنهاتهیه میکردند. آنان در مقابل همچو نعمت های بی دریغ نه یک بز را به ارباب الانواع شان ذبح و قربانی کردندونه آنان را سپاس گزاری کردند بلکه باعمل وگفتار کفران نعمت کردند. و این همه نعمت های بی دریغ راکه بر ایشان داده شده بود بی مورد صرف کردند. به این معنی که مردم پریج ویع با شیر بز وگاو شان غسل میکردند. همچنان یکنوع بازی که بنام چیتول موش Chetol—Mosh (۲) یاد میشود و توسط سنگ اجرا میکردند. این مردم عاقبت نا اندیش این بازی را بانان و پنیر اجرا میکردند. ارباب الانواع مردم پریج ویع به نگرانی متوجه این اعمال وکردار شان بودند و بالاخره آنها ازین عمل مردم پریج ویع به ستوه آمده به قهر و غضب شدند. و بواسطه باریدن یکنوع گیاه خشک بنام شوو (Shu) از آسمانها این مردم را با همه مال وثروت شان نابود کردند. اما مردم بی گناه قبیلهٔ پریج ویع به درهٔ تیریگام نورستان مهاجرت کردند. ودرین درهٔ قریه یی بنام پریج ویع دیش (Prej-vie-desh) را آباد کردند. چون همه ارباب الانواع نظرلطف و معاونت را از این مردم قطع کرده بودند و با اینان هیچ مددی نمی کردند. غارتگران مردم همجوار به روستای پریج ویع دیش حمله آورده قریهٔ شان را تاراج و متباقی مردم شان راهلاک کردند. جای، اموال، و وطن شان را دشمنان شان متصرف شدند. این قریه امروزی بنام کتارقلعه (Katar-Kala) یاد میشود. که مردم دیگان در آنجازندگی میکنند. مردم کهن سال مخصوصاً در درهٔ تیریگام نورستان این قریه را تا اکنون بنام پریج ویع دیش (قریهٔ مردم پریج ویع) یاد میکنند. اما نام کتارقلعه بعد ازبین رفتن مردم پریج ویع بوجودآمده است.

---

(۱) - پیرمردانی که این معلومات را دادند متهکان، ډولوگ، از قریه نیشگرام و کوچای از قریه مولدیش میباشند.

(۲) - این یک نوعی ازبازی است که درقسمت بازی های محلی مفصل ترتشریح خواهدشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حسین نایل

سراج التواریخ

ازسال ۱۱۶۰ هجری قمری تا هنگام استرداد استقلال که مدتی نزدیک به ۱۸۰ سال است ـ به استثنای تاریخ احمدشاهی تالیف محمود الحسینی وسراج التواریخ نگاشتهٔ فیض محمد کاتب کتب مهم دیگر یکه بیانگر حوادث وانعکاس بخش پس منظر اوضاع اجتماعی وسیاسی این زمانه بوده ودر افغانستان تالیف شده باشد، تقریباً سراغ نمیشود وچنان مینماید که در میان دو انجام این مدت طولانی (تقریباً دو قرن) آنه ظهور نه پیوسته است واگر هم کسی بدین امر مهم دست یا زیده باشد اطلاعی از اثر او در دست نیست واز انظار پوشیده مانده است .

تاریخ احمد شاهی نیز که تا چند سال قبل ناشناخته بود وجزافراد معدود، کسی ازوجود آن بدرستی آگاهی نداشت ومدت زیادی نیست که علاقه مندان بتاریخ افغانستان آنرا می شناسند، ساحهٔ اشتمالش محدود به زمانهٔ حکمروایی احمد شاه بابا می باشد . (۱)

باین صورت در میان کتابهای موجود ومربوط بتاریخ افغانستان درعصر سدوزائی، محمدزائی خاصتا عهد محمد زائی کتاب سراج التواریخ باشرایط معمول تاریخ نویسی عصر خود بدون شك نسبت به همه جامع تر خواهد بود .

جلوه هایی از وقایع دوعهد مزبور ، حداکثر درین کتاب بازتاب یافته اند و حوادث ناچیز وغیر مهمی خواهند بود که مسطور نگر دیده ویاازنظر افگنده شده باشند. سایه روشن هایی ازعلل حوادث وپیشامد ها وارتباط آنها باسر زمین های مجاور مانند ایران و هند برتانوی و روسیه آنروز نیز جا بجا به دست داده شده اند تا خواننده بزودی وبسهولت، حقیقت مسأله را دریابد و به هدف برسد .

---

(۱) تاریخ احمد شاهی از طرف انتشارات دانش ـ شعبه ادبیات خاور ـ مسکو، ازروی نسخه خطی آن در دوجلد و ۶۸۱ صفحه بسال ۱۹۷۴ به صورت عکسی چاپ شده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

واقعات وحوادث ،به تفصیلی که‌دراین کتاب ایضاح وبیان گردیده ، علی الظاهر در هیچیك از کتب مؤلفه این دوران ، آورده نشده اند وسعی مؤلف براین معطوف بوده است‌تا چشم اندازها علی قدر الامکان با تمام خصوصیات و جوانب خود ترسیم و بصورت مشروح‌توجیه ودرج کتاب گردند واز همین شرح و بسط رویدادهاست که حجم سه جلد موجود سراج التواریخ باقطع بزرگ به(۱۲۴۰)صفحه میرسد واگر جلد چهارم (که‌نیز قسماً بطبع رسیده وازمیان رفته‌است) دستیاب گردد وبآن اضافه شود به بیش‌ازدو هزار صفحه بالغ خواهد گشت .

مؤلف که‌عضو دارالانشای دربار بوده هنگام ایجاد اثر خودسواد ومدارک‌زیادو غالباًدست اول وقابل اعتنایی در دسترس داشته است .

کتابهای معتبره چاپی وخطی ، فرامین، مکاتیب، معاهدات ،عرایض واسناد گوناگون دیگر همه سایه کار او بوده ومحفوظات رجال معمر وبرجسته‌دولتی و خاطرات شخصی امیر حبیب الله خان‌آن منابع ومراجع را سایه ورتر گردانیده اند که گاهی ازمحتوا و عصاره مطالب سود گرفته شده وزمانی عیناً بنقل واقتباس آنها مبادرت بعمل آمده است .

مزید براینها ،مؤلف که‌خود هنگام جوانی درجنگها اشتراک داشته (۱) وسالهای زیاد رابه‌دربارو‌همنشینی‌بارجال‌درباری بسر برده است با چشم دیدهاواستدراکات خود افق های تازه تری نشان داده وبغنای کتاب کمك بخشیده است .

برای دقت‌و صحت کار مؤلف سراج‌التواریخ میتوان‌شواهد فراوانی ازلابلای اثرش ارائه داشت‌اما بمنظور اعراض‌از اطناب بذکر نمونه یی‌بسنده میشود.این مطلب‌مربوط بشورش کابل علیه انگلیسها در ۱۸۴۱وقتل عبدالله‌خان اچکزایی میباشد :

«... صاحب ناسخ التواریخ نسبت خواهش این‌وجه را (وجهیکه توسط سردار سلطان‌احمدازانگلیسها مطالبه شده بود) بسردار محمد صادق‌خان کرده‌و همچنین تماست احوال مذکوره رابعوض ماه‌شوال درایام ماه رمضان نوشته‌است‌وحال‌آنکه‌عبدالله‌خان‌اچکزایی در روز بیست‌وهفتم ماه رمضان زخم یافته که بندهٔ نگارنده قصهٔ محاربه روزمذکور را با تاریخ فوت اواز لوح‌مزارس که‌بسنگ کنده اند ازپیش ثبت کتاب نمودم. .. » (۲)

توجه شود که نویسنده برای صحت‌عمل‌خود ازهر امکانی کمك گرفته‌وحتی لوایح قبور را مورد استفاده قرار داده است .

---

(۱) سراج التواریخ ،ص. . ۵و۲۲۵

(۲) سراج‌التواریخ ، ج ۱ ، ص ۱۷۱ . (فوت‌عبدالله خان‌بتاریخ ۱۴ شوال ۱۲۵۷ ق واقع گشت.)

(c) ketabton.com: The Digital Library

زمانه بندی سراج التواریخ:

سراج التواریخ در چهار جلد تالیف وتحریر یافته است که سه جلد آن (۱ — ۳) بقطع بزرگ ۳۳ × ۲۱ در مطبعه حروفی دارالسلطنه کابل بچاپ رسیده اندو جلد چهارم آن ظاهراً بعد ازچاپ وقبل از توزیع و انتشار از میان رفته است. (۱)

جلداول کتاب ، وقایع دوران سلطنت احمدشاه بابا و جانشینان اورا از (۱۱۶۰) تا (۱۲۰۸) قمری که مدت ۹۸ سال است، در بر دارد .

چون نظر گاه اصلی مؤلف ، نگارش تاریخ عهد محمدزایی خاصةدوران امارت امیرعبدالرحمن وامیر حبیب الله میباشد لذا واقعات عصر سدوزایی را فشرده ترو باجمال آورده است.

بدانسان که در پایان جلد اول تصریح یافته این جلد بتاریخ یوم سه شنبه ۲۹ جمادی الاول سال ۱۳۳۱ قمری بپایان آمده ودر همان سال بچاپ رسیده است و مشتمل بر ۱۹۳ صفحه میباشد.

درینجا نکته قابل یادآوری این است که مؤلف در خلال واقعات ۱۳۱۰ قمری، آنگاه که از شمول خود درخدمت دربار واسر نویسندگی سخن بمیان می آورد ، دربارهٔ جلد اول تاریخ خود چنین مینویسد :

«... درسال ۱۳۲۰ شهزادهٔ رفیع مکان سردار نصر الله خان بواسطه مسودهٔ جلد اول این تاریخ که بپای رفته بود دفعتاً مبذول مرحمتم فرموده به تنخواه هزار روپیه سالیانه براوج تفاخرم برافراخته فرمان کرد که از جمله سالی هفتصد روپیه راگرفته سه صدو بیست روپیه اصل را (حقوق سالیانه مؤلف اصلا ۳۲۰ روپیه بوده که به ۱۰۰۰ روپیه افزایش داده شده است) که از سبب تعویق یافتن و بتاخیر افتادن تالیف جلد دوم اعلیحضرت والا تنبیهاً معطل فرموده اند تازمان اتمام کتاب بهمان امر اقدس معطل داشته بعد از روز تاریخ معطلی آن تا هنگامیکه امر اجرایش شرف صدوریابد یکجا گرفته ممنون تفقدات بیکرانه شود ...» (۲)

ازین تذکر بخوبی ظاهر میشود که مسودهٔ جلد اول درسال ۱۳۲۰ قمری باکمال رسیده وحتی در نظر بوده است که مسودهٔ جلد دوم نیز تا آن هنگام بپایان آورده شود ولی مؤلف باین امر

---

(۱) پوهاند دکتور جاوید درمقاله «نظر اجمالی بفرهنگ دورهٔ محمد زایی» مندرج در کتاب «نگاهی بر نقش فرهنگی افغانستان در عهد اسلامی» چاپ کابل بسال ۱۳۵۵ ، ص ۱۳۸ — تعداد مجلدات سراج التواریخ راپنج جلد دانسته اند. (۲) سراج التواریخ ، ج ۳ ، ص ۸۶۹

توفیق نیافته وتنبیها قسمتی از حقوق او معطل قرار داده شده است.

اما اینکه تاریخ اتمام کتاب ، درپایان جلد اول «سال «۱۳۳۱» قید گردیده ، مسلما این تاریخ مربوط به زمان نوشتن تتمه یا خاتمه کتاب است که معمولا مانند مقدمه ، بعد تر نوشته میشود واین خاتمه هنگامیکه که کتاب برای طبع آماده گردیده تحریر یافته است . (۱)

جلد دوم سراج التواریخ از ۱۲۰۹ یعنی هنگام استقرار سلطنت به امیر دوست محمدخان آغاز میشود وتا سال ۱۲۹۷ ، ادامه می یابد که زمان سقوط امیر محمد یعقوب و تسلط امیر عبد الرحمن میباشد . صفحات جلد دوم با دامه جلد اول است ولذا از صفحه ۱۹۵ آغاز و به صفحهٔ ۳۷۷ پایان یافته‌است .

این جلد سراج التواریخ که بین سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۱ ق باکمال‌رسیده‌نیز بسال ۱۳۳۱ قمری درمطبعه حروفی دار السلطنه کابل طبع وباجلد اول یکجا وقایه گردیده است. (۲)

جلد سوم که به گذارش وقایع زمان سلطنت امیر عبدالرحمن خان اختصاص دارد از صفحهٔ ۳۷۸ تا صفحهٔ ۱۲۴۰ ادامه یافته است که به‌تنهایی ۸۶۳ صفحه میشود . رویداد های سنوات ۱۲۹۷ تا ۱۳۱۴ درین جلد درج یافته‌ودنباله‌حوادث ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۹ ، ازسلطنت امیرعبدالرحمن خان با پیشامد های دوران حکمروایی امیر حبیب الله خان در جلد چارم جای داده شده اند .

بازتاب

این جلد را برای اینکه‌بسیار بزرگ وضخیم نشود ، در صفحهٔ ۱۲۴۰ طوری از صفحات مابعد جدا و تجلید کرده اند که حتی جمله آخر صفحهٔ مذکور ناتمام مانده وقسمتی از جمله به صفحهٔ ۱۲۴۱ ، مربوط به جلد چارم گردیده است :

«وهم درین ایام عبدالرزاق خان سهار نپوری که بفرمان حضرت والا احرام بند قبله‌امانی وآمال‌شده‌بود وارد پیشاور شده‌ومیرزا محمود خان بمهانداری او معین گردیده . . . » (۳) بدین

---

(۱) بعد از ینکه کتاب از نظر هیات منتخبه وبعد از نظر شخص امیر گزارش می یافت و از لحاظ سیاست‌دربار قبول میگردید ، آماده طبع میشد که این جریان وقت زیادی را احتوا میکرد.

(۲) «چون کتاب مستطاب سراج التواریخ چار جلد میباشد که اگردریک‌وقایه شیرازه میشد حجم کتاب موصوف کلان میشد لذا اعلیحضرت همایون امرنمودند که‌جلداول‌ودوم‌دریک وقایه (شیرازمشود . . » از اعلان منتشره‌در شماره‌اول سال ششم سراج الاخبار افغانیه ، ۲۴ ـ اسد ۱۲۹۵ ش ـ ۱۵ شوال ۱۳۳۴ ق . ـ (۳) سراج التواریخ ، پایان صفحه ۱۲۴۰

ترتیب جلد سوم سراج التواریخ مهمترین وبزرگترین بخش ازسه جلد موجود آن میباشد وچاپ آن طوریکه در صفحه اول کتاب ضبط گردیده بسال ۱۳۳۳ درمطبعهٔ حروفی دارالسلطنه کابل صورت پذیرفته است.

درین جا مطلب جالب توجه این است که بموجب بیان صفحات ۸۵۲ و ۱۰۵۴ و ۱۱۷۳ و ۱۱۹۰ همین جلد، کتاب مزبور بسال های ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶ در دست تحریر و تالیف بوده است و مؤلف بدینگونه آنرا صراحت می بخشد:

« و این حکم(حکم تهیه لباس جدید همه ساله برای غلام بچه ها)تا حال که سال ۱۳۳۴ و زمان تالیف و تحریر این کتاب میمنت نصاب خجسته آثار است جاری و برحال است. » (۱)

و در جای دیگر:

((. . . چنانچه ازین تاریخ تا کنون که روز سیزد هم ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۵ هجری مطابق ششم ماه فروری ۱۹۱۶ مسیحی است و مؤلف این خجسته تاریخ بر کتاب سعادت انتساب اعلیحضرت سراج الملة والدین در جلال آباد شرف اندوز عزو افتخار است و این قصه را درج و ثبت این فرخنده کتاب نمود، عبدالله خان مزبور برحال و مقرر خدمت محوله خویش است))(۲)

و نیز در جای دیگر:

((و این حواله جریبی تا کنون که ماه ربیع الثانی سال ۱۳۳۶ هجریست وقصه اش ثبت کتاب شد همچنان بنام لاقبولی مانده وهمه ساله وکلای آن مردم در کابل خواسته شده و صرف وخرجی کرده پس میروند.))(۳)

وهمچنین از اعلانیکه بمنظور فروش مجلدات کتاب سراج التواریخ در شماره های متعدد سال ششم سراج الاخبار افغانیه(۱۳۳۴-۱۳۳۵ ق) بچاپ رسیده واضح میشود که تا آن هنگام جلد سوم و جلد چارم کتاب مذکور زیر چاپ قرار داشته و برای فروش آماده نشده بوده است:

((چون کتاب مستطاب سراج التواریخ چهار جلد میباشد که اگر دریك وقایه شیرازه میشد حجم کتاب موصوف کلان میشد لذا اعلیحضرت همایون والا امر نمودند که جلد اول و دوم در یك وقایه شیرازه شود وجلد سوم وچارم آن که هنوز در زیر طبع میباشد پس ازآنکه از طبع برآمد مقوا کرده شد، انشاءالله اعلان فروش آن نشر خواهد شد))(۴)

---

(۱) سراج التواریخ، ص ۸۵۲ (۲) سراج التواریخ، ص ۱۰۵۴

(۳) سراج التواریخ، ص ۱۱۷۳

(۴) سراج الاخبار افغانیه، سال ۶، شمارهٔ ۲۴، شوال ۱۳۳۵

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازین تذکرات واشارات مسلم میگردد که قسمت هایی از جلد سوم درسالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۵ هنوز در دست تالیف قرار داشته ومواد جلد چارم نیز متناوبا آماده و مسوده میشده است وسال ۱۳۳۳ که درصفحه اول جلد سوم ضبط گردیده مربوط به آغاز امر چاپ آن یعنی هنگامی میباشد که بخش هایی از ابتدای کتاب ازتحریر فارغ واز دربار پاس شده وزیر چاپ رفته است واکمال طبع و توزیع جلد سوم در واقع اواخر سال ۱۳۳۵ واوایل سال ۱۳۳۶ قمری باید دانسته شود .

امیر حبیب الله خان علاقه زیاد بتدوین تاریخ عهد اخیر افغانستان خاصتاً در ان سلطنت خود ابراز میداشت ومولف سراج التواریخ نیز سالهای بیشتر از خدمت نو یسندگی خود را زیر نظر شخص او ودر عهد امارت او بپایان می برد وبدین اساس همزمان بانگارش جلد سوم، مدارك واسناد جلد چارم که بزمان سلطنت حبیب الله خان اختصاص یافته بود تنظیم ومسوده میشد واز ینجاست که شرح ودنباله بسیاری از روداد های مندرجه درجلد سوم به جلد چارم ارجاع یافته وحواله داده شده که ازجمله ۲۵ مورد آن بنظر نگارنده رسیده اند .

این شواهد بیان میدارند که جلد چارم درعرض جلد سوم مسوده میشده و بخش های اول آن بسال های ۱۳۳۴-۱۳۳۵ متناوبا زیر چاپ میرفته است که اعلانات متواتر سراج الاخبار افغانیه مبنی بر زیرچاپ بودن جلد های سوم وچارم، ویداین امر توانند بود .

گرچه نسخه های چاپی جلد چارم ظاهراً دردست نیستند اما احتمال قوی موجود است که معمرین وآگاهان مسایل تاریخی و اجتماعی ازین امر بی اطلاع نباشند و حتی بعضی از نسخه های چاپی و نیز نسخه خطی آن نزد خانواده مولف یا کسان دیگر موجود باشند که ظاهر گردانیدن آنرا لازم نمی شمارند امادرهرحال ،دیر یازود نسخهٔ چاپی آن خواه کامل و خواه ناتمام ونیز نسخه خطی آن در دسترس پژوهندوگان خواهد رسید ومورد استفاده قرار خواهد گرفت .

ارزش تاریخی سراج التواریخ:

سراج التواریخ صرف نظر ازشیوه تاریخ نویسی آن که امروز نمیتواند مورد توجه همگان باشد، از لحاظ قابل رویت نمودن وبیان حوادث بیشمار و گوناگون تقریباً ۱۸۰ ساله افغانستان و اجدا همیت شایان میباشد زیرا صدها مطلب در خور توجه و حیرت آور ازتاریخ این سرزمین در لا بلای اوراق و سطور آن نهفته اند که بیشتر آنها را مشکل است بتوان در منابع و مراجع دیگر سراغ نمود ، خاصتاً واقعات روزنا را مارت عبدالرحمن خان و حبیب الله خان که همه با شواهد واسناد موجود در دارالانشای دربار و چشمدید ها نوشته شده وثبت کتاب گردیده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

میتواند بجرات بیان شود که رویداد های عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان در هیچ کتابی با این تفصیل و خصوصیات وجزئیات ضبط نگردیده و مندرجات هیچ کتابی از وقایع این زمانه بپایه سراج التواریخ موثق ودرخوراعتماد نتوانند بود ، زیرا اسنادو مدارك دست اولی که در اختیار نویسنده این کتاب قرار داشته برای کس دیگر ازگزارندگان تاریخ این عهدمیسر نبوده اند ، در حالیکه توجه و اهتمام شخص امیر حبیب الله خان نیزدرین زمینه یعنی درمورد درستی و صحت مندرجات کتاب از لحاظ موضوع نباید از نظر دورنگهداشته شود .

نکته دیگر اینکه مؤلف ، بدون هراس وبا شهامت زیاد وزیرکانه درهرجای اثرخود گاهی بطور صریح وبی نقاب و زمانی در لفافه الفاظ و عبارات، رشوت خواری، جورو ستم و دیگر بد کار یهای کار داران وقت را در هر موقف و مقامی که بوده اند مورد نکوهش وانتقاد قرار داده وافشا کرده است و هیچگاه سعی بعمل نیاورده که رخسار مفاسد را با پردهٔ استتار بپوشاند مگر اینکه حکماً چنین کرده باشد که در آنصورت هم حالت او ازورای الفاظ و تعبیرات دریافته میشودواز همین جاست که گویند بار ها مورد عتاب و سرزنش واقع گردیده است .

درهر حال صراحت گفتار مؤلف ، از محسنات و مزایای کتاب اوبحساب میرود ومشروعیت آنرا در انعکاس حقایق بالاتر میبرد وبه سر افرازی نویسنده یاری میرساند .

درجریان تقریباً دو قرن که درکتاب سراج التواریخ اشتمال یافته است هزاران تن از رجال مناطق مختلفه افغانستان مصدر اعمال و ایفاگر نقش هایی در حیات سیاسی و اجتماعی مردم این سر زمین بوده اند که از نظر معرفت بتاریخ افغانستان آشنایی با اعمال ونقش های نیك و بد آنان اهمیت فراوان دارد ودرین کتاب بانام وکارهای تعداد کثیری ازین افراد آشنا میشویم که بصورت قطع در هیچ مرجع ومنبع دیگر نمیتوان این همه آشنایی و شناسایی را حاصل نمود .

تعداد نامهای اماکن مربوط بافغانستان وسر زمین های مجاور وحتی کشور های دوردست که در کتاب سراج التواریخ بمناسبت های لازم استغراق یافته اند نیز آنقدر زیاداند که حیثیت یك قاموس را بدان می بخشند و شایددر کمتراثری با ین اندازه معلومات جغرافیایی بخصوص برای افغانستان بتوان بدست آورد . اگر در آینده قاموس مکملی از مناطق جغرافیایی افغانستان تدوین شود این کتاب را میتوان یکی ازمنابع مودمند و معتبر آن بحساب گرفت ومورد استفاده قرار داد .

قبایل و عشایر مختلف افغانستان نیز از نظر سهم گیریهایی که در حوادث سیاسی و جنگ های داخلی ودفاع از سر زمین درمقابل بیگانگان بعهده داشته ومصدر عملهایی گردیده اند در

(c) ketabton.com: The Digital Library

لابلای اوراق این کتاب نمودار میشوند که شناخت اینها از نگاه چگونگی واهمیت سهم‌شان‌در حوادث کشور بجای خود قابل اعتنا تواند بود .

افغانستان بلحاظ موقعیت حساس خود از گذشته های بسیار دور باینسو مورد توجه قدرت های خارجی وهمسایگان خود واقع بوده وپیوسته در امر سیاست آن مداخلاتی وجود داشته و بعضی از رجال وقت به مخالفت وبا موافقت این مداخلات متمایل بوده اند . این بحث که از نظر مطالعات روابط سیاسی افغانستان با کشور های دیگر جدا و اجدا اهمیت میباشد در سراج التواریخ بیشتر مورد گفت وگو وبررسی قرار گرفته‌است. تعیین‌حدود وسرحدات‌افغانستان‌وبرگزاری مذاکرات ومباحثات فی مابین افغانستان وکشور های همسایه بخصوص در ناحیه های شرق‌و جنوب — از مطالب مشخص این بحث بحساب میرود .

علاوه‌برآنچه گفته آمد، میتوان از معاهدات ، قرارداد ها ، احکام وفرامین .دستورالعمل ها وده ها مطالب دیگر که هرکدام بعد تازه ای از تاریخ افغانستان را روشن میسازد درین کتاب یاد آوری نمود .

در ین جا بی مناسبت نمی نماید که‌در بارهٔ کتاب «پندنامهٔ‌دنیاودین»وکتاب«تاج‌التواریخ» که هر دو با میر عبدالرحمن خان منسوب بند واین امر زد بعضی از خوانندگان کتابهای مذکور ابهام دارد : مطلبی که باین موضوع صراحت می بخشد از سراج التواریخ نقل شود :

«ومقارن این حال در اوایل ماه‌صفر(۱۳۰۷ق) منشی غلام مرتضی‌خان‌نام‌قندهاري که کار کنان دولت انگلیسش از شالکوت باجازت حضرت والا براه قندهار مامور با قامه مشهد مقدس کرده بودند از نقطهٔ‌فاصلهٔ دولتین افغانستان وانگلیس عبور کرده وکار پردازان این دولت محافظ و بدرقه با او گماشته باعزاز واحترام تا نقطه فاصلهٔ‌دولتین افغانستان‌و ایرانش رسانیدند واین‌منشی، غلام مرتضی‌خانی است که کتاب مؤلفه منشی سلطان محمد نام هندی را که مدتی بحضور اقدس والا بکار مکتوب نویسی پایهٔ عزت واعتبار داشت وآخر الامر بدون صدور امری بمدلول «الخائن خائف» روی از دولت وسعادت برتافته زنی را که از مردم کابل بعقد نکاح درآورده بود فروگذاشته از راه فرار درقرارگاه اصلی خود رفت وکتاب پند نامه دنیا ودین حضرت والا را که از زمان صباوت خویش‌تا روزگار حرکتش از خوقند جانب‌افغانستان‌و ورودش‌درخطهٔ‌بدخشان بقلم خاص رقم و درمطبع کابل باسمه وطبع فرموده بود از فارسی بزبان انگلیسی نقل کرده یك جلد قرارداد و وقایع افغانستان‌را که از اعداد مردم شنیده و هم خودش از دربار پادشاهی از خاد مان حضور مسموعاً اخذ کرده بود جلد جدا گانهٔ نوشته مبالغ خطیر از ین دوکتاب

حاصل کرد- ... از انگلیسی بفارسی ترجمه کرده «تاج التواریخ» نام نهاد و سا جلد یرا که درکابل چاپ شده بود چون از روی خط خاص حضرت والا بود جا بجا در جلد دوم کتاب ثبت نموده جلد دومش راکه سند صحتش بدست نبود نقل نداده بحالش گذاشتیم...» (۱)

تمام کسانیکه بعد ازفیض محمد کاتب بنگارش تاریخ دورهٔ محمد زایی بخصوص زمان امیر عبدالرحمن خان دست یازیده اند نظر باهمیت تاریخی سراج التواریخ و فضیلت تقدم نویسنده‌اش ازمراجعه بآن ناگزیر بوده وآنرابحیث عمده‌ترین وموثق‌ترین منبع وسند کارخودمورد استفاده قرار داده اند .

انشای سراج التواریخ:

گرچه فیض محمد کاتب سالهای زیاد عضوداراالانشای دربار بود و پیوسته با منشیان سروکار داشت ومنا شیر مسجع و مقفای آنان را همه روزه از نظر میگذرانید وازآنها در تحریر اثر خود استفاده می برد مع الوصف در انشای سراج التواریخ از شیوهٔ پیچیده منشیانه زیاد متاثر نگردیده و روشی را اختیار کرده است که میتوان گفت به خود او اختصاص دارد .

صرف نظر ازگرایش بغایت اندك وگاه بگاه او به اسلوب منشیان، کتاب او در مجموع یك اثر منشیانه نیست وازتصنعات و تعقیدات معمول منشیان فراغت‌داردوساده و خالی از تکلف است بدانسان که خواننده را ازمطالعه‌آن‌ملال‌دست‌نمیدهدوبفهم ودرك‌آن دچار مشکلات‌نمیشود.

ازجانب دیگر چون فیض محمد تحصیلات علوم دینی داشت و زبان عربی را بخوبی میدانست در استعمال الفاظ وکلمات آن زبان توجه بیشتر ازخود نشان داده و نیز در بعضی ازموارد بمناسبت های لازم با نقل آیات واحادیث و مقولات زبان عرب گفتار خودراقوی‌تر واثر بخش‌تر گردانیده است و کلمات واصطلاحات زبان های انگلیسی وارد و و پښتو نیز در خلال نوشته های او دیده میشوند که درغنای بیان او یاری میرسانند .آشنایی موالف با زبانهای انگلیسی وارد و محصول زمان تصیحن او در لاهور می باشد و پشتو ازمکتسبات او درمحیط زیست ودرمیان مردم است .

تحصیل

الفاظ و کلمات این زبانها که غالباً بمنظور وضوح بیشتر وافادهٔ بهترمطلب بکار گرفته‌شده‌اند فی‌الواقع هدف نویسنده را برآورده میسازد ودرانتقال‌مفاهیم بخواننده، یاری میدهندونیزدربهرور گردانیدن زبان دری سودمند واقع میشوند وهم درین حالت‌است که نویسنده ازدربدرگردیدن

باروور

(۱) سراج التواریخ، صفحه ۶۵۶

(c) ketabton.com: The Digital Library

در پی آن کلمات دری که مقصود اورا بخوبی انعکاس داده بتوانند رهایی پیدا میکنند .

نثر سراج التواریخ همانطور که از نضج و استحکام بهرهٔ وافر دارد از نظر سلاست و بلاغت لفظی نیز جداً در خور اعتنا دانسته میشود و بجرات میشود گفت در عصر یکه این کتاب انشا گردیده اثر دیگری را که از لحاظ پختگی و رسایی و سادگی و در عین حال مطابقت با موازین ادبی همپایهٔ آن باشد عجالتاً نمیتوان نشان داد .

در سال ۱۲۹۷ قمری مردم افغانستان پیکارهای خونینی باسپاه انگلیس بعمل آوردند و صحنه بی ازین پیکارها در بیابان میوند بوقوع پیوست که نمایانگر رشادت و جانبازیهای مردم علیه تجاوز گران بشمار می‌آید، در کتاب سراج التواریخ ازین جنگ وارتباط آن با عواملش به تفصیلی سخن رفته است که قسمت کوتاهی ازآن بمنظور آشنایی با انشای کتاب نقل میشود : تفصیل

«... در روز هفدهم ماه شعبان (۱۲۹۷ ق)... در بیابان میمند مشهور به میوند ... هنوز نایرهٔ قتال در اشتعال بود که افواج پیاده نظام بااتواب صاعقه بار در رسیده دست بآلات پیکار بردند و تا پنج ساعت بازار گیرودار را گرم داشته درهایان کار لوای فتح افراشتند چنانچه سپاه انگلیس پشت بجنگ داده رو بهزیمت نهادند وجنرال ایفر نام انگلیس با بسیاری ازافراد سپاه همراه او کشته گشته از لشکر اسلام... پنجصد تن از آحاد شربت شهادت چشیده هشت صد تن زخمدار شدند و دیگران هزیمتیان سپاه انگلیس را تعاقب نموده بسیار تن رادر عرض راه گریزاز پادر انداختند و از مشاهدهٔ این حالت کرنیل سنجان انگلیس خود و تمام سپاه راتباه دانسته فریاد زد که کسی هست که خود را فدای دولت ساخته دلاوران اسلام را دست ازکشتن وپا از تاختن باز دارد که نام انگلیس پست نشود- واز فریاد والغیاث او دوصدتن از پیادگان فوج گوره داخل دیوار بست باغیکه در کنار راه واقع شده بود ببازداشتن غزات پرداخته بکشاد دادن تفنگ گرائیدند و دیگران منهزماً روبقندهار همی دویدند و غازیان که از قفای انگلیسان سرگرم ترکتاز بودند از گلوله تفنگ جای گزیدگان باغ مذکور هیچ نیندیشیده باآنکه تکرگ آسا ازضرب گلوله بزمین میریختند بی باکانه بدیوار بست باغ بر شده داخل باغ گردیدند وباپیادگان گوره درآویخته بسر نیزهٔ تفنگ و ضرب شمشیر یکدیگر را زده آخر الامر همهٔ دوصدتن گوره را از دم تیغ و طعن سنان وزبان نیزه گذرانیده یکتن را زنده نگذاشتند وازین گرفتاری غازیان بقیهٔ سپاه انگلیس که دست از جان شسته بودند با تن خسته و دل‌شکسته داخل قندهار شدند وغازیان متعاقباً واردقندهار شده باسر سردار نامدار محمد ایوب خان در روزبیست وهفتم ماه شعبان شهرو انگلیسان را درتنگنای محاصره انداختند راه آمد شد رابروی انگلیسان سخت بربسته کار را برایشان دشوار ساختند ودر روز های محاصره

(c) ketabton.com: The Digital Library

ایشیك آقاسی محمد یوسف خان وفرخ خان کمیدان تویخانه ازضرب گلوله شر بت شهادت نوشیدند تا که از سمله بذریعه تلگراف بسپاه مقیم کابل از عسرت وگرفتاری سپاه مقیم قندها ر خبر داده امر کردند که از راه معاونت در قندهار رفته محصورین را از قید گرفتاری رها د هند چنانچه جنرال سر فریدرك را برتس با سپاه گران ... رهسپار قندهار شد... سپاه انگلیس روز بیست وسوم ماه رمضان وارد قندهار گردیده در روز بیست وچهارم ازراه پیرپایمال روبمیدان قتال نهاد وبا سپاه سردار محمد ایوب خان در آویخت وتا نیم روز آلات کار زار پایدار مانده بسیار تن از جانبین کشته گشته آخرالامر سپاه سردار محمد ایوب خان راه هزیمت برگرفته فرار اختیار کردند واز جمله کرنیل شیر محمد خان هزاره با یکصد تن پیاده از فوج ایستاده تایکساعت هشت فوج نظام انگلیس رابزور بازوی مردانگی از تاختن باز داشته هزیمتیان اسلام را از ورطه هلاك و دمار نجات داد . . .» (۱)

مشخصات کتاب سراج التواریخ

هراثری دارای مشخصات و ممیزاتی میباشد که سبب امتیاز آن ازآثار دیگر میگردد و هر نویسنده‌ای برداشت معین از محیط ماحول خود وسبك کار وروش ادبی مخصوص بخودرا دارد .

کتاب سراج التواریخ که مولود شرایط زمان و محصول بژو هش نویسنده آن است نیز ازین قاعده استثنی نمی پذیرد یعنی مشخصات و خصوصیاتی دارد که دانستن آنها وآشنایی د قیقتر باآنها بمعرفت بیشتر خواننده در شناخت کتاب کمك میکند .

نام کتاب یعنی کلمهٔ مرکب «سراج التواریخ » ماخوذ است از لقب امیرحبیب الله خان که «سراج الملة والدین » بود - چنانکه در عهد این امیر نامهای زیاد دیگری نیز با کلمهٔ «سراج» ترکیب و پیوند یافته بودند مانند «سراج الاخبار» و «سراج الاطفال » و ((سراج الاحکام))و((سراج العماره))و((سراج الخواتین)) و غیره .

اما اینکه این نام ازطرف نویسنده کتاب انتخاب شده یا توسط دارلانشا پیشنهاد گردیده ویا شخص امیر آنرا برگزیده است بدرستی معلوم نیست و در خود کتاب نیز اشارتی بدین امر بنظر نمیرسد .

ثبت واقعات به ترتیب سنوات در نظر گرفته شده و رویداد ها با عناوین مربوط بخود در ذیل عنوان کلی تر هر یك از سالها جا گرفته اند .

مولف، فهرست موضوعات مندرجه کتاب را در نظر نگرفته و ترتیب نداده است و چون صفحات کتاب زیاد است خواننده، مطلب طرف علاقه خود را بسهولت از آن بدست آورده نمی تواند مگر اینکه تمام کتاب و یا عناوین متن و حواشی آنرا سراپا مرور نماید که این امر مستلزم وقت زیادی

---

(۱) سراج التواریخ ،ج ۲ ،ص ۳۷۶

میباشد.

اگر ترتیب فهرست در پایان جلد چارم مد نظر مؤلف بوده باشد احتمال دارد ولی این جلد فعلا در میان نیست و مشکل دستیابی بمطالب معین کتاب در برابر هریك از خوانندگان بجای خود باقیست.

صفحات مجلدات سه گانه موجود سراج التواریخ یکی بدیگری پیوسته و مسلسل است و بدین ترتیب جلد سوم از صفحه ۳۷۸ تا ۱۲۴۰ـ ادامه پیدا کرده است و نیز جمله آخر این صفحه که نا تمام است ادامه آنرا بجلد چارم نشان میدهد.

عناوین مطالب کتاب گاهی در متن صفحه و گاهی در حاشیه پهلوی آن و گاهی هم در متن و هم در حاشیه یعنی در دوجا آورده شده اند و نیز بسیاری از مطالب اند که اصلا عنوان ندارند و باید در جریان مطالعه بآنها دسترس پیدا کرد.

گویا در عصر مؤلف این کتاب نقطه گذاری و علامات هنوز معمول نبوده است و یا او ازین امر بی خبر بوده است و ازینروی در سراسر کتاب نقطه گذاری صورت نگرفته و علاماتی که بدین منظور بکار میروند بنظر نمی آیند و جدا کردن پاراگراف ها از یکدیگر و آغاز هر پاراگراف از ((خط نو)) نیز مورد توجه نبوده اند.

کلمات نا آشنا و غیر مأنوس زبان دری و نیز کلمات غیر دری که فهم آنها برای خواننده مشکل پنداشته شده اکثر در حاشیه های پهلو و گاهی نیز در ذیل صفحه توضیح گردیده اند و خواننده از زحمت مراجعه بفرهنگها رهایی یافته است.

در بعضی از موارد جملات کتاب بسیار طولانی ترکیب شده اند و گویا نویسنده به اینگونه ساختمان لفظی دلچسپی داشته وآنرا برای بیان مقصود مناسب تر میدانسته است.

منابع سراج التواریخ :

مؤلف سراج التواریخ برای تدوین و تالیف کتاب خود مصادر و مراجع متعدد و مختلفی را مورد استفاده قرار داده و از جمله تعدادی از آنها را در صفحهٔ سوم جلد اول معرفی کرده است و در جریان مطالعه خواننده ملتفت میشود که علاوه برآنچه که در صفحه یاد شده وانمود گردیده منابع دیگری نیز مورد استفاده او بوده که گویا وقتاً فوقتاً و در جریان امر بدست او افتاده اند.

باین نکته باید التفات شود که ماخذنشان داده شده از لحاظ زمانی اکثر بوقایع مندرجه در جلد های اول و دوم مربوط میشوند وبزمانهٔ جلد سوم تماس نمی یابند.

مصادر جلد سوم را علاوه بر تعدادی از کتب که بصورت ضمنی بدانها اشاره رفته است گنجینه ای از اسناد و فرامین و معاهدات و مکاتیب و عرایض وداشت های دیگر تشکیل میداده اند

که در دارالانشای دربار جمع بوده و در اختیار نویسنده قرار داشته اند.

سرگذشت و خاطرات رجال سالمند که اکثر از وقایع را بچشم دیده بودندو محفوظات شخص امیر حبیب الله خان که چیز های زیادی را مستقیماً از پدرش و او نیز از اسلاف خود بیاد داشتند بخش دیگری از مواد کار مؤلف بحساب میروند.

منابعیکه در ابتدای کتاب از آنها نام برده شده و یا در خلال گفتار بدانها اشاره رفته است بترتیب الفبایی ازینقرار اند:

آتشکدهٔ آذر ـ تالیف لطفعلی بیگ آذر

اتحاف الفرقه برقع الخرقه تالیف حافظ سیوطی بعربی

اساس القضات ـ تالیف مولوی احمد جان

اسناد دارالانشا (معاهدات، فرامین، مکاتیب وغیره)

پند نامهٔ دنیا و دین ـ تالیف امیر عبدالرحمان خان

تاج التواریخ ـ امیر عبدالرحمان و منشی سلطان محمد

تاریخ احمدی

تاریخ سرجان ملکم

تاریخ سلطانی

تحفة الحبیب ـ تالیف فیض محمد مؤلف همین کتاب (۱)

جام جم ـ تالیف فرهادمیرزا، جهان کشای نادری: تالیف میرزا مهدیخان استرآبادی.

چشمدید ها و یاد داشت های شخص مولف.

---

(۱) تحفة اثر دیگر مولف است که قبل از سراج التواریخ در دوجلد تالیف گردیده‌است: جلد اول این کتاب در ۷۶۷ صفحه وبقطع ۲۸ × ۱۷ بخط غلام قادر کاکری وجلد دوم آن در ۸۸۵ صفحه بهمان قطع بخط خود مؤلف که در شوال ۱۳۲۲ هجری قمری بپایان رسیده تحریر یافته اند وهر دو جلد در کتابخانه نسخ خطی وزارت اطلاعات و کلتور موجود ومحفوظ میباشند. موضوع جلد اول وقایع دوران سدوزائی واز جلد دوم مربوط بحوادث عهد محمد زایی تا امیر محمد یعقوب خان میباشد واز پنروی از مندرجات آنها در تحریر جلد اول و جلد دوم سراج التواریخ استفادهٔ زیاد بعمل آمده وحتی بسیاری از مطالب عینا و یا با تغییر عبارات از آنها اقتباس گردیده است.

اساسا «تاریخی را که حبیب‌الله خان خواسته بود نوشته شود همین تحفة الحبیب است،*

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیا ت افغانی ـ تالیف دهتی حیات خان باردو

خاطرات رجال برجسته ومعمر عصر

خزانه عامر ه

رساله تاریخ مغول وجغرافیای هزاره جات ـ(احتمالا مختصر المنقول اثر محمد افضل ارزگانی)

رسا له عربیه سید جما الد ین افغا نستا نی

رساله علی قلی میر زای اعتضا د السلطنه

رساله محاربه کابل وقند هار

روز نامه اعلیحضرت شاه‌شجاع الملك ردالمختار

رو ضة الصفای ناصری

سیر المتاخرین

کتاب قانو ن حکومتی (کتابچه حکومتی ـ رساله قانون حکومتی)

محفو ظا ت . وخاطرات امیر حبیب‌الله خان

مخز ن‌ا فغا نی / مر آ ة العقو ل تـا لیـف ا میـر عـبد ا لـر حـمن خـا ن

مکتو بات میان فقیر الله شکار پوری نقشبندی (مکتوب هفتاد وچارم) مرآت الوضیه ـ تالیف کرنیل یوسفانی

منظومه حمید کشمیری

مواهب الادنیه : تالیف شیخ شها ب الد ین احمد .

ناسخ التو ا ر یخ.

---

* اما از ینکه بسیاری از مطا لب آن از نظر سیاست آنروز در با ر مناسب دیده نمیشد از نشر با ز گذاشته شد ومؤلف بتحریر سراج التواریخ با طرح دیگر وتغییر نحوهٔ تحریر مؤظف گردید .

صفحات متعددی که در هردو جلد بروی آنها خط کشیده شده وباطل ساخته شده اند ونیز تبصره ها در حاشیهٔ کتاب ـ علاوه بردلایل عقلی دیگر مؤید این قول توانند بود.

د ر حاشیه صفحه ۳۰۴ جلد دوم نوشته ای را که برنگ سرخ است چنین میخوانیم :

«کاتب در سخن خیلی از خیلی طناب کلام دراز کرده وحکایت حقیقت را بقافیه ها و رعایت عبارت پردازی در مبالغه ضایع نموده، اصلاح وتصحیح آن بجز آنکه سراز نونو شته شود ممکن ندارد.»

وتوضیح مؤلف درذ یل این نوشته جالب تراز آن است:

«جمله معترضه که مشتمل بر اوصاف ظالمان ومتضمن بر مظلو میت ستمد یگا ن ا ست بر سبیل تنبیه نگارش داده شده زیرا که مقام را منا سب دانسته تحریر نمود م ، ا طنا ب مخل نیست . »

در معرفی جلد دوم این کتاب یوهاند حبیبی مقالتی نیز نوشته که د ر شما ره (۵) سا ل (۶) مجله آریانا بچا پ رسیده است ومعرفی هر دو جلد آن بصورت کاملتر مقالت دیگررا ایجاب میکند.

نوشته های لوا یح قبور.

پایان گفتار:

نسخه های چاپ اول سراج التوار یخ که تقریبا ۶۰ سال قبل بطبع رسیده بود امروز کمیاب وبلکه نایاب است وهمه علاقه مندان بتاریخ کشور بدان دسترسی ندارند و امکانات چاپ دوم آن نیز فعلا موجود نیست .بنابرین بمنظور استفاده بهتر از انبوه مطالب آن وروشن ساختن برشهایی از تاریخ افغانستان اگر عجالتا این توجهات در بارهٔ کتاب مزبور صورت بپذیرد خالی ازسودمندی نخواهد بود :

-تنظیم فهرست اعلام آن اعم از اشخاص واماکن وقبایل وکتابها وغیره.

- ترتیب فهرست موضوعات مندرجه کتاب برای سهولت دستیابی بمطالب مورد ضرورت خواننده .

- تصحیح و توضیح وتفسیر بعضی از مطالب عمده آن بامعلومات امروزی.

- چاپ بعضی از موضوعات آن از جمله جریان تعیین سرحدات افغانستان ومعاهدات باکشور های خارجی وپاره ای از جنگها مثلاً جنگهای سال ۱۲۹۷ باانگلیسها.

- جست وجو برای دستیابی جلد چارم واحیاناً جلد پنجم آن.

و بالاخره یاد بود مؤلف بحیث یکی از مؤرخان ونویسندگان بزرگ کشور بمناسبت سال تولد یا سال وفات ویا سال چاپ کتابش .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پو هندوی شمس العابدین شمس

ابتکارو نوآوری درسازمانها

نو یسند گا ن و محققان کو شیده‌اند ،چگو نگی تطبیق نوآوری را درسا ز مان ها به شش نوع مختلف توضیح وتشریح نما یند، آن ها عبار تند از: ۱-نقش اداره، ۲-نقش مستخدمین، ۳- خصوصیت و شخصیت اداره کنندگان و مستخدمین، ۴- امدادمادی و معنوی از خارج سازمان بمنظور وارد نمودن تغییر ، ۵-خصوصیت جامعه، ۶-خصوصیت سازمان .

نقش ادا ره :

ابتکار مانند دیگرانواع سلوك به موقف اجتماعی ارتباط می گیرد . می توان گفت که نوآ و ری وظیفه وشغل یك عده محدود بوده واداره کننده ها بحیث دسته‌ای مشخص راجع به ابتکار مو قف حساس رااشغال می نما یند. آن‌ها در وارد نمودن تغییر به سطح پائین (مستخدمین) وبه سطح بالا (سازمان به مفهوم وسیع آن) حیثیت کلید را دارند، (۱) (برخی) از نو یسند ها آن ها را بحیث گر وه محافظه کار خطاب می نمایند (۲-۳-۴-) ویرخی دیگر آن ها را بحیث قوای آزاد ی بخشی می شمارند که در وارد نمودن تغییر همیشه خود ها را مسؤول میدانند (۵-۶-۷). باساس تحقیقات یك عده محققان نقش نوآوری سو پران تندنت مکاتب امریکا (این عهده بامدیریت های معارف ولایات قابل مقا یسه می با شد) خیلی رو شن بوده و می توان گفت که در مرکز نوآوری معارف امریکا قرار دارد . اما راجع به اهمیت مدیران مکاتب در مورد نوآوری شك و تردید موجود است . چرا که حجم زیاد کار دفتر داری کمتر وقت و انرژی جهت نو آوری به اختیارشان می گذارد . بهرصورت کتب ود یگر آثار در زمینه اداره تربیتی آنها را رهبرو زعیم تربیتی خطاب نموده درصورتیکه فرصت برای ایشان اجازه بدهد وخود خواسته باشند می تو انند در نوآوری سهم فعال بگیر ند (۸-۹-۱۰)

نقش معلمان :

معلمان در رویکارآوردن تغییربمقایسه اداره کننده ها کمتر نقش دارند چراکه موقف مسلکی شان برای این کار غیر کافی بوده وو قت وساحه رهبری شان محدود می باشد. (۸-۱۱) از جانب دیگر این کوتاه نظری خواهد بود که آن هابه نظر غیرفعال، ضعیف و محض عملی نگاه شوند. حتی درجائی که سمت رهبری الهامی درروی کار آوردن تاسیسات جدیدسهم فعال گرفته باشد؛ بازهم رهبر الهامی به کمک اعضای علمی قوی و اداره معنوی وسادی خارج دستگاه متکی بوده است. (۲)

شخصیت: برعلاوه فرصتی که از رهگذر نقش اداره کننده ها ومعلمان به آن ها دست میدهد شخصیت آن هانیز در امر بمیان آوردن تغییر تاثیر فوق العاده دارد،

تعلیم و تربیت و تجربه :

به اساس شواهدی که درد ست هست می توان گفت که نوآوری بدرجه تعلیم وتربیت رسمی اعضاء سازمان را بطه مثبت دارد. (۲-۳-۱۳-۱۴) اداره کننده ها ئیکه به موقف خود اطمینان حاصل کرده از جریان و قایع جاریه و کتب و دیگرآثار مربوط به رشته وشغل- خودرا بی خبر نگاه میدارند با آنکه درجه بلند تعلیم وتربیت رسمی را دارا باشند، رابطه شان بمنظور ابتکار و نوآوری منفی است. (۱۵) از جانب دیگر بین اندازه تجربه معلمان ویکار بردن تکنیک های جدید رابطه فوق العاده مثبت راپور داده شده است. (۱۳) برویت مطالعه دیگر تعداد معلمان متجرب در حوزهٔ دارای مکاتب ابتکاری نسبت به حوزه غیرابتکاری زیادتر است. (۱۶) تجربه در یک نظام وسیستم تحول را انکشاف داده، اطمینان خاطر واستحکام موقف اعضای آن را فراهم می سازد. جائی که تحول نیست یا بمیان آوردن آن امکان پذیر نیست، نارضایتی وعدم استحکام موقف اعضاء درآن حکمفرمائی دارد.

بملحوظ مسوولیت های خانوادگی وموقف وفعالیت های اجتماعی - زنان به کارو شغل خود نسبت به مردان کمتر متکی بوده، به روبکارآوردن تغییرازخود کم تمایل نشان میدهندو در فعالیت های ابتکاری سهم شان جزئی می باشد. البته این اختلاف بین مرد وزن درحالت تغییر بوده چه تاهنوز اکثریت موقف ها وعهده های بلند در امور تعلیم و تربیت ودیگر امور بدست مردان میباشد. شاید وقت وزمان وتعلیم وتربیت معاصر این فرق را زودتر ازمیان بردارد (۱۷) (۱۸-۱۹).

ازمطالعه بیکه توسط شعبات مربوط به رفاه اجتماعی صورت گرفته است، برمی آید که درجه تغییر پروگرام هابا تعداد فعالیت های مسلکی اعضاء درخارج سازمان رابطه مثبت دارد. ۲-۳. امادرحصه معلمان شواهدی در دست نیست که برویت آن بتوان گفت که فعالیت آن ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

بداخل اتحادیه وانجمن معلمان تاچه حد به تغییر پروگرام های مکتب کمک می تواند .

حفظ حیثیت و مقام :

آزادی در هرجا حدود دارد، قانون، مقررات، رسوم و رواج و سنن اجتماعی حدود آن راتعیین می کنند. به انسان کاملا آزاد نسبت انسان بی بندو بار داده می شود جامعه انسانی، انسان بی بندو بار را پذیرفته نمی تواند. زمانی که از ابتکار ونوآوری صحبت می شود لازم است از آزادی علمی نیز صحبت شود. آزادی علمی به آن نوع آزادی نسبت داده می شود که طی آن عالم، راجع به موضوعی آزاد فکر کند، آزادانه قضاوت بتواند وموضوع را ازطریق بکار بردن روش علمی تحلیل و تجزیه نموده، نتیجه و ثمره را کتباً و شفاهاً به سمع علاقمندان برساند . عالم زمانی دست به ابتکار میزند وبه تجربه وتحقیق مواد و مطالب می پردازد که مقام حیثیت خود را در خطر نه بیند و از کار و زحماتش قدر دانی شود ، در غیر آن مراحل ابتکار ونوآوری خیلی بطی پیش خواهد رفت.(۲۰)

امداد خارجی :

برطبق نظریک عده زیاد جامعه شناس ها هرگاه تغییرات اجتماعی ازخارج بالای جامعه تحمیل شود به مقاومت شدید اعضای جامعه مواجه می شود(۲۱) اما گریفت(۴) در زمینه اشاره نموده میگوید که درجه ودوام تغییر مستقیماً متناسب است به شدت محرکه منابع خارجی. دراساس خارجی ها به میتود های ثابت ومعیار های محلی متکی نمی باشند. آن ها محرکه رادریک سازمان برای کسانی آماده می سازند که به تحول آرزومندی دارند وهمچنان وسایلی دراختیارشان می گذارند که توسط آن ها از مقاومت مخالفان بکاهند .باین وسیله یک عده زیاد پروگرام ها بنابرمقتضای خارجی هادر کشور های جهان معرفی شده یااینکه به مساعدت وهمکاری گروه خارجی دوام واستحکام یافته است.(۱۲-۲۲-۲۳)

درین جالازم میدانم به توضیح منبع امداد خارجی بپردازم .آن هاعبارتند ازگروه های جامعه محلی ۲ ـ سازمان معلمان.۳ـ امداد خارجی .

به ملاحظه ماده اول، مکاتب تجربوی یامکاتبی که آرزو می شود در آن ها تغییر وارد شود باید درجاهائی قرار داشته باشند که مردم از حقایق نوو رویداد های معاصر قدر دانی کنند. مردمان عادی جامعه به تعلیم وتربیه ابتکاری طور متردد نگاه میکنند درصورتیکه بحال خود گذاشته شوند تصمیم شان در امر قبول آن منفی است .طوریکه دیده شده است آن ها برای انکشاف امور تعلیم و تربیت فوق العاده کمک می کنند اما ازجانب دیگر تغییر ، تحول وابتکار رامانع می شوند(۹-۱۰)

سازمان (اتحادیه ، انجمن) های معلمان بحیث منبع تغییر وتحول علی الاکثر غیرمؤثر وغیرفعال

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلوه کرده است. بیشتر آن ها مانند سیستم های مکاتب محافظه کار، غیر متحول وجامد بوده در بعضی جاها حتی به آماده ساختن کتب درسی مشخص، پروگرام درسی بکلی اجباری ووضع دسپلین جدی چانه می زنند. (۱ - ۱۰)

بالاخره بملاحظه مثال های زیاد می توان گفت که امداد مالی خارجی در اکثر جاها سبب [illegible] محرک معرفی پروگرام های جدید گردیده است. منظور ما درین جا از امداد مالی خارجی عبارت از پول یا متاعی است مازاد بودجه مشخص تا سیستم مکتب بر حسب نیازمندی برنامه جدید بدون قید وبست از آن استفاده بتواند. متخصص استخدام کند، وسایل درسی تهیه بیند و به تبلیغات بپردازد. (۲۴)

خصوصیت جامعه :

وسعت حوزه مکتب برویت چندین تحقیق به ابتکار ونوآوری رابطه مثبت دارد. تقسیمات جدی اجتماعی، تغییرات سریع اجتماعی، مجادلات بالانقطاع، تبعیضات نژادی، عدم سیستم مرکزیت وتقاضای جدی معلمان خصوصیت شهرهای بزرگ راتشکیل میدهد. البته مردمان شهرهای بزرگ طور فوق العاده طرفدار پیشرفت و دارای ذهنیت، سلوک و کلتور جهانی می باشند. مردمان شهرهای بزرگ عموماً از تغییر وتحول قدردانی وپشتیبانی می کنند. یا اینکه مانع آن قرار نمی گیرند مردمان شهر-های بزرگ اساساً به مکتب رابطه نزدیک قایم نمی کنند، بناء نمیدانند در مکتب چه مسایل جریان دارد. برویت توضیح فوق هرگاه کدام پروگرام جدید در مکاتب شهری به راه افتد به مقاومت جدی مواجه نخواهد شد.

برعکس آن در حوزه های کوچک، مردمان اکثر از یک گروه مشابه بوده باهمدیگر ریشه های خویشاوندی دارند. آن ها طی مراسم مختلف یکدیگر خود را ازنزدیک دیده راجع به جریان وقایع جامعه صحبت می کنند. آن ها دارای ذهنیت، سلوک و کلتور مشابه بوده، چون در مسیر زمان طور پیوسته آن ها رامشق وتمرین نموده اند بناء جزء غریزه شان گردیده است. تماس شان با مردمانی غیر ازخود شان کمتراست، محیط کوچک بادارائی های مادی ومعنوی آن تاحد زیاد جهان بزرگی را برای آن ها جلوه گر می سازد. درین نوع حوزه های کوچک وارد نمودن تغییر کاری است مشکل، وبه مقاومت شدید مردمان آن روبرو می گردد.

باساس شرح فوق شهر، خاصتاً شهرهای بزرگ باوجود مشکلات و مجادلات پیگیر آن مناسب ترین محلی است برای وارد نمودن تغییر ومعرفی پلان ها وپروگرام های ابتکاری. جای تاسف است که در اکثر قسمت های جهان خاصتاً جهان سوم، طورنافهمیده یا بمجلوظات سیاسی یکعده پروگرام ها

را به دهستانها و قراء شروع می‌نمایند و با صرف ، مواد، سامان، متخصص، پول و غیره نتایج مثبت از آن ها گرفته نمی توانند. (۲۵ - ۲۶)

خصوصیت های سازمان

یک عده تحقیقات عدم انحنا پذیری سیستم بیرو کراسی را مسوول ثابت ماندن سازمان های تربیتی میداند (۱۵ - ۲۴) (منظور از بیرو کراسی درین جا عبارت از وضع دفتر داری نظام اداری، تقسیمات قدرت، صلاحیت، مسؤولیت، چگونگی عاید و مصارف و استخدام و عزل افراد بوضع کهن وفرسوده آن می باشد) تاجائی که دیده شده است وارد نمودن تغییر یا رو یکار آوردن پروگرام های جدید و ابتکاری حتماً با سیستم بیرو کراسی موجود بحیث کل یا جزء مداخله می کند. پس هرگاه همنوایان سیستم بیرو کراسی تغییر نخورد، پروگرام ابتکاری بی‌نتیجه می‌ماند. جهت ایضاح مزید از چند خصوصیت سازمان طور مختصر صحبت می شود.

وسعت :

مجادله و عدم اعتماد دائمی خصوصیت سازمان های وسیع را تشکیل داده، این خصوصیت ها منجر به تغییر شده، انحنا پذیری و آزادی آن را تضمین می کند. سازمان های وسیع نسبت به کوچک مطمئن بوده و برای قبول خطری که از ناحیه ابتکارگاهی دست میدهد بوضع بهتر آماده می باشند — سازمان های بزرگ دارای قوای بشری بزرگ و منابع مادی بزرگ نسبت به کوچک بوده و طور پیوسته زمینه تغییر پذیری و انکشاف آن ها را میسر می گرداند.

رسوم و مقررات :

بروبیت چندین مطالعه می توان گفت که طرزالعمل ها، رسوم و مقررات در اکثر حالات جلو پیشرفت ابتکار و تغییر را می‌گیرد. جائی که مقررات زیاد و فوق العاده جدی است ابتکار و نوآوری بمشکل صورت می گیرد. طوریکه قبلا اشاره شد، مبتکران دسته های خیلی کوچکی است در سر تا سر جهان پراگنده. اکثر آن ها بحیث علمای مبتکر به رسوم و مقررات بمشکل تسلیم شده هرگاه در یک محل به موانع جدی مواجه شوند، از آن جابجای دیگر مهاجرت می نمایند. باین علت می توان گفت که مدنیت های بزرگ جهان — چه درگذشته، چه در حال حاضر و شاید در آینده نیز — حاصل زحمات روشنفکران و مبتکران جهان میباشد. (۲- ۳ - ۹)

تخصص :

با ساس مناقشه ای که در زمینه صورت گرفته است، اینطور وانمود می شود که تخصص مسلکی به مستخدمین مجال میدهد — جهت خوش‌ساختن آسان خود درصدد جستجوی معلومات جدید برآیند، به هر اندازه ای که در یک سازمان تخصص زیاد باشد، بهمان اندازه فرق در ارزش‌ها

(c) ketabton.com: The Digital Library

اعتقاد و ملیت

سید جمال الدین افغانی

در شماره های ۳۰ و ۳۱ «مجله اوریان ـ شرق» منتشره پاریس در سال (۱۹۶۴) مقالتی مشرح متکی به بعضی از آثار بزبان فرانسوی تحت عنوان «روشنی تازه برافغانی وعبده» توسط شخصی بنام (Elie Kedo urie) نشر گردیده است که در آن افکار وعقاید واعمال «سید جمال الدین و محمد عبده» با لمقایسه بررسی ونقد گردیده است وبزعم من افتر آتی نیز برسید بعمل آمده است که لازم دیدم از خلال «آراء وافکار» آن سید افغانی در باره نکات مذکور روشنی افگنم.

و در ین آوان که خاطرهٔ هشتاد سین سال وفات آن سید بزرگوار در وطن خودش و در رشد گاه نخستینش یعنی کابل تجلیل میگردد وبا سا س خط مشی فرهنگی دولت جمهوری افغانستان یاد آن راد مرد مجاهد تازه می شود وعرس او را برگزار می نمایند خوا هم کوشید تا جایی که ممکن گردیده است سطوری چند در باره او بنگارم :

* * *

در باره (افغانی) بودن سید جمال الدین شکی وجود ندارد و در همه آثار و کتب و مقالاتی که نشر گردیده است اورا «افغانی الاصل» گفته اند. آن همه آثار که بزبانهای عربی، دری، انگلیسی، فرانسوی والمانی وغیره نشر شده همه در افغانی بودن او متفق القول بوده اند (۱) علاوه بر آثار متعدد دلایل آتی نیز افغانی بودن وی را اثبات می نمایند:

---

۱ — Kedourie، مجله اوریان، شماره ۳۰ سال ۱۹۶۴ صفحات ۳۷ — ۵۷ و شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ صفحات ۸۳-۱۰۴؛ دودیانوس. مجله اوریان شماره ۳۱، ادبیات دری افغانستان، ص ۱۳۷ -۱۳۸، مرتضی مدرسی چهاردهی: سید جمال الدین واندیشه او، چاپ (۱۳۴۷) سازمان خانه چاپ.

۱ـ در همه مکاتیب سید که به اشخاص مختلف در شرق و غرب فرستاده شده، سید، خود را افغانی نبشته است. مثلا در مکتوب مورخه ۱۹ نوامبر ۱۸۹۰ که از استانبول برای سر فلیپ کوری به لندن فرستاده است چنین می نگارد: «. . . اجازه بدهید خود را بشما معرفی کنم و شما را در جریان بگذارم. من افغان (از کابل) هستم ومدتی است بقید انگلستان پابندم. برخی بزرگ از زندگی خود را در شرق سپری کرده ام و بگانه هدفم ریشه کن کردن بد بینی و تعصب بیجا بوده است که اندوهبارترین مرض در کشورم بوده است. آرزو داشته ام تا هموطنان خود را اصلاح کنم وبردباری وتسامح را بین آنان جاگزین سازم. .»(۱)

۲ ـ محمود ابوریه در کتاب خویش زیر عنوان «جمال الدین الافغانی» گوید: «.. چون سید اکثر عربی را به لهجه افغانی تکلم میکرد از آن رو نام پدر خود را «صفتر» میگفت یعنی اصلا (صفدر» است» .. (۲)

۳ـ ابو الحسن جمالی اسد آبادی در کتاب «نامه های تاریخی و سیاسی سید جمال الدین اسد آبادی به نقل قول از ذکاء الملك در» تاریخ بیداری ایران «نبشته است: سید هفت زبان را به خوبی تکلم میکرد: فارسی، ترکی همدانی، ترکی اسلامبول، فرانسوی، روسی عربی، افغانی وعبری هم قدری میدانست . .»(۳)

که بحساب مذکور دری وپښتو زبان ملی ومادری سید بود که از خردی فرا گرفته بود والسنه دیگر کسبی بوده است که بعداً فرا گرفته است.

۴ ـ در رساله سید که در باره «نیچریه» در سال ۱۲۹۸ هجری درد کن نبشت ودر ان ادله وبراهینی در رد دهریون آورد شیوه نبشته سید همان اسلوبی است که میان مورخان ونویسندگان افغانستان رائج وشایع بوده است.

۵ـ سید جمال الدین باآنکه مردی بود که افق نظرش خیلی پهناور بود و بد بختی تمام ممالك وسردم مسلمان همچون خاری در دلش می خلید مگر هیچ گاه خوبیها و مزایای هموطنانش از نگاهش دور نبود. خودش جسماً در مصر وفرانسه و. . . بود مگر دل در گرو ماداشت.

چنانکه در سال ۱۲۸۸ هـ(۱۸۷۱م) وقتیکه به مصر با زگشت دوستان وسریدان خویش را که از اهل شام ودر مصر سرگرم تحصیل علم بودند ترغیب کرد تا مقالاتی در باره «روابط افغانان و انگریزان» بنویسند و شهامت این مردم را در برابر آنان افتابی سازند

---

۱ ـ مجله اوریان شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ ص ۱۰۵ ـ (۲) محمود ابوریه، جمال الدین الافغانی چاپ ۱۹۶۶ قاهره ص ۲۸ ـ(۳) ـ ابو الحسن جمالی؛ نامه های تاریخی وسیاسی جمال الدین، چاپ سال ۱۳۴۹ هـ ش چاپخانه سپهر تهران ص ۲۸۲.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مثلا یکی از آنان چنین نبشته بود: «مردم افغانستان مردمی اندآزادمنش ،دلاور، دارای‌عزت‌نفس که هیچگاه تن نمید هند که‌زیر سایه بیگانه روندو کسی را که به «جوع البقر» و استسقا گرفتا ر باشد هزاران هزار انسان عطش و گرسنگی (*)اورا ز دو ده نتوانند، هرگز نمی‌پسندند. . .) (۱)

۶- مرتضی مدرسی چهار د هی‌در کتاب «آراء ومعتقدات سیدجمال‌الدین‌افغانی» گوید: سیددر عجده سالگی بهندوستان سفر کر د ویك سال و چند ما هی درآنجا اقامت کرد . . . . از آنجا به افغانستان بر گشت (۲)

و د ر ذیل صفحه مذکورتبصره می‌نماید که‌گویا همین نخستین سفر سیدبه‌افغانستان بوده‌است. توضیح باید کرد که همچنان که آقای‌چهارد هی خودش گفته‌است:«..بافغانستان بازگشت» صحیح است .یعنی بوطن خویش .و ما میدانیم که‌دران ایام ساکنان مر کز افغانستان یعنی کابل بیشتر با هندوستان مراوده علمی، تجارتی وغیره داشتند و کابل دران‌ایام نیز کمافی الماضی‌با هند روابط‌تجارتی‌وعلمی داشت. بوافعیت‌نزد یکتراست که‌سیداز کابل به هندوستان‌رفته باشدنه‌از همدان.

۷- دانشمندانی همچون مرحوم بهار وامثالش که‌بیش از افلاطون حقیقت را د وست دارند سیدرا اهل افغانستا ن گفته اند . (۳)

۸ - علامه محمد خان قزوینی درباره سید گوید: «و چنانکه تاریخ افغانی‌ازتألیفات اوسوسوم به «تتمة البیان فی‌تاریخ الافغان» نیز قرینه‌یست قوی بر افغانی بو دن او . . .»(۴)

راستی‌هم کسانیکه آن کتاب را که در ضمن کتاب«حیاة سید جمال‌الدین افغانی» که در سال ۱۳۱۸ ش توسط دانشمند محمد امین خوگیانی ترجمه ودرکابل نشرگردید، مطالعه کرد ه باشندپی‌می‌برند که‌سیدجمال‌الدین از کود کی درافغانستان‌بوده‌است که‌به اطو ار ورسوم‌وزبانها ولهجه های‌مردم کاملا آشنابوده و در باره قبایل افغانستان نیزتاحدی‌معلومات میدهد. و ا ین خود نشان میدهد، که وی «افغانی الاصل» بوده است (۵)

۹ - وقتیکه درسال ۱۸۷۹م خدیو مصر توفیق پاشا، سید رادر اثر تحریکات اجانب از مصر اخراج کرد، روزنامه تایمز لندن در شماره ۸ سپتامبر د ر صفحه «۶» چنین نشت: «شخصی بنام

(*)اینجا اشاره به هندوستان میکند . (۱) محمود ابوریه، جمال‌الدین الافغانی ،ص ۱۰۹.

۲- ص (۱- ۲) چاپ ۱۳۳۷ شرکت اقبال و شرکاء (۳) بهار، ملك الشعراء (۴)مدرسی چهار د هی: آراء و معتقدات‌سیدجمال‌الدین‌صفحه(۲۱-۳۷۹).

۵- حیات سید جمال‌الدین‌افغان،طبع ۱۳۱۸، مطبعه عمومی کابل‌ص ۶۲-۶۳ و مابعدآن،

(c) ketabton.com: The Digital Library

جمد الدین افغان با سوابق نا معلوم . . . »(۱)

روز نامه مذکور ازیکطرف نام وی را بهشیوهٔ غربی خود می‌نویسد که غربیان نامهای شرقی را خوب تلفظ و نبشته نمیتوانند واز طرف دیگر «افغان» بودن اوراذ کر میکند. و گویا تغافلی می‌نماید و بدینوسیله میخواهد ذکر انقلابی اور ا در اذهان مسلمانان مقیم در انگلستان ود یگرمناطق اروپا مغشوش گرداند .

سید ، د رسال ۱۸۹۰ یعنی دوسال پیش ازمرگش موردسوظن سلطان عبدالحمید قرار گرفت و خواست او را از استانبول و خاك ترکیه اخراج نماید وبه‌فارس بفرستد، سیدناچار نزدسفیربرطانیه رفت تابوی اجازه داد ه شو د که خا ك عثمانی را ترك کر د ه و به صفت یك افغان عادی به کابل و طن خود با ز گرد د و د را ینجا بما ند . مگر سر فلیپ کوری که دو سال پیش وقت ماموریت خود درو زارت خارجه را جع به سید جما ل ا لد ین سخن ها شنید ه بود این تقـاضای او را نپذیرفت(۲)

۱۰- شیخ محمد عبده در(رسالة الواردات)می نویسد:(تدریس مسایل دینی بر اساس اسلوب دیرین و ممانعت از فرا گرفتن حقایق "جدیده فکرم را در تنگنای دشوار گذاری افگنده بود که حکیم کامل و شخص واقعی(۳)وامام بزرگ وراستین ما سید جمال الدین افغانی بسر و قت ما رسید که از گـرد آوردن ثمرات دانش دمی نمی آساید وآفتاب حقایق را بر ما طالـع گرد انید و معضله ها ومسایل دشوار و مغلق را برما کشود. (۴)

سخن را در ینباره بهمین جا کوتاه میکنم وبه تر جمه و تو ضیح مقاله منتشر ه در (اوریان) می‌پردازم:

نویسنده مقاله مذکور(در ص۳۸ -۳۹)چنین می نگارد: (دربن تازگیها راجع به تعلیمات و فعالیت های معمول وعنعنوی سید و محمد عبده شکهایی پدید ارگشته است.در یك مقاله مستدل درباره تدین و تزندق در ملت خواهی در ایران پروفیسور Mme NiKI R. Kedie کارونظر خود را بجاهی رسانده که میگوید: سید افغانی میخواست اسلام را برای به کرسی نشاندن اهداف

۱- اوریان،شماره ۳۰سال ۱۹۶۴ص. ۴چاپ پاریس.(۲) هموص. ۴-۱۴ به حواله مکتوب فوری و عاجل ۹۲۳ سر فلیپ کوری که‌از استانبول بتاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۸۵ فرستاده است،تحت۵۹۴/ F.O. ۶۰ (۳) اینجا شیوه کلا م محمد عبده به کلام منصور حلاج شباهت دارد و میگو ید حقی به وجود شخصی جلوه کرده است. زیرا محمد عبده خـودش هم متصوف و فـرزنـد یکی از صو فیان مصر بود . (۴) او ر یا ن شمارهٔ ۳۰ سا ل ۱۹۶۴ ص ۴۴ .

سیاسی خود بکار برد دو عقیده باطن او چنان‌بود که اد یان همه مضراند.Sylvia G. Haim در اثر خود تحت عنوان ملیت خواهی عرب ـ همین نظر را ابراز داشته است. . . »

من باید بجواب آن خانم که عقیده خود را بنام عقیده سید و محمد عبده اظهار نموده است چنین بگویم:

سید جمال الدین به(فلسفه ظاهری و باطنی)پابند نبود چنا نکه سیر زندگی و فعالیت های خستگی ناپذیرش نشان میدهد هیچگاه از اظها رعقاید و افکار خود خوف وهراس نه‌داشت و در برابر بزرگترین قدرتهای آن زمان ـ زار روس ـ شاه ایران و سلطان عثمانی و قدرت استعماری برطانیه بازبان فصیح وصراحت لهجه آراءو افکار خود را ابراز داشت و درتمام‌آوان زندگی همچون آباءخویش به مجادله خویش در راه بیدار ساختن و اتحاد مسلمانان و تحکیم دین مبارك اسلام سعی کرد و «فضل‌الله المجاهدین علی‌القا عدین درجة»را تحقق بخشید و در عمل و کردار خویش باثبات رسانید.اگر او اسلام را وسیله پیشبرد هدف خود قرار داده است‌پس این سوال بمیان‌می‌آید آیا او چه هدف داشت و منظور هاي سیاسی او کدام ها بوده است تا اسلام‌را وسیله‌پیشبرد آنها قرار داده باشد ؟

از نوشته ها، تألیفات و بیانات و کردار او چنان‌بر می‌آید که سید از ضعف مسلمانا ن و جهل و نادانی که در آن ایام بین مسلمین فرمانروا بود خیلی رنج می برد و آستین مردانگی و دامن همت‌بر زده بود تا مردمان‌را به جهل شان ملتفت سازد و آنان را به‌اهداف‌وطرق‌حقیقی‌اسلامیت اگاه وراست‌گرداند.چنانکه از آغازنبشته او درعروة الوثقی‌هم این گفته باثبات میرسد که میگوید «همگی برشته خدا چنگ زنید و پراگنده مشوید. ال عمران «۱۰۳» .

مسلمانان‌در دین خودتعصبی‌ودر ایمان‌شان نیرومی‌ونسبت‌به‌اعتقاد خویش‌ثباتی‌دارند. . . (۱)

ونیز E.Q. درباره‌او چنین‌ابراز نظر می نماید: ...تاریخ زندگانی سید جمال‌الدین نشان‌میدهد که اوواقعاً مردی‌عمل و سرشارازتحرك، جنبش‌وتدبیربود وهمانسان که‌به‌شیوه هاي‌عنعنوی‌سیاست شرقی‌وارد بوداز‌طریق تعلم‌وسطا لعه کتب به‌اسالیب سیاست‌جدید غرب‌آشنا گردیده بود... (۲)

وچنانکه‌استاد ابوریه میگوید ،سیدجمال‌الدین‌مردی‌مسلمان و مجاهدبود ودعوت‌اوبرمردمان عصرش‌آن بود که‌مردم رابه‌توحید خالص‌وبی شایبه‌متوجه گرداندو آرزویش‌آن بود که‌فرما نروایان مسلمان‌بایست پیروخلفاء راشدین باشندوبزرگان‌و پیشوایان دینی‌ازشرك اکبرخودر انگاه‌داشته واز

۱ــ نامه‌های سیدجمال‌الدین،سال ۱۳۴۹ تهران صفحه ۱۲۳ .

۲ـ اوریان، شماره ۳۱سال۱۹۶۴ ص۸۳.

ان جدا بپرهیزند (۱) زیر امطالعه تاریخ وغور برسیروسیر زندگانی بزرگان دین نشان میدهد که آنان ازهرگونه خودپسندی وآرزوی نفسی خودشان را نگاهمیداشتند وآزادی بیان وحریت نفس بحدی بود که مردی مسلمان برای خلیفه وقت میگفت اگرتر ابینیم که ازراه راست کج شده ای بااین شمشیر ترا راست می سازیم.. (۲) پیغمبر ص وخلفاء راشدین حتی یك حبه ویك دانگ هم ازپول بیت المال برای مصالح شخصی ونفسی خودخرج نمیکردند وزندگی وطرز معیشت و خانه، اثاثیه خلیفه ازهمه مسلمانان محقرتروساده تربود (۳) گویاسید جمال الدین نیزهمان منظره را به چشم تصور وتخیل مجدید وآرزو داشت که رهبران ممالك اسلامی همان شیوه رااختیار کنند (۴) واوجز همین هدف مرام هاو مشارب دیگرنداشت. سیدازرکودوعدم تیقظ علماء اسلامی رنج می برد. وهرگاهمکه راجع به ترقیات مغرب زمین وپیشرفت صنعت وحرفت سخن می زدچون آن سخنان بنظر آنان انقلابی می آمد بنابر ان به تحریکات ودسایس می پرداختند تااورادر نظارباب قدرت وعامه مخالف دین نشان دهند. سید می گفت هرگاه علمادر انجام وظیفه ییکه برعهده دارند سستی کنند یادرنهی ازمنکر کوتاهی نمایند مردم عامی دچارتردید وبدگمانی شده هر کس ازدین بیرون رفته وازراه راست منحرف می شود ... (۵)

وی گوید:... افغانان کراراً جزبه نیروی علماء نتوانستند کشور خود رااز دستبرد اجانب و هجوم انگلیس هاحفظ کنند .. (۶)

وازروی این دلایل میدانیم که یگانه هدف و مقصدمهم سید جمال الدین استخلاص گریبان ممالك اسلامی از چنگ استعمار مغربیان بود و متحدساختن مسلمانان.

محمودابوریه درکتاب جمال الدین الافغانی ص ۹۶ زیرعنوان «سید جمال الدین و انقلاب عرابی» گوید: جنبش اصلاحی درهرگوشه زندگی علمی و سیاسی واجتماعی در مصر همه از تأثیرات جمال الدین بود وتعلیمات اودررگهای همه افراد نفوذ کرده بودو ثمرات خود را ببار آورد. مردم را

۱ـ استاد محمودابوریه ،جمال الدین افغانی ص ۸۸ —۸۹.

۲ـ شیخ حسن منصوروودیگران ، کتاب الدین الاسلامی، چاپ سال ۱۹۳۰ ،قاهره ص ۱۰۱، ۱۰۲ - ۱۰۳ و ۱۰۴ ، ۳ـ ۳ـ همان اثر ص ۱۰۶

۴ـ ابوالحسن جمالی، نامه های تاریخی وسیاسی سید جمال الدین، ۱۳۴۹ تهران ص ۱۱-۱۱۲ سیدجمال الدین واندیشه های او ص ۱۴۰—۱۴۹.

۵ـ نامه های تاریخی وسیاسی ...ص ۵۰

۶ـ اوریان شماره ۳۰ ص ۴۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیدارساخت وغیرت ورشك آنان رابرانگیخت تاآزادي کشور خود راواستقلال سردم خود رابرپای دارند وشعله آن درسال ۱۸۸۲ زبانه کشیدوسر دم را بر انگیخت و ان را «الثورة العرابیه» نامیدند. همه مورخان اتفاق نظردارند که آن انقلاب راسیدجمال الدین براه انداخت.

وی به نقل از کارل بروکلمن خاورشناس المانی گوید: (ص ۲. ۱-۳. ۱) اول سیدجمال الدین درمصربا گرمی زیاد پذیرایی شد. وی درانجا فکرآزادی ازرشته با داری اروپائیان را دردماغهای مردمان روشن فکر افکندوفهماند که آنان نباید ازاروپائیان آن مظاهر فرهنگی شان رابگیرند که سبب بردگی خود گردند.

بلونت گوید: دروقت بازگشت سیدد رسال ۱۸۷۱ به مصر، اسمعیل پاشا همه افراد فهمیده راملوث کرد ه و فکر جوان مردی وآزادی را درآنان خفه کرده بود (ص ۹۷ ابو ریه). کیدوری بحواله محمدانمخز و می شاسی می نویسد که: سید جمال الدین د ر ا و ا خر زندگی خویش تو افق سه د ین: اسلا م، موسو یت و عیسو یت را ا د عا می نمود. . (۱). . و این فکرش یعنی اصرار بر با همی بین اد یان ثلا ثه برای ار جاع به تعقل بوده ا ست (۲)

به نو یسنده گرامی با ید گفت که توافق میان ادیا ن ثلا ثه (ار جاع آن به تعقل) نیست بلکه یکی از اصول د ین مبارك اسلام (ایمان به کتب الهی) است و نو یسند ه مذکور (ز بور) رافراموش کرده ا ست. چون سید جمال الد ین مسلمان بود وا ضحا به (کتب الهی) ایمان داشت وآنها را رد نمیکرد واگر از آنها انکار می ورز ید یقیناً خللی در ایمان خو یش می یافت. قبول اد یان خدایی و کتب مقد سه اد یا ن الهی از اصول اسلام ا ست.

چون سید جمال الد ین به علوم معقول و منقول د سترس و احاطه دا شت (۳) و با استعداد سر شار وفصاحت وطلا قتیکه در ز بان داشت مخا طب خو یش رابه آسانی ز یرتأ ثیر می آورد و بنا بران بد بینان مانند شیخ الا سلام و امثالش ازنفوذ او می تر سید ند و می هرا سیدند که مبادا بـاو جود او مـقام خو یش را ازد ست د هند. بنابران علیه اوآوازه ها می افگند ند و او را بـه

۱- ا و ر یان، شماره ۳۰ - ص ۸ ۴ (۲) همان اثر ص ۹ ۴ (۳) محمود ابور یه، جمال الدین الا فغانی چاپ ۱۹۶۶ قاهره ص ۲۸. ، - اور یان شماره ۳۰ ص ۹ ۴ و جمال الدین الافغانی ص ۲۸ و فضل حق شیدا، سیدجمال الدین افغا نی، یو نیور یسیتی بک ایجنسی پیشور شهر ص ص ۲۰ - ۲۱ وغیره.

(الحادو زندقه) متهم میکردند » (۱)

کیدوری خودش در وقت منا قشه برا فکارو عقاید سیدجما الد ین میگو ید : کسانیکه‌عقیده راسخ دارند علوم معقول ومنقول را ، طالعه می نما یند تا نقا ط ونکا ت تشا به وتوافق بین قد یم وجد ید را بیا بند » (۲)

وهمو گو ید: «هنگا میکه افغانی از مصرا خراج گرد ید وبه حیدرآ باد رفت یکی ازمسلمانان هند پس از استماع بیانات او در باره‌اش گفت: « من ا ز سخنا ن و بیانات سید چنان نتیجه گرفتم که وی بسان دانشمندان آزاد فرانسه (*) فکری بیرون از قید و حصردارد» (۲) مثلا بعضی از کسان بسان ابوالهدی السیدي دراثری بنام (المزا میر) حتی بر طر ز لباس‌پو شیدن او به‌شیوه فیلسو فان هم خر د ه میگیرند (۳)

اطرافیان و همنشینا ن سید جمال الدین اوراا ز قایدان مذهبی وبد بین‌می دانستند و ا کثر آن کسان‌از مردمان متورود انشمندانقلابی مذهبی‌و ناراضی‌ازو وضع زمان خود بودند، مثلا عبدالله‌ندیم مصر ی‌وادیب اسحاق‌شامی (۱۸۵۶-۱۸۸۵) وجیمزسنوع یکی ازیهودان‌اورا فرانسوی‌تدریس‌میکرد واین‌شخص یکی ازاعضاء وحدت‌مذهبی بود. و ملکم‌خان ارمنی‌سفیر ایران‌در لندن نیز ازهواخوا هان اوبود . (۴)

کیدوری‌در شماره ۳۱ سال۱۹۶۴ مجله(شرق) درباره‌سراو دات سید جمال‌الدین‌با (Blunt) که‌سیدسه‌ماه درمنزل‌او درلندن‌بودهٔ است‌و Katkov که‌سیددرمسکو بااودید ار نمو ده وبادلیپ سنگه (۵) پسررنجیت‌سینگه (فرماندارپنجاب) حرف‌زده‌است وخصوصاًبا دلیپ سینگه که درسال ۱۸۴۳ به فرمانداری پنجاب‌گزیده‌شد، درباره آزادی‌هند درمسکوبه نشرمطالبی پرداختند که‌نشریه های‌مذکوردرپا ریس‌پخش گردید . (۶)

۱- اور یان شماره ۳۰ - سال ۱۹۶۴ ص ۵۰ - ۲- همان اثر - ۳ - همان اثر به حوا له احمد شکری وعلی لطفی: سها م التد سیر فی صدور ا صحاب المزا میر، قاهره ص ۲.

(*) Libre_Penseur: دوفرانسه کسا نی بودند که بهیچ یك ا ز اد یان و کتب الهیه عقیده ندا شتند . Larousse)

۴- همان‌اثرصفحه (۵۱).(۵)این شخص‌اولین فرزند رنجیت سینگه بود(ص ۲۰۲)

ج‌دوم سراج‌التواریخ چاپ ۱۳۳۱ ه‍ ق کابل .

۶- اوریان شماره ۳۱ سال ۱۹۶۴ص ۹۶ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چون‌من‌در ینجامجال زیادبرای گفتگودر باره‌همه‌سیر زندگی ومناقشه افکار وآراء سید ندارم ازان‌روبهمینقدر مختصرسخن خودرااقتصارمیکنم. آنچه‌بد بینان‌درباره‌اش گفته‌اند یاخود فهم کلام اوراانداشته اندوافکارشان‌ازحدود دساتیربسیارساده‌فرانرفته بودیاانکه به نحوی از انحاء به‌مراجع استبداد واستعمار وابسته‌بوده‌اند ودرباره‌او اواجیفی را پخش کرده‌اند. قابل یاددهانی‌میدانم که‌سید جمال‌الدین درکتاب (نیچریه) بصفت‌یك مسلمان بانیرو وهمت بلندپایه،مسلمانان‌را ازدسایس ونیرنگهای‌بیگانگان بر حذرداشته ودلایل بسیاراستوار به‌تأییدو پیشتیبانی عقیده‌اسلامیت خویش آورده‌ومسلمین‌رابفراگرفتن آن‌گونه‌دانش هایی‌ترغیب میکند که سبب پیشرفت شان‌گردد نه‌آن که ایشان‌رااز نگاه‌فرهنگ واقتصاد اسیردیگران سازد .

دران‌رساله‌خود،سید همه‌جریانهای‌فکری،فلسفی ،تاریخی وسیاسی‌و غیره‌را چنان به‌اختصار بصورت‌جامع ومانع‌آورده است که گویی‌این رساله‌خلاصه وفشرده یك کتاب بسیار مفصل ومشرح باشد. عبارتش‌متین ومعنایش دلنشین واستدلالش رنگین‌و عبارتش نمکین‌است .

وچنان‌مطالب‌راتحلیل‌وتجزیه کرده است که‌گویا براعمال‌وافکار غوص نموده وبر واقعیت‌ها خوض کرده وازمیان بحر ژرف تحقیق مروارید های راستین حقیقت بدرآورده است . هر کسیکه آن‌را با عمق نگاه بنگردومطالعه نماید همه افتراهایی را که بیگانگان در باره سید نموده اند درمی یابد ومیداند که آن‌مجاهدبزرگ جزبه خدای‌یکتاوبی همتا به هیچ بشر و مخلوقی تعبد نمیکردوجزحق چیزی نمی خواست .(۱)

در باره فواید جریده ومطبوعات نیز صفحاتی چند را اختصاص‌داده وا زان جمله گوید :

«بشرط آنکه صاحب جریده بنده‌حق‌بوده باشدنه‌عبددینا رودرهم) (۲)

بسیاری‌از دانشمندان به‌السنه مختلفه‌درباره سید کتابهایی نبشته اند و من نبذی ازحقایق را فرانمودم .

والسلام

شاه‌علی‌اکبر

۱- مرتضی مدرسی چهاردهی، اراء و معتقدات‌سیدجمال الدین افغانی ص‌ص ۳۲-۳۸ ۶۵-۶۱-۷۰-۷۶-۸۱ .

۲- همان اثرص ۹۳ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوهاند غلام صفدر

ما بعد الطبیعه از نظر

فارابی و ارسطو

خواننده محترم هدف ازآنچه اکنون بخدمت شما عرض می‌شود مقایسهٔ نظرفارابی«معلم ثانی» بانظر ارسطو «معلم اول» در زمینه «مابعدالطبیعه» است. بدان منظور که ایا فارابی قدم به قدم از ارسطو تقلید کرده‌و یا از اندیشهٔ خویش چیزی‌برنظر معلم‌اول افزوده که حاکی‌ازنوآوری وطرز دید خود اواست ودرین مقالت سعی گردیده است تا واقعیت طوریکه‌بوده است‌انعکاس داده شود نه‌اینکه کلام انشائی گفته اید. بنا برین بهر جائیکه بحث افاقی مارا کشانیده رفته ایم. وبرای رسیدن‌باین منظور قبل‌از همه بایددید که‌ارسطوازمابعد الطبیعه‌چه‌منظور نظرداشته وچه محرك عقلانی اورابااین‌ساحه کشانیده ووظیفه مابعدالطبیعه دز بظام فلسفی وی‌از چه قرار بوده است‌زیرا کلیه مردمانیکه تمدن شان ازمنابع‌نصرانی ویاماخذ اسلامی‌اقتباس شده ارسطورا بنیاد گذار این‌رشته ازمعرفت انسانی‌شمرده اند. علاوه برآن خودفارابی که‌ازفلاسفه بنام فاسفه‌مشائی درجهان‌اسلام است ـمتاخر از ارسطو بوده و حتی علم‌الهی رابر اساس کتاب ما بعد الطبیعه وی‌شرح و بسط داده‌است .(۱)

نظر ارسطو درباره ما بعد الطبیعه :

مسلم است که‌ارسطو خودلفظ متافزیك راکه‌در زبان عربی به‌مابعدالطبیعه ترجمه‌شده است بکارنبرده ـبلکه یکی ازگرداورندگان آثاراو بنام اندرونیقوس رود سی درنیمهٔقرن اول پیش از میلاد لفظ متافزیك راعنوان برخی ازآثار وی قراردادتا صرف ترتیب‌یکعده از رساله های ارسطو

---

(۱) احصاءالعلوم، ترجمه حسین خدیوجم، ص ۱۰۳، انتشارات بنیادفرهنگ ۱۳۴۸

رادر مجموعه آثاروی نشان دهد وبهمین جهت است که در زبان انگلیسی این علم را به عنوان (Metaphysics) بصیغهٔ جمع یاد می کنند .(۱)

بنابر ین می توان گفت که لفظ متافز یك یعنی مابعدالطبیعه در آثار ارسطو بر چیزی دلالت نمی کند ولی باآنهم همین نامگذاری که صرف یك مبنای اتفاقی داشت عنوان یك علم خاص گشته و آنچه که بر شالودهٔ تصادف استوار بود، از دیدگاه منطق نیز درست آمد . (۲)

منظور اند رونیقوس ازین نامگذاری هر چه بوده باشد ـ ولی خود ارسطو آنچه را که بعد از وی بعنوان مابعدالطبیعه موسوم گشت به سه نام یاد کرده ـ گاهی آنرا علم اول خوانده است و منظور وی از اولیت قدامت ویا اسبقیت منطقی است ـ بدین معنی که ما بعد الطبیعه از موضوعاتی بحث میکند که نسبت به موضوعات مورد بحث سایر علوم منطقا اول واسبق بوده و بوسیلهٔ آنها از پیش فرض می شوند ـ اگرچه در ترتیب آموختن و بررسی بعد از آنها می آیند. وگاهی هم آنرا بعنوان حکمت یاد کرده تا این نکته را روشن نماید که مابعد الطبیعه هدف علوم دیگر است ـ یعنی سایر علوم باضافهٔ هدف اولی خویش که عبارت از تحقیق در بارهٔ موضوعات خاص خود شان است هدفی دیگر نیز دارند که عبارت است از کشف کردن فرضهای قبلی منطقی و زمانی آنرا به سمت الهیات موسوم ساخته تا این نکته را نشان دهد که علم مابعد الطبیعه ماهیت خداوند را شرح وبسط می دهد.

ارسطو را عقیده برین بود که موضوع علم از چیزی مجرد و یا کلی تشکیل میشود(۳) وتجرد و کلیت دارای مراتب است ـ بطور مثال اگر با حرف(ا) بیك کلی جنس و با حروف(ب وج) بدو شکل فرعی که بحیث انواع در تحت همان جنس قرار دارند اشاره کنیم(ا) مجرد تر و کلی تر از هریك از ب و ج خواهد بود و(ا) در آنصورت اساس منطقی ب و ج بوده واگر ماهیت آنرا درك کنیم می توانیم درك کنیم که کلی جنس اشکال فرعی را بوجود آورده است ـ فرض کنید که(ا) عبارت است ازعدد هر یك از ب وج بالترتیب زوج و فرد بحیث انواع بوده ، اگر ما هیت عدد را بدانیم می توانیم بدانیم که لازمهٔ ماهیت آن این است که اعداد زوج و فرد وجود داشته باشند واین

---

(۱) P.I. An Essay on metaphysics by. R.G. Collingwood
1977 Clarendon Press.

(۲) ۱۹۶۶ اسس الفلسفه ،تالیف دکتور توفیق الطویل ص ۱۶۷ مطبعه لجنة التالیف والترجمة والنشر ۱۹۵۸ .

(۳) P.P. 6-10 An Essay on Metaphysics By R.G. Colling wood

گفته که عدد یا فرد و یا زوج است نحوهٔ دیگر بیان کردن این قول است که عدد اساسی منطقی فردیت و زوجیت است.

ب و ج بالترتیب موضوعات دو علم را تشکیل می دهند واین دو علم مبادی مشترکی دارند که هریك، آنها را از پیش فرض کرده و مورد بررسی قرار نمی دهند. و همین مبادی موضوع یك علم دیگر را تشکیل میدهد که از کلی(ا) بحث می کند و برای توضیح این نکته می توان کمیت را بحیث مثال آورد وگفت بالفرض(ا) عبارت باشد از کمیت. دونوع کمیت یکی کمیت متصل قابل پیمایش ودیگری کمیت منفصل قابل شمارش وجود دارد. اولی مورد بحث علم هندسه و دومی مورد بحث علم حساب قرار می گیرد ـ اما کمیت بصورت مطلق موضوع یك علم دیگر را که بعنوان ریاضیات عمومی یاد می شود تشکیل میدهد که در علم هندسه و حساب هردو مورد قبول بوده و در هردو تجلی می کند.(۱)

آموزنده پس ازآنکه هندسه و حساب را آموخت بفراگرفتن علم عام کمیت آغاز می کند یعنی از نظر آموزنده بعد ازین دوعلم واز لحاظ منطق قبل ازآنهااست وموضوع آن اساس منطقی برای موضوعات این علم بوده و قضایائیکه مورد بحث آن قرار می گیرند بوسیلهٔ این علوم ازپیش فرض می شوند و بدین نمط در برابر نمونه های (ا) و (ب) و(ج) در بین کلیات نمونه هایی از ا-ب-و ج در بین علوم می یابیم که به مطالعهٔ این کلیات می پردازند و علم اعلی همواره برعلوم ادنای ب و ج دارای قدامت منطقی بوده ولیکن درترتیب تحقیق وبررسی بعد ازآنها می آید ودرقبال نظام کلیات نظامی ازعلوم یافت می شوند. واین گفته دربارهٔ کلیه علومیکه درداخل نظام واقع اند صدق پیدا می کند نه در خصوص علومی که در کنارهٔ نظام احراز موقع می نمایند وعملیهٔ تجرید و انتزاع در راس و قاعده نظام متوقف میگردد. چه درقاعدهٔ نظام کلیاتی وجوددارند که نوع الانواع (Infimea species) بوده انواع فرعی دیگری رابوجود نمی آورند ودر رأس نظام کلیاتی هستند که جنس الاجناس (Genera Summa) اند ـ یعنی کلیاتیکه انواع جنس عالی ترنیستند یا بعبارت دیگر تنها یك جنس الاجناس وجود دارد که عبارت است ازوجود. ومقولات (۲) ده گانه که درمنطق شناخته شده اند صوری می باشند که وجود بدانها تشخص و تعین پیدا می کند وبدین نحوصرف یك شکل هرمی از کلیات و هکذایك نظام هرمی ازعلوم که به بررسی آنها می پردازند، وجود دارد و در راس

---

(۱) عین ماء خذ ص ۹

(۲) An Essay an Metaphysics, By Collingwood P. 9.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظام عرضی علوم یك علم که عبارت از علم وجود مجرد ویاعلم وجود محض است قرار دارد . ودرنزد انسان عادی نام آنچه که اساس منطقی سایر اشیاء است خداست وعنوان واضح و کافی برای علمیکه از نظر رابطهٔ آن باعلوم دیگر علم اول ویا حکمت نامیده شده- الهیات (Theology) است. عنوانیکه بعامی فهماند که در بارهٔ چه موضوعی بحث می کند .

از آنچه که گذشت بوضاحت بر می آید که ما بعدالطبیعه ازنظر ارسطو علم وجود محض ویا علم موجودات صرف ازان جهت که هستند ویاعلم فرضهای قبلی بوده است و این نکته که آیاعلم وجود محض ممکن است ویانه از غرض ما ازین بحث بدور است- ولی آنچه مسلم است این است که خود ارسطو قایل بوجود چنین علمی بوده اگر چه ازمشکلات وفرق آن از علوم دیگر اگهی داشته است .

در مابعدالطبیعه ارسطو چون هر یك فکرت اساسی واس اساس نظریهٔ وی در بارهٔ وجود بوده است گر چه خیلی مشکل است که نظر اورا درخصوص جوهر به تفصیل بیان کرد ، چه ارسطو جوهررا از نگاههای مختلف مورد بحث وبررسی قرار داده ولی باآنهم ممکن است خطوط عمومی نظرش را در این مورد تشخیص داد. (۱)

در اثر خود بعنوان مقولات از دیدگاه منطق وزبان در باره جوهر سخن گفته است وانرا چنین تعریف می کند: جوهرچیزی است که نه قابلیت حمل برموضوعی ونه وجود درموضوعی دارد -بنابراین ارسطو درجهان بینی خویش جهان را متشکل ازموضوعات منطقی می دید که می توان دربارهٔ آنها چیزی گفت و هم چنان معتقد بوجود روابط و کوایفی بود که بصورت ایجاب ویاسلب باین موضوعات نسبت داده می شوند ومقولات نه گانه (۲) عبارتنداز نه محمول که صادقاویا کاذبا برین موضوعات حمل می گردند .

اما دربخش های دیگر نوشته های خود راجع به طبیعت وما بعدالطبیعه بحث قابل فهمی دارد که می توان حسب آتی آنرا خلاصه کرد :

اشیای جزئی مانند اسپ، درخت، سنگ وغیره از دونقطهٔ مختلف نظرمورد توجه فلاسفه قرار می گیرند: یکی اینکه هم چون مشخص دایمی وثابت جهان که دارای ماهیت ثابت است درنظر گرفته می شود وازنظر ارسطو ماهیت محور اساسی خصایصی تصور شده که می توان سه چیز دربارهٔ آن گفت:

---

(۱) A Critical History of western philosophy, pp. 49-54
Edit. By D.J. O' Conner New York Fress Press.

(۲) همان اثر

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ ـ ماهیت برای یك شیء از نوعی خاص جوهری است بدین معنی که اگر ماهیت مورد نظر را نداشته باشد بهمان نوع تعلق نمی گیرد .

۲ ـ ماهیت بوسیلهٔ حدس عقلانی (Nous) درك می‌شود .

۳ ـ ماهیت در زبان بحیث تعریف بیان می شود .

دیگرانکه این اشیای جزئی بحیث محل تغیر منظور نظر قرار گیرندوبعدها این سوال را برسید که چه بوقوع می‌پیوندد، هنگامیکه چیزی تغیرمی کند، درجهان بینی ارسطو اشیاء دارای خصایص معین بوده و بادقت تمام طبعاً درانواعی دسته بندی شده اند واعتقادجازم وی باین امر نظرش را درمورد تعریف متاثر ساخت چه تعریف از نظر ارسطو برماهیت که بوسیلهٔ حدس عقلانی درك می‌شودوباز بان بیان می گردد استوار بود ـ بنابرین تعریف کردن یك شیء عبارت از گفتن چیزی مهم دربارهٔ همان شی بوده است واینگونه تعریف وقتی امکان پذیر میگردد که شی دارای خصایص معینی باشد که بدو دسته ذاتی وعرضی تقسیم شوند .

سوالیکه درذهن ارسطو وجود داشت ومیخواست برای آن پاسخی پیدا کند این بود که چراجهان واشیاء موجود دران هستند، آنچه که هستند نه اینکه این شی جزئی ویا آن شی جزئی چگونه بحالت موجود خویش در آمده است وارسطو برای پاسخ دادن باین سوال به سخن گفتن از هیولی و صورت بالقوه وبالفعل وعلیت کشانیده شد، از نظر وی در هر چیز خواه طبیعی وخواه صناعتی اگرمورد ملاحظه قرار گیرد می توان دو چیز را از هم تمیز داد :

یکی ماده ایکه شی از ان ساخته شده

و دیگری تنظیم ویا شکلیکه طبیعت ویا هنر بدان داده است و این تقابل بین هیولی (Hylé) وصورت (Morphè یا Eidos) صرف تقابلی نیست که بوسیلهٔ ادراك فطری قابل درك است بلکه به سه صورت قابلیت تعمیم وتوسعه را دارد :

۱ ـ صورت وهیولی دو مفهوم متلازم بوده که نه تنها در اشیاء صناعتی قابل تمیز اند بلکه در اشیاء طبیعی هم قابل تمیز می باشند وتناسب اجزاء ترکیب کننده شی جز وصورت است ـ عناصر اربعه که عبارتند از آب، خاك، آتش وهوا نیز ازهیولی وصورت تشکل یافته اند، بدانسان که کوایف متضاد مثلا حرارت وبرودت دودو بهم آمیخته عناصر راتشکیل داده اند مثلا صورت آتش حرارت و یبوست وصورت خاك برودت ویبوست است وماده این عناصر را بعنوان مادهٔ اولی (Prime matter) یادمی کند وفرق آن از ماده بسویه عالی تر دراین است که هیچگاه بدون صورت پیدا نمی شود وبکلی فاقد مشخصات وساختمان است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲ - قسمت قابل شناخت دراشیاء همانا صورت است نه هیولی وهمین جنبه شی است که تعریف، توصیف وتصنیف شده وممکن است بدیگران انتقال داده شود وهیولی بقایای بی ساختمان ونا معلوم اشیاء است که عقل بدرك انها دسترس ندارد.

۳ - ماده منبع تعدد و کثرت، فردیت در اشیاء است اگر صورت دو ویا زیاده از اشیاء متعلق بیك نوع یکی باشد همان اشیاء تنها ذریعه مادهٔ خود از هم متمایز می گردند.

صورت وماده مولود این است که اشیا ثابت وتغیرناپذیر منظور نظر قرار گیرند ولیکن اشیاء در عالم طبیعت دستخوش تغیر می شوند، ازکون به فساد می گرایند. برخی از خصایص را ازدست می دهد وبرخی دیگر ازصفات رابخود می گیرند وارسطو باد رنظر گرفتن وضع مفهوم صورت را انکشاف میدهد تا پدیده تغیر را تفسیر کند یعنی تغیر زاده آن است که صورتی جای خود را بصورت دیگری عوض نمی نماید وهیولی رابه حیث یك طبقه تحتانی (Substratum) که تغیر بر ان وارد می شود تصور می کند و برای اینکه همین طبقه تحتانی محلی برای تغیرا ز خاصیتی بخاصیت دیگر شده بتواند بایدا مکانات تغیر یابعبارت دیگر قوه (Potentiality) وجود داشته باشد. ازین گفته بخوبی روشن است که طبیعت ازنظر ارسطو می بایست در حدود معین وبا نظم خاصی کار کند و تنها تغیراتی رخ می دهد که امکان و قوه برای آن وجود داشته باشد مثلا رنگ سیب سرخ ویا زرد می شود نه آبی .وجانشین شدن صورتی درعملیه تغیر بجای صورت دیگر در فلسفه ارسطو به مفهوم فعل (Actuality) تعبیرشده است وبدین ترتیب مفهوم هیولی وصورت که هم چون عوامل تغیر در نظر گرفته شده بودند به قوه وفعل تبدیل می شوند.

رو یهمرفته ارسطو میان چهار عامل که هر یك ضروری وبرای تفسیر یك شی درحالت معینی مجموعاً کافی انگاشته شوند فرق می گذارد:

اول - علت مادی که محل تغییر است.

دوهم — علت صوری که عبارت است از قانون و یا تعریف شی و یا مبادیی که شی بروفق آنها ساخته می شود.

سوم - علت فاعلی که منشأ حرکت و تغییر است.

چهارم- علت غایی که منظور از شی رانشان می دهد بطورمثال درساختمان یك خانه خشت وسمنت و شیشه علت مادی ومعمار علت فاعلی بوده وعلت صوری درطرح ونقشهٔ مهندس تجلی می کند وعلت غایی راحت و سکونتی است که از ساختن خانه منظور نظر می باشد. گذشته ازین ارسطودر جهان بینی خود از آله حد یثی سخن بمیان می آورد تا از یکطرف منبعی برای حرکت وتغییر

در جهان تهیه ببیند و ازطرف دیگر با تدارك نمونه ای ازصورت محض که باماده هیچگونه ارتباطی ندارد نظری تطوری کاذب خود رادر بارهٔجهان بحیث یك دستگاه منظم به اتمام رساند (۱) والهیات ارسطو درجواب این دو سوال خلاصه می شود.

یکی اینکه ماچراوجود اله رامسلم انگاریم

دیگر آنکه ما درباره اله چه می دانیم

برای جواب دادن به سوال اول —برهانی اقامه کرده که بر وجود حرکت وتغیرا ستوار است واو بدین نحو برهان خود راترتیب کرده است: اول یك حرکت ابدی دوری وجوددارد -یعنی حرکت فلك ثوابت -دوم هرچیز که بحرکت درآمده است بوسیلهٔ چیز دیگری بحرکت درآمده است-سوم- بنا برین باید یك سلسله لانهایت علل وجود دارد ویا یك علت حرکت که خود متحرك نیست. چهارم چون یك سلسله لانهایت علل ومعلولات ناممکن است، لذا علت غیرمتحرك حرکت هست واین اله است.

جواب ارسطودربرابر سوال دوم این بوده که اله چون محرك غیرمتحرك است باید تغیرناپذیر باشدومانندجواهر دیگرازقوه وفعل ترکیب نیافته است-بنابرین می بایست صورت محض وفعل محض باشد او فلك محیط و یا فلك ثوابت راحرکت می دهد واین حرکت با عملیات عادی میکانیکی به افلاك داخلی انتقال داده میشود ولی اله فلك محیط رابصورت میکانیکی بحرکت در نمی آورد واقعاً اله نمی تواند چنین عملی را انجام دهدزیرا اوغیرمادی بوده درمکانی قرار ندارد و صرف جذب وکشش دراوهست وچون معشوق ومطلوب است آنرا از طریق غیر مادی حرکت می دهد وچون یك موجود غیر مادی است فعالیت وی صرف یك فعالیت فکری Thinking on Thinking بوده وذات خودش، موضوع علم وتفکرش راتشکیل می دهد و علم اوبهر چیز یکه پائین تر از ین مرتبت باشد از الوهیت وی میکاهد-چه ارسطو فکرمیکرده که هرموضوع اندیشه اگر تغییر درخود متفکر است بنابرین اوباین نتیجه رسید که عاقل ومعقول درمورد اله یکی است.

نظرفارابی در بارهٔ مابعد الطبیعه:

فارابی مابعدالطبیعه را زیرعنوان علم الهی (۲) دارای سه بخش تصورمیکرده است. دربخشی ازان ازموجودات واز چیزهائیکه برموجودات- تنها ازان جهت که موجود هستند عارض می شوند

---

(۱) P.P. 54-55 A Critical History of western philosophy.

edit. By D.J. O, Conner.

(۲) احصاءالعلوم اثر الفارابی ص ۱۰۳، ترجمهٔ حسین خدیوجم، ۱۳۴۸، انتشارات بنیاد فرهنگ.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بحث بعمل می‌آیدواین گفته درواقع نحوهٔ دیگر بیان‌این نکته است که‌درعلم مابعدالطبیعه ازوجود مطلق و یا وجود محض (pure being یا As soch Being) بحث بعمل‌می آید . د ر بخش دیگری ا ز ا ن مبا دی‌بر ا هین در علوم نظری جزئی مورد بررسی قرارمی‌گیرند. این‌علوم مضاف به موضوعات خاص خود که ازعوارض‌آنها بحث می نماید - اصول‌ومبادی‌را از پیش فرض‌میکنند و این مبادی موضوع یکعلم دیگری‌را که عبارت‌است از مابعدالطبیعه‌تشکیل می‌دهندونظرفارابی در بارهٔ این بخش علم الهی عین این گفته است که‌مابعدالطبیعه علم اول ویاعلم مبادی‌اولی‌اشیا (First principles of Things) است (۱) د ر بخش سوم علم الهی از موجود اتیکه جسمیت ندارد ودر اجسام نیستند گفتگو می‌شوند. درهمین بخش است که ازخداوصفات‌اوتعالی سخن بمیان می‌آیدو هم چنان ازین موضوع که موجودات چگونه ازوی‌بوجود آمده، «سپس درسراتب موجودات به بحث می‌پردازد وبیان می کند که‌مراتب چگونه برای آنهاپدیدآمده وهر کدام از آنهاباداشتن چه خصوصیتی شایستگی پیدا می کندتا د رمرتبه ایکه‌قرارگرفته باقی‌بماندوبیان‌می کند که‌ارتباط و انتظام‌برخی از آنها باهرخی‌د یگر چگونه است‌واین ارتباط وانتظام باچه چیزهایی‌برقرارمی‌شوند.» (۲) واز ین گفته بوضاحت برمی‌آید که سوالیکه‌در ذ هن‌فارابی‌و جو د داشت و میخو است پاسخی برای آن تهیه بکند ا ین بو ده که اشیاء چگونه ایجاد شده‌اند وارتبا ط آنها بایکدیگر از چه قرار بوده است. هم چنان د ربراهین مابعدالطبیعی از یك نوع یقین جستجو میکرده ومعتقد بوده کـه برهان‌مابعدالطبیعی‌طوری علم الیقین‌را ایجاد می کند که ممکن نیست انسا ن د ر آنها دچا ر شك وتر دیدشو د .

با این طرز تلقی در بارهٔ علم الهی ویا فلسفهٔ اولی (۳)وجود ازنظر فارابی بدوبخش‌عمده‌تقسیم میشده: یکی آنکه ذاتش بتصور در آورده شود، وجودش ضروری‌نیست وبعنوان ممکن الوجود یا د می گردد و اگر معدوم فرض شود ازان محال عقلانی لازم نمی‌گرددو د روجود خویش مستغنی از علت‌نیست ولازمهٔ این سخن آن‌است که بذات خویش‌د ر ازل ممکن‌بوده و بوسیلهٔ غیر خود واجب الوجود میگرد د. (۴)

The Concise Encyclopaedia of western philcsophy, and philosophers édit. By J.O. Urmson 1967, Hutchinson, P.259.

(۲) احصاء العلوم؛اثر الفارابی ص ۱۰۳ ترجمهٔ‌حسین‌خد یوجم، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ۱۳۴۸

(۳) - مقاصد الفلاسفه‌للامام‌غزالی ص۱۳۶ ،تحقیق سلیمان د ینا طبع دارالمعارف، ۱۹۶۰.

(۴) عیون المسائل‌اثر الفارابی مسالهٔ سوم، المطبعه السلفیه، ۱۹۱۰ .

این موجود ممکن از لحاظ تصور ذهنی دارای دو حالت است ـ یکی حالت بقاءد ر حیز امکا ن و قبل از انتقال به حالت وجوب،دیگری حالت و جوب یعنی وقوع با لفعل.و فا رابی هنگا میکه از دوگانگی حالت ممکن الوجود سخن می گویدد رواقع دوگانگی عام و خاص ویا کلی وجزئی و یامفهوم و مشخص و یا بعبارت دیگر دوگانگی ماهیت وهویت منظور نظرش بوده است و می توان مشخصات موجود ممکن را در حالت امکان محض از نظر فارابی چنین تلخیص کرد. (۱)

امکان محض یك امر عام است ـ زیرا شایستگی آنرا دارد که بهر صورت تشکل یابد.

امکان محض تنها در ذهن وجود داشته و صرف از راه تأ مل و تفکر بد ان راه برده میشود و هنگامی باحواس ادراك میگردد که تشکل یابد.

امکان محض جوهر قایم بـذات است ـ اما صرف در تصور ذهنی چه پیو ند آن بحالت دوم که عبارت است از حالت وجوب نه ازین رهگذر است که یکی بر دیگری استوار می باشد ـ بلکه از این جهة است که ذهن از تصور یکی به تصور دیگری انتقال می کند .

امکان محض وقتیکه بالفعل واقع می شود خاص ویا جزئی ویا مشخص گشته بعنو ان هویت یاد می شود چه وقوع بالفعل معنی تعین را دارد و تعین دائره عموم وشمول را تنگ می سازد و در همین حالت است که امکان محض از وجود خارجی بهره‌مند شده بعد از آنکه صرف از و جـود ذهنی ـ بهره ای داشت و در همین حالت است که با حواس ادراك می شود، پس از آ نکه تنها از طریق عقل درك می شد ـ اما در هردو حالت لفظ جوهر بران اطلاق می شود و لی با این تفاوت که در حالت تعین و تشخص جوهر امکان محض در ضمن جوهر یت وجوب که عبارت از هـویت است پیدا می شود و معنی این سخن آن است که دوگانگی ایکه تنها در ذ هـن وجود داشت در خارج از ذهن بوحدتی تبدیل می شود که عبارت است از ماهیت درضمن هویت .

بنابرین فارابی معتقد بود که موجوداتیکه در عالم طبیعت هستند از ماهیت و و جـود تشکل یافته اند وماهیت آنها نه عین وجود ونه جزء وجود آنها است ـ بطور مثال اگر ماهیت انسان عین وجودش باشد چون ماهیت او را تصور کنی وجود او را تصور کرده باشی وتصور ماهیت انسان همان تصور وجود او باشد و بنابرین هر ماهیتی تصور شود بوجود او هم تصدیق کرده اید، وجو د جزء ماهیت نیست و اگر چنین باشد باید مقوم آن باشد و ماهیت بـدون و جود تصور نشود و پندارنده نتوا ند آنرا از ماهیت بر دارد وپندار وجود انسان باپندار جسمیت و حیوا نیت او هما نند باشد.

---

(۱) الجانب الالهی من التفکیر الاسلامی ج ۲ ص ۹۸ د کتو ر محمد البهی ۱۹۵۱، داراحیاء الکتب العربیة

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسیکه انسانرا انسان دانست در جسمیت وحیوانیت او شك نمی کند (درآنهنگام که جسم و حیوان را دانسته است) براینگونه باید در وجود او هم شك نکند، در صورتیکه تا دلیل و حس افراشته وبرپای نگردیده که وجود جزء ماهیت انسان است در وجود او شك می کند (۱)

بنابرین فارابی عقیده داشت که در ممکن الوجود ماهیت ازوجود جدا است واز طرف علت دیگری از وجود بهره مند میگردد زیرا در اینگونه موجودات ((ماهیتشان اقتضاء وجود ندارد یعنی وجود ذاتی آنها نیست بنابرین مبداء صدور وجود غیر ماهیت است.))(۲) «و هر لازم وعارضی یا از خودشی است ویا از دیگری. وجود وقتی از خود ماهیت نباشد ناگزیر باید از غیر باشد و هرچیزیکه وجودش غیر ماهیات و مقومات آن باشد وجودش از دیگری بوده باید منتهی شود به مبدئی که ماهیت آن غیر وجودش نباشد بلکه ماهیت ووجودش هردو یکی باشد)) (۳)

یعنی هویت ممکن الوجود- بعبارت دیگر انتقال آن از حالت امکان محض به حالت وجوب بر اثر فعل فاعلی صورت می گیرد و در اینجاست که فارابی به تقسیم ممکن الوجود که عبارت از واجب الوجود است کشانیده می شود تا جهان بینی خود را تکمیل کند و این همان وجود است که هرگاه عقل بتصوران پردازد وجودش را ضروری داند وهرگاه غیر موجود فرض شود ازان محال لازم می گردد و علتی برای وجود او نیست و وجودش از غیرش جایز نیست و اوسبب نخستین وجود اشیاء است و لازمهٔ آن این است که وجودش اولین وجود باشد واز کلیه جوانب نقصان منزه، پس وجودش تام است و لازمه این آن است که وجودش تمام ترین وجود ومنزه از علل مانند ماده و صورت وفعل و غایه است . (۴)

فارابی به گزارش صفات واجب الوجود ادامه داده گوید: واجب الوجود نه جنس دارد ونه فصل ونه حد. خودش برهمهٔ اشیا برهان بوده براو برهانی نیست، او بالذات موجود است و با عدم امتزاج ندارد ونه وجودش بالقوه است ولازمهٔ این آن است که ممکن نیست که نباشد و بهیچ چیز که بقای اورا ادامه دهد نیازی ندارد واز حالی بحال دیگرگون نمی شود. اویکی است بدین معنی که حقیقتش بجز برای خودش برای هیچ چیز دیگر نیست، اویکی است بدین معنی که قبول تجزیه نمی کند

---

(۱) فصوص فارابی ص۲۶ ترجمه وتوضیح غلام حسین آیتی ۱۳۳۹ کتابفروشی تائید اصفهان.

(۲) فصوص فارابی ص ۲۶ ترجمه وتوضیح غلام حسین اهنی ۱۳۳۹ کتابفروشی تائید اصفهان.

(۳) فصوص الفارابی ص۲۶-۲۷ .

(۴) عیون المسائل اثر الفارابی، المکتبه السلفیة ۱۹۱۰-

بد انسان که اشیاء دارای بزرگی و کمیت می کنندوبنابرین مقوله های مکان وز مان بر اواطلاق نمی‌شود و جسم نیست ..... ضد ندارد او خیر محض، عقل محض، معقول محض وعاقل محض است. واین اشیاء سه گانه همه دراویکی است. او حکیم- حی -عالم- قادر ومرید است دارای غایت زیبایی و کمال بوده بذات خویش بی نهایت مسرور است. اوعاشق اول ومعشوق اول است

وجودتمام اشیاءازاواست بدانگونه که اثروجود اوباشیاء می رسدوانها بالاثر موجود میگردند وتمام موجو دات بالتر تیب از اثروجود اوحاصل شده اند (۱)

بنابرین نقش واجب الوجود درنظام فلسفی فارابی این است که وجود اشیاء ممکن را تفسیر کند ودرغیران عالم امکا ن بد و ن شرح و تفسیر با قی میما ند و فا را بی و جو د ا شیاء ممکن را ازاویدین نحو تفسیرمیکند که ازعلم واجب الوجودبذات خودش باقی موجودات پدیدامده اندولی نه بدان منظور که شباهت به مقصود ماداشته باشدونه برسبیل طبع ازوی صدور یافته اندبی انکه رضاو معرفتی بدانها داشته باشد وهمچنان ازاینکه او مبداء نظام خیردر وجود است . (۲)

بعدازشرح وبسط نظرفارابی فیلسوف مشائی در جهان اسلام و نظرارسطو بنیادگذار فلسفه مشائی در یونان باستان درزمینه ما بعدالطبیعه بدان نحو که همین اکنون تذکاریافت مقایسهٔ انها بایکدیگر کار مشکلی نخواهد بودوبسهولت می توان به وجودشباهت واختلاف میان نظراین دو فیلسوف پی برد و لاچار باید شباهتی بین انهاوجود داشته باشد چه فارابی فلسفهٔ یونانی رابصورت عمومی و فلسفهٔ ارسطو رابصورت خصوصی پذیرفت وبه فلسفهٔ اخیر الذکرعنایت وتوجه خاصی مبذول داشت ومعلم وار به تدوین و ترتیب ان پرداخت و بهمین جهت لقب معلم ثانی رابعداز ارسطو که ملقب بمعلم اول بود کمایی کرد ولاجرم اختلافی بین این دو نیزوجود داشته باشدزیرا اگرچه فارابی فلسفهٔ ار سطو راقبول کردولی باانهم دارای شخصیتی خاص بخود بود و جای شك نیست که شخصیت فیلسوف رنگی از ذاتیت در فلسفه و ی بجای می گذارد. این ازیکطرف وازطرف دیگر فارابی در یك محیط فرهنگی یی پرورش یافت که دانش ان برپایه وحی الهی استوار بود(۳)واز طرف سوم اومنطق وفلسفهٔ را ازاستادان مسیحی آموخت وقبل ازفارابی فلسفه یونانی باادیان آسمانی آشتی داده شده بودو همه اینها در اندیشهٔ فلسفی فارابی اثری ازخود بجای گذاشته و اختلاف نظرش را بانظرارسطو بباراورده اند.

---

(۱) عیون المسائل، اثر الفارابی ص ٥ المکتبه السلفیه . ۱۹۱۰

(۲) عیون المسائل اثر الفارابی ص ٦ المکتبه السلفیه . ۱۹۱۰

(۳) ظهرالاسلام ج ۲، احمدامین ص ۱۳۱ مطبعه لجنة التاءلیف والترجمه والنشر ۱۹۵۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازوجودشباهت میان‌نظر فارابی‌ونظر ارسطودر زمینه‌مابعدالطبیعه این است که هردوعلم‌مابعد الطبیعه‌را یکسان تصور میکرده‌اند. هر دوانراعلم وجودمحض ویاعلم‌فرضهای قبلی سایر علوم‌می دانسته‌اند ودرواقع نظر فارابی‌در باره‌حدود وآفاق‌علم مابعدا لطبیعه براساس کتاب ما بعدا لطبیعه ارسطوپی ریزی‌شده‌است .(۱)

گذشته‌ازین فارابی هنگامیکه‌وجودرا بدوبخش‌عمده تقسیم‌نمود وبخشی‌را بعنوان‌واجب الوجود وبخش‌دیگر رابسمت‌ممکن الوجود موسوم کرد ازارسطوپیروی کرده‌اصطلاحات‌اور ادراندیشهٔ‌فلسفی خوددرزمینه مابعدالطبیعه اقتباس کرد .

نخستین نقطهٔ اختلاف‌نظر این‌دوفیلسوف راسی‌توان‌در یکی‌ازمباحث‌منطقی‌سراغ گرفت،اگرچه این‌ناحیهٔ اختلاف‌با موضوع گفتارمابظاهرنامربوط معلوم‌میشود ولی‌درواقع باآن‌ارتباط محکم‌دارد چه‌ارسطوو فارابی‌هر دومنطق را آلت‌فلسفه می‌انگاشتند. بنابرین بجاخواهد بود که‌نظر هردورادر بارهٔ کلیات بطور مثال انسانیت در حین‌سخن گفتن‌از ما بعدالطبیعه هرد و با هم مقایسه کرد، و پرسید که آیا کلیات ازدیدگاه فارابی‌وارسطو ازوجودعینی برخوردارندو یاصرف‌دارای‌وجودذهنی بوده از وجود مستقل‌ازذهن بهره‌مند نیستند.

ارسطو بر خلاف استادخویش افلاطون عقیده داشته که‌اشیای‌جزئی مشخصات حقیقی جهان را تشکیل می‌دهند ودارای‌وجود عینی میباشند ـ اما کلیات تنهادرذهن‌وجود داشته ولی‌در خارج از ذهن بجز از اشیای جزئی چیزی‌بعنوان‌امور کلی‌وجود نداردو اوپیش‌از آنکه از مباحث منطقی بکاوشهای مابعدالطبیعی یعنی درتعیین صفات الهبپردازدمنظور ش ازتصور صورت‌وهیولی‌وازتصور موجودیکه دارای‌دوحالت بوده ویک‌حالت آن‌از حالت‌دیگری انفکاك پذیرنیست این‌بوده که نظر افلاطون رادر بارهٔ این‌نکته که مثل در تصور واقع مستقل ازسایه های‌خود یعنی‌اشیای‌جزئی‌اند رد کند ومثال ازنظرارسطوعبارت بوده ازامکان که‌وجودخارجی آن‌تنها درضمن‌ماده‌صورت پذیرفته و صرف عقل می‌تواند که مثال وسایه آنرا ویابحدل قول خود ارسطو صورت‌وماده راجداو مستقل از یکدیگر تصور کنداما درخارج از ذهن نمی‌توان جزشخص محدد را بو سیله حواس درك کرد.

فارابی که ازیکطرف قایل بدوگانگی واجب الوجود و ممکن الوجود از طرف دیگر معتقد بدوگانگی دوحالت خودممکن الوجودیعنی حالت امکان‌محض وحالت‌وجب‌آن بوده‌است ازارسطومتابعت کرده‌بدین معنی که ماهیت‌را درخارج از ذهن‌جدا و مستقل ازهویت نمی دانسته‌اما انجا که نظر

۱ـ احصاء العلوم ص۱۰۳ ترجمه‌حسین خدیوجم .

ارسطورابا نظرافلاطون اشتی‌میدهد نظر ارسطو راطوری تصویرمی کند که‌گو یا قایل بوجود عینی کلیات بوده است(۱) ولی‌باانهم وجود انها درخارج ازاشیا چنانکه‌بزعم خود ش‌منسوب بارسطوسی انگاشته‌و هکذاوجود انهادرجهانی مستقل که عبارت‌از عالم‌مثل بوده‌طو ریکه افلا طون می‌گفت مردوددانسته‌قایل‌بوجود انهادرعلم خداوند گردید(۲) واین امرزاده‌فرهنگ‌اسلامی است که‌فارابی درسایه‌ان پرورش‌یافته‌بودزیرا اوبحیث‌یك‌فیلسوف‌مسلمان‌خودراملزم می‌دید تا وجوداشیاء‌راتعلیل وتفسیر کندوصدوراشیاء ازخداوند برسبیل‌طبع وبدون‌رضا ومعرفت‌او تعالی‌به‌انچه که‌خلق می کند دراین‌فرهنگ مورد قبول نیست. بنابر ین‌می توان گفت که‌فارابی درباره کلیات نظری‌خاص بخود داشته‌واز نظرا رسطو دراینمورد فرق‌دارد .

بسیاری از مورخان فلسفه اسلام در تعلیل این نکته که فارابی قول بوجود عینی کلیات‌رابه ارسطو نسبت داده چنین‌گفته اند که فارابی درفهم نادرست خویش در بارهٔ نظر ارسطو بریك کتاب بعنوان ربوبیت و یا اتولوجیا که از تا سوعا ت چها رم و پنجم وششم افلوطین الهام گرفته شده و اگر می دانست که این کتاب واقعاً از ارسطو نیست فلسفه اورنگ دیگری بخود می گر فت (۳) واقع امر در بارهٔ این کتاب هر چه باشد ولی قدر مسلم این است که ارسطو خودمفاهیم صورت‌و ماده‌رادر حین‌شرح وتفسیر اشیاءطبیعی‌هم چون‌دومفهم متلازم‌بکار بردولی‌در مابعدالطبیعه بیك‌صورت محض که باساده‌هیچگونه پیوندی ندارد قایل‌شده وآنرابمعنی خاصی‌بکار برده‌امت‌واز نظراواین صورت‌محض درخارج‌ازذهن‌انسان وبیرون‌از عالم‌اشیاو جوددارد وازین‌گفته بوضاحت‌بر می‌آید که ارسطویه نظراستادش افلاطون بازگشت‌نموده‌و اثرافلاطون برحس‌طبیعی وی غلبه‌یافته‌است.(۴)

اگراین‌مبحث منطقی‌را کنارگذاشته وبه‌مباحث مابعدالطبیعی بذل‌توجه شودواندیشه هردوفیلسوف درزمینه ما بعد الطبیعه مورد مقا یسه‌قرا رگیرد تجد ید و نوآ وری‌فا را بی‌بصورت‌درشت و برجسته بچشم میخو رد .

نخست‌دراین نکته که ارسطو و جودالهرا بدین‌منظور مسلم انگاشته بود که‌پد یده حر کت‌و تغیررادرجهان تفسیر کند واین امروقتی‌بذهن‌خطو ر می کند که‌اشیاء درحال تغیر درنظرگرفته‌شوند ـبنابرین‌پرسش اساسیکه‌در ذ هن‌ارسطوو جودداشت ومیخواست‌جوابی‌برای ان‌تهیه بیندااین بود که چرااشیا هستند انچه که هستند (۵)اسافارابی می‌خو است یك‌تفسیرو جودی بر ای‌اشیا ئیکه عالم

---

(۱) کتاب الجمع بین رایی الحکیمین.اثر الفارابی ص ۱۰۵

(۲)الجا نب الالهی من التفکیر الاسلامی تالیف دوکتور محمد البهی ص ۱۰۷

(۳) مقدمهٔ کتاب الجمع بین راءیی الحکیمین تقدیم وتحقیق د کتور البیرنصری نادر ص ۶۲

۴P. 55 A Critical History of western philcsophy edit. By D.J. O, Conner.

(۵) عین‌ما خذص ۵۰

(c) ketabton.com: The Digital Library

امکان را تشکیل می دهد پیدا کند. بنابرین سوال اساسی که درذهن فارابی و جود داشت و میخواست جوابی برای ان تهیه نماید این بود که اشیاء چگونه ایجاد شده اند(۱) ودر بین این دو سوال ازلحاظ فرض قبلی و هم چنان از نگاه نتایج حاصله فلسفی فرق فاحش وجود دارد و بهمین جهت است که درفلسفهٔ به نحوهٔ طرح سوال اهمیت فراوان قایل می شوند .

دوم نظر ارسطو وفارابی درباره صفات خداوند ازهم فرق دارد. ارسطو درمورد خدا عاقل و معقول رایکی می دانست واله ازنظر او چون یک موجود غیرمادی است. باید فعالیت او یک فعالیت فکری باشد وموضوع اندیشهٔ او راصرف ذات خودش تشکیل می دهدو تفکروی درهر انچه که پائین تر از مرتبت وی باشد از الوهیت او میکاهد. بنابرین اله ازنظر ارسطو نه به کلیات و نه به جزئیات علم دارد ونه دارای اراده است وچنین الهی ازنظر فارابی باعدم یکسان می نموده است(۲) بنابرین هنگامیکه فارابی اصطلاح واجب الوجود را از فلسفه ارسطو قبول کردو انرا براله اطلاق نمود صفت علم بما سوای ذات واراده حیات وقدرت رابه اوتعالی نسبت داد والبته علم اوتعالی به کلیات که عبارتند از ماهیات موجود در علم وی می باشد واین نکته تازهٔ دیگری است که فارابی بر اندیشهٔ ما بعدالطبیعی ارسطو افزوده است و همچنان اله که درفلسفه مابعدالطبیعی ارسطو بحیث علت غایی حرکت وتغییر شناخته بود در فلسفه مابعدالطبیعی فارابی هم چون علت فاعلی ایجاد قلمداد شده است .

سوم نظر ارسطو و فارابی درمورد پیوند صورت محض باصورت آمیخته باهیولی ازهم فرق دارد چه از نظر ارسطو واجب الوجود دارای یک حالت وممکن الوجود دارای دوحالت بوده وبجز جذب و کشش معشوقانه از جانب اله وحرکت موجود دارای دوحالت بطرف موجود دارای یک حالت پیوند دیگری دربین آنها وجود ندارد ولی این نحوهٔ تفسیر مورد پسند فارابی واقع نه شده بنحو خاص این خلا رادر فلسفه ما بعد الطبیعی خود پروفکرت عقول ده گانه راپیشنهاد کرده است تا تسلسل وپیوند وجود راتفسیر کرده باشد. اگر چه فکرت وساطت در بین اله وسایر موجودات قبل از دو ران فارابی در فلسفه بوجود آمده بود (۳) اما فکرت عقول عشره از یکطرف اصالت نظر فارابی رادر زمینه فکرت وساطت وازطرف دیگر این نکته را ارائه میکند که او حلقه وصل واجب به ممکن را که درنظام فلسفی معلم اول مفقود بود تامین کردو این فکر تازه ای است که ازاضافات فارابی برفلسفه ما بعدالطبیعی ارسطو شمرده می شود .

---

(۱) احصاء العلوم ص ۱۰۳ ترجمه حسین خدیوجم

(۲) حقایق الاسلام واباطیل خصومه اثر عباس محمود العقاد ص ۱۵ دارالکتاب العربی بیروت ۱۹۶۶

(۳) الجانب الالهی من التفکیر الاسلامی اثر دکتور محمد البهی ص ۱۷۲ ج ۱ دار احیاء الکتب العربیة ۱۹۴۸ .

(c) ketabton.com: The Digital Library

چهارم الله در نظام فلسفی ارسطو دونقش را ایفا می کند یکی اینکه منبع حرکت و تغیر در جهان است و دیگری آنکه باتهیه نمودن نمونه‌ای ازصورت محض نظر تطوری او را در کاز موس به اتمام می‌رساند. درین طرزدید ماده ازلی و ابدی تلقی شده نه خلق می‌شود ونه معدوم می گردد و صرف درجهان پدیده کون و فساد حکمفرمایی می کند و خلقت بمفهوم دینی خود اصلا درنظر فلاسفهٔ یونان باستان یك مشکل فلسفی نبود تاراه حلی برای آن پیدا کنند و از همین جاست که حتی کلمهٔ (Theos) یونانی که معمولا بخدا ترجمه می‌شود معنی خالق ویاعنایت الهی را نداشت (۱)ـ اما فارابی درمحیط فرهنگی پرورش یافت که فکرت آفرینش در ان وجود داشت بناء خود را مجبور می‌دید که در چهارچوکات فلسفه مشایی این فکرت را تفسیرنماید ـ لذا می‌توان گفت که فارابی برخلاف ارسطو خلقت را بحیث یك مشکل فلسفی حل طلب تلقی میکرده و جویای راه حلی برای آن بود و جهان ممکن راسخلوق می‌دانست بدین معنی که ماهیات ممکن بالذات معلول بوده وبرای بوجود آمدن بیك علت واجب الوجود نیازمندمی باشند واین مشکل را بنحوی حل کرد که بزعم خودش هم دین وهم فلسفه مشایی را راضی ساخت وگفت که واجب الوجود برممکن الوجود تقدیم ذاتی داردنه تقدیم زمانی وعلم واجب الوجود را بذات خودش (۲) علت وجود سایر موجودات می‌دانست ـ ولی درجایی دیگر ارادهٔ واجب الوجود (۳) راو اگر این نکته که فلاسفه اسلام سایر صفات او تعالی رابصفت علم (۴) ارجاع وعلم اوتعالی راعین ذاتش می‌انگاشتند مسلم انگاشت می‌توان نظر اولی فارابی رامرجح دانست ودراین مورد شایان تذکر می‌دانیم این نکته را که اگرچه وجود از نظر فارابی برماهیت افزوده می‌شود وبعدیت آن از ماهیت واضح است ولی باآنهم چون قایل بوجود ماهیت در علم افزوده می‌شود وبعدیت ان از ماهیت واضح است ولی باانهم چون قایل بوجود ماهیت در علم خدا بودوعلم خداوند قدیم است بنابر ین بقدم ماهیات معتقد بوده‌است و شاید از همین جهت بوده که امام غزالی (۵) دربارهٔ قدم جهان به تکفیر فلاسفه مخصوصا فارابی و ابن سینا پرداخت .

---

(۱) P. 54 A Critical History of western philosophy edit. By D.J.O, Conner.

(۲) عیون المسایل ص ۶ اثر الفارابی. (۳) فصوص فارابی ص ۷۱- ۷۲

(۴) الجانب الالهی من التفکیر الاسلامی ج اول ص ۱۲۴- ۱۲۵ .

(۵) المنقذمن الضلال ص ۹۷ مطبعه الجامعه السوریه ۱۹۵۶ تحقیق و تقدیم جمیل صلیبا و دکتور کامل عیاد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بمناسبت محفل بزرگداشت سیددر کابل ، ۱۸حوت ۵۵

سید جمال الدین افغانی
وبرخوردشرق وغرب

بقلم دکتور سید بهاء الدین ((مجروح))

سید جمال‌الدین افغانی یکی از چهره های اسرار آمیز دلچسپ وپر معنی تاریخ جهان معاصر است. اسرار آمیز از جهتی‌است که بعضی مراحل زندگی وی مورد شك و تردید قرار میگیرد و به گفته البرت حورانی: ((وی خود را افغان میگفت و دشمنانش‌او را ایرانی میگویند.))(۱)علا وتاً بعضی‌از جوانب مهم حیات وفعالیت‌های وی هنوزهم طوریکه شاید و باید به اندازهٔ کافی‌روشن نشده است. دلچسپ ازین نگاه است که وی هم به چهرهٔ فلاسفهٔ قدیم چون ابن سینا و ابن رشد و هم به چهرهٔ متفکر سیاسی به معنی جدید و هم به چهرهٔ روزنامه نویس مجاهد ومبارز و هم هنگامه طلب وماجرا جو جلوه کرد.

و اما چیزیکه بصورت خاص براهمیت‌این چهره افزود ومعنی خاصی بدان داد آن چیزعبارت بود از بزرگترین حادثه تاریخ جهان یعنی برخورد تمدن غرب با تمدن شرق اسلامی‌و سهم‌فعالی که وی دربن جریان بزرگ تاریخ گرفت. موضع گیری سید درین حادثه موضع گیری یك تمدن در برابر یك تمدن دیگر بود. وی از یك جریان بزرگ تاریخی نمایندگی کرد. جریانیکه هنوز جزء تاریخ نشده است و ما امروز بشکل جدی ترو پیچیده تری‌بآن روبرو میباشیم. اندکی تفکر راجع به معنی و مفهوم شخصیت سید خواهی نخواهی مارا واسی دارد تا پروبلم های عمدهٔ فرهنگی‌و اجتماعی جهان امروز را طرح کنیم.

---

(1)—Albert Hourani Arabic thought in liberal age 1798—1939 Oxford University Press. 1970.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ولی اگر کسی سعی کند علت این شهرت جهانی عظمت و بزرگی این چهرهٔ تاریخی را از آثار محدود و پراکنده وی دریابد با یأس عمیقی مواجه خواهد شد وبزودی پی خواهد برد که شخصیت سید از آثارش غایب است. این نکته هنوز چهرهٔ او را دلچسپ ترمی سازد. چه مهمترین اثر ویگانه اثروی همانا زندگی وی و فعالیت پی گیر وی بود. افکار ونظریات او در نفس تلاشها و مبارزات او جا دارد و از جنبهٔ عملی حیات او جدا شده نتوانست و بشکل یك طرح نظری در نیامد. می توان گفت که خود سید، شخصیت وی، مبارزات وی بذات خود یك مفکورهٔ زنده در حال جنبش وحرکت بود.

راجع به اینکه سید در حیات خود چه ها گفت و چه ها کرد سخن هافرا وان گفته شده و آثار متعددی نگاشته شده است، اشارهٔ مختصری به این نکات تکرار بیهوده خواهد بود. شخصیت سید جزو تجزیه ناپذیر یك متن تاریخی است و به نظر ما معنی تاریخی این شخصیت بیشتر اهمیت و ارزش دارد. لهذا ما این شخصیت را بصورت کل بحیث یك مفکوره در نظر گرفته و می کوشیم ابعاد تاریخی آنرا از دو زاویه جستجو کنیم:

(۱)- معنی وموقعیت شخصیت سید در پس منظر تاریخ

(۲)- معنی و مفهوم این شخصیت در متن تاریخی جهان امروز

روش مادر ین جستجو بیان حوادث گذشته و معاصر تاریخی نخواهد بود. بلکه مادر قدم اول بعضی اساسات نظری را طرح میکنیم که اگرآنرا بصورت مسلمات و بدیهیات نه پذیریم، آنرا می توان بشکل فرضیه های کارقبول کرد وبه یاری آن درمورد جریان مهم تاریخ مورد بحث خود بعضی نتیجه گیری ها خواهیم کرد.

* * *

چند فرضیهٔ قبلی بحث مارا جع به شخصیت سید و ابعاد تاریخی آن قرار ذیل خواهد بود:

اول: تمدن وکلتور یك واقعیت متحولی در زمان است.

دوم: نکتهٔ عمدهٔ ایکه یك کلتور و تمدن را از کلتور و تمدن دیگر متمایز می سازد عبارت است از اختلاف در جهان بینی های آن دو کلتور و تمدن.

سوم: جهان بینی یعنی: یك منظومهٔ ذهنی متشکل از سوالهاو جوابها متکی برچنداصل و پرنسیپ فکری وعقیده وی که از طرف یك اجتماع به حیث منبع اقتدار واعتبار فکری و ذهنی

پذیرفته شده (۱) وکردار فردی واجتماعی،طرز فهم احساس و ادراك آنها را از جهان‌وزندگی تعیین می نماید.

چهارم : تحولات یك تمدن اساسا تحولاتی در جهان بینی همان تمدن است .

پنجم : تحول به دونوع است: تحول تکاملی یا تحول انقلابی .تحول تکاملی بصورت کلی تدریجی است.وتحول انقلابی سریع وناگهانی است.تحولات تکاملی‌تدریجی می تواند به‌تحولات انقلابی منجر شوند.

تحول تکاملی آنست که اصول واساسات جهان بینی یك تمدن رامتاثر نمی سازد. بلکه فقط در روشها و اشکال وفروع جهان بینی تغیراتی وارد می نماید که دراثر آن بعضی جوانب همان جهان بینی کاملتر وغنی تر میشود و بعضی جوانب دیگر آن که با شرایط زمان سازگاری ندارند از بین رفته و جای‌آنرا اشکال دیگر میگیرد .

تحول انقلابی آنست که اصول واساسات جهان بینی یك تمدن را برهم می‌زندو جهان‌بینی دیگری را جاگزین آن می سازد.

ششم : بزرگترین پدیدهٔ تاریخ تمدن مخصوصا تاریخ تمدن جهان‌معاصر تمدن مغرب زمین است. یگانه عامل تحولات تکاملی یا انقلابی در همهٔ اجتماعات جهان فقط موجودیت تمدن غربی و جهان بینی‌آن می باشد. همه‌چیز به تناسب همین واقعیت‌جهانی‌تعیین وتشخیص میگردد. مبارزات یا در راه مقاومت یا مقابله با آنست یا در راه عملی شدن بعضی مفکوره های آنست و یا بشکل پیش آمد متناقص مودرنست ها و رفورمست ها که بایك جهت آن مقابله میکنند و جنبهٔ دیگر آنرا می پذیرند . هیچ‌واقعیت تحولات اجتماعی و کلتوری را امروز نخواهیم یافت که از ین‌چار چوب بیرون قرارگیرد.

* * *

اکنون این چند قضیهٔ قبلی فوق را در نظر گرفته‌در روشنی آن میکوشیم پروبلم‌موردبحث خود را طرح کنیم:

---

(۱) ـ این تعریف ازجهان بینی با تعریفیکه‌گرونباوم ازکلتور می کند با یك نکته‌اساسی اختلاف درمورد اساسات فکری و عقیده وی نزدیك می باشد.

G.E. Von Grunebaum: Modern Islam. Vintage Book. New-York 1962. P. 19.

(c) ketabton.com: The Digital Library

میتوان گفت که مهمترین پدیدهٔ تاریخ چه از نگاه ماشرقیان وچه ازنگاه تاریخ جهان همانا حادثه برخورد های دو تمدن یعنی شرق اسلامی وغرب عیسوی می باشد. این برخوردها را می‌توان به دو مرحلهٔ بزرگ تقسیم کرد .

مرحلهٔ نخست: برخورد تمدن شرق اسلامی درسوقف برتری با غرب .

مرحلهٔ دوم: برخورد شرق اسلامی درسوقف کهتری با تمدن غرب

چهرهٔ سید جمال الدین افغانی درین مرحلهٔ ثانی بر خوردشرق وغرب درخشندگی ومعنی خاص دارد.

* * *

در مرحلهٔ نخست. دین اسلام در جوامع شرقی آن وقت تحولات انقلابی براه انداخت. تمدن جدیدی به‌وجودآورد که پیام‌نو، مفکورهٔ نو از انسان وازجهان با خود داشت. جهان‌بینی اسلامی‌چنان یك منظومهٔ بود که متکی براصول واساسات جدید بود و همه جوانب‌حیات فردی واجتماعی ، مسائل فهم ودانش، مسائل اخلاقی وسیاست، اقتصاد و حقوق را در بر میگرفت. معنی وهدف حیات راتعیین کرد. مسئولیت واهمیت‌فرد را بر ضد جامعه‌قبیلوی، واهمیت امت‌و تشکیل دولت رابه اساس عقیده اسلامی‌نه‌به اساس وحدت قبیله، قوم یا نژاد تثبیت وتأیید نمود.

برخورد تمدن اسلام درین مرحلهٔ ارتقا باسایر تمدنهاو برخورد همین تمدن درمرحلهٔ انحطاط با جهان غرب باهم بکلی اختلاف دارند .

درمرحلهٔ نخست تمدن اسلام درموقعیت برتری قرار داشت. از اهمیت وارزش پیغام خویش کاملا آگاه بود. بقدرت فکری، سیاسی، ونظامی خویش اطمینان داشت. درآن زمان برخورد تمدن اسلامی با تمدنهای گذشته یا موجود آن وقت ازین قرار بود که چه ها از کلتور های دیگران گرفته شود تا عامل قدرت‌وتوسعه بیشتر اسلام گردد وباعث‌تکامل جهان بینی آن شود. درآن‌وقت‌تمدن‌اسلام چنان قدرتی داشت‌که توانست دربرابر تاثیرات عوامل کلتوری‌وفرهنگی بیرونی از اختیار وانتخاب کارگیرد وتوانست توسط آن از علوم عقلی یونانی از علوم‌وهنرهای هندی وایرانی بهره‌ها بر دارد، خود را غنی تر سازد وتمدن بزرگی ایجاد کند .

اما در مرحله ثانی وقتی جهان‌اسلام دربرابر تمدن غرب قرار گرفت‌دچار انحطاط سیاسی، اجتماعی واقتصادی‌شده ودر موقعیت کهتری بود . آن آزادی انتخاب وقدرت‌مقاومت در مقابل فرهنگ بیگانه دورهٔ قبلی باقی نه‌مانده‌بود. عالم‌اسلام‌وضع دفاعی‌به‌خود گرفت. وحادثه «غربی‌شدن» کشور های اسلامی حادثهٔ اجتناب ناپذیری جلوه کرد. درین‌موقف‌عقب نشینی‌ودفاعی درمقابل تمدن غرب مسالهٔ برخورد باغرب معکوس مسالهٔ مرحلهٔ قبلی بود وچنین طرح‌می شد: در بروس

(c) ketabton.com: The Digital Library

«غربی شدن» ایا کشور های اسلامی به‌چه طریق می‌توانند سنن گذشته وتعلیمات اسلامی‌راحفظ و نگه دا ری کنند ؟

در مرحلهٔ اولی جهان بینی اسلامی‌خودش یك‌جهان بینی انقلابی بود وهمه تأثیر ا تیکه از بیرون در خود پذ یرفت تحولات تکاملی بود وباعث غنا وانکشاف بیشتر آن‌شد. در مرحلهٔ دوم جهان بینی اسلامی به‌حالت ثبات واستقرار رسیده بود ودر مقابل تاثیرات بیرونی قر ار گرفت که تحو لات انقلابی در جهان براه انداخته است واصول و پرنسیپ ها ي جهان بینی ها را در مو رد شك وتر دیدقرار داده است .

در ینجا لازم است به‌یك‌سوء‌تفا هم مهمی اشاره کرد که‌بعضی از نویسند گان‌مسلمان‌مرتکب شد ه واسروز نزد مسلمانان‌رواج یافته است .بعضی متفکرین عالم اسلام‌دورهٔ دوم مسأله برخورد شرق و غر ب را بشکل بـر خـو رد د و رهٔ ا و ل طـرح نـمـو د نـد وگـمـا ن کرد ند (و اسرو زهم بسا ا ز مسلما نـا ن هـمـیـن گـمـا ن را د ا ر نـد) کـه همانطوریکه تمدن اسلام در آغاز توسعه وانکشاف خویش از علو م‌عقلی یو نانی استفا ده کر ده توانست اسروز میتواند این کار را در مور د علوم وتکنولوژی غربی انجا م دهد بد و ن ا ینکه اصول واساسات جهان بینی اسلامی ازان متغیر شو د .

* * *

چو ن این مقاله دور افکار سید می‌چرخد وسید چهرهٔ مهم دو رهٔ دوم بر خو رد شرق و غرب میبا شد لهذا مجبوریم نظر مختصری به بعضی خصوصیات عمدهٔ‌تاریخی وفکری این دوره بیفگنیم گر چه بحثی به ا ین ا ختصا ر و فشرد گی بعضی نکاتی را که ایجاب شرح و تفصیل بیشتری را میکند خواهی نخواهی اند کی مبهم خو اهد گذاشت .

دور هٔ دوم بر خورد شرق اسلامی وجهان غرب با دو لت عثمانی آغاز یا فته با انحطاط آن دولت‌دو ام کرده واسروز نیز بشکل دیگري‌د رجریان می‌باشد .امپراطوری‌عثمانی مانند سپری‌برای دین اسلام بود که آنرا در مقابل تهاجمات اجنبی حفظ کرد و عا مل‌مهم قدرت و عظمت تمدن اسلامی بود اما این سپر عالم اسلام درعین حال مانند سدی د رمقا بل نفوذ بیرونی کار کرد وجهان‌اسلام رامدت های‌متمادی از انکشافات وتحولات عظیم اروپائی‌بی‌خبرو بیگانه نگه‌داشت. ویکی ازعوامل عمدهٔ این‌ایجاد موانع‌در راه نفوذ‌تحولات وانکشافات جدید یور وپ درعالم‌اسلام این بود که‌دستگاه دولتی واهل قدرت امپرا طوری عثمانی افکار جدید و فلسفهٔ های ا جتما عی اروپا را بزر گترین خطری برای‌اقتدار سیاسی مطلق‌ونظام‌دو لت استبدادي خود مي پنداشتند.در

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه وقتی دولت عثمانی رو به ضعف نهاد قد رت تخنیکی ونظامی جها ن غرب مانند صا عقهٔ به سر کشور های اسلامی فرو ریخت که از سر گیجی آن صدمهٔ نا گهانی عالم اسلام هنوز هم کاملا به هوش نیا مده است .

انحطا ط دولت عثمانی در قرن هفدهم میلادی بکلی مشهود بود . سلطان مرکز همه قدرت بود . اما از یکطرف دستگاه ناقص وروبه انحطاط اداری دولت از مؤثریت درپیش برد امورمی کاست واز طرف دیگر از ختم قرن شانزده ببعد سلاطینی که زمام امور رابدست گرفتند اکثر ا اشخاص بی کفایت وضعیف بودند . اردوی عثمانی نیز به تدریج نظم ودسپلین خودرا ازدست داد .

وهم درین زمان امپراطوریت د چاریك بحر ان عمیق اقتصادی بود . وعلت اساسی بحران که ضعف اداری امپراطوریت آنر ابیشتر شدت بخشید—توسعهٔ نفوذ اروپا به جوانب شرق وغرب بود . استقرار مراکز تجارتی اروپا درهندوستان روابط امپراطوریت عثمانی ر اباجهان بیرونی برهم زد . کشف امریکا وجریان سیل آسای طلا به کشورهای مدیترانه بیشتر تاثیر عمیق در اوضاع اقتصادی امپراطوریت وارد نمود .

درداخل دوحادثه دیگر به وخامت بحران داخلی افزود:

یکی این بود که قد رتهاي محلی ازضعف دولت مرکزی استفاده کر ده بیش از پیش کسب استقلال نمودند ودیگری جریان وها بیسم بود که سوجودیت دولت عثمانی را مورد شك و تردید قرار میداد .

اما مهمترین خطریکه سوجودیت امپراطوریت عثمانی را تهدید میکرد دردا خل قلمر وآن نه بود بلکه بیرون از سرحدات آن قدعلم کرد . این خطر انقلاب علمی وتخنیکی اروپا وقدرت روزافزون نظامی واقتصادی آن بود . چه در اواخر قرون وسطی وبعدازان تغیرات اجتماعی و اقتصادی بنیادی در اروپا رخ داد که در حوزهٔ تمد ن اسلام به وقوع نه پیوست . در بعضی از کشور هاي عمده اروپاي غربی نظام فیودالی قرون وسطی متکی به کلیسا رو به ضعف نهاد ویك طبقه جد ید اجتما عی تجارت وصنعت پیشه قوت گرفت . این طبقه بورژوازی برای کسب قدرت سیاسی و تسلط اجتما عی بر کلیسا ودین عیسوی اتکا نه کرد بلکه به فلسفه ، سیانس و تخنیك رجوع نمود ه با جدایی فلسفه ازدین اساسات جهان بینی نوی ریخته شد که در چوکات آن دولت ازدین جدا شد ه توا نست وفلسفه های سیاسی نوی به وجود آمد . علوم ازساحه اقتدار کلیسا بیرون رفته وا فق نا محدودی به روی انکشاف وتوسعه آن باز شد . خلاصه در اروپا بعداز رنسانس جهان بینی جد یدی به تدریج جای جهان بینی کهنه را گرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library

درین مورد نکته دیگرسوء تفاهم نزد ما این است که بعضی از متفکرین عالم اسلام اروپای بعداز رنسانس را همان اروپای عیسوی فیودالی قرون وسطی تصور کرده ومی پندارند که هنوز هم جهان اسلام تنها با دین عیسوی رو برو می باشد.

دولت عثمانی یعنی همان قدرتیکه درقرن شانزده وحتی چندی بعداز ان می توانست اروپا را تحت تسلط خویش قرار دهد و شهر ویانا را تهدید نماید و با قدرتهای اروپایی مساویانه بجنگد نتوانست اختراعات واکتشافات جدید را در هنر نظامی بکار برد. درنتیجه بعد از نیمه قرن هژدهم دولت عثمانی دیگر با قدرتهای اروپائی توان مقابله رانداشت. اختراعات و کشفیات علمی وتخنیکی اروپا در جهان اسلام انعکاسی نه کرد. مثلا در ادبیات عثمانی این دوره هیچ اشاره ای به کوپرنیك نمی یابیم. اردو وقوهٔ بحری اکتشافات تخنیکی جدید هیچ استفاده ای نه کردند. درنتیجه در نیمه قرن هژدهم انحطاط امپراطوریت اسلامی بکلی روشن وواضح بود.

نخستین نویسندگان دورهٔ انحطاط از سلطان وقت دعوت کردند که عظمت و بزرگی گذشته رااحیاء کند. اما متوجه بودند که بااحیای تاسیسات زمان گذشته مساله حل نخواهدشد و امپراطوریت به چیز دیگری محتاج است. و این احتیاج عبارت بود از تقویهٔ قوه دفاعی نظامی. راه مقابله با یوروپ را تنها درآموختن تخنیك های جدید نظامی جستجو کردند. هر انچیزیکه درین دوره از السنه اروپائی در ریاضیات، جغرافیه، تاریخ و دریا شناسی ترجمه شد فقط در هدف بهبودی وضع اردوو حالت نظامی امپراطوریت بود. مکاتب، تعلیمات عسکری برای تدریس تخنیك های اروپائی افتتاح شد.

بعد از تماس نظامی یك نوع تماس سیاسی بایوروپ توسط مترجمین وبعداتوسط بعضی سفرا صورت گرفت. این نسل دیپلوماتها نیز حل مسأله را بیشتر در رفورمهای نظامی دیدند و فکر کردند که امپراطوریت باید شکل دولت جدید متمرکز را اختیار کند و برای انجام این کار چند شرط ذیل را لازم دیدند: (۱) ایجاد یك اردوی نو (۲) استعمال این اردو در راه برقراری دوبارهٔ اقتدار مرکزی برتمام ولایات نیمه مستقل. (۳) تطبیق یك سیستم جدید قوانین واداره متکی براصل مساوات.

در اوائل قرن نزدهم یك جریان فکری جدیدی در اجتماع امپراطوریت عثمانی براه افتاد که تاثیرات بعدی طولانی داشت وآن تاثیرات امروز باشدت بیشتر جریان دارد. وآن عبارت بوداز مفکورهٔ اصلاحات در هدف «غربی شدن» اجتماع. درین دوره که بنام «تنظیمات» یادشدمدارس جدید عسکری طبی وامور اداری تاسیس گردید، هیات های عرفانی به یوروپ فرستاده شدند. یك

(c) ketabton.com: The Digital Library

روز نامه رسمی به وجود آمد. لباس ارو پائی معمو ل شد، وغیره . . .

فقط بعد از نیمهٔ قرن نزدهم در حوالی ۱۸۶۰ بعضی نویسندگان ومتفکرین اسلام بعضی مسائل اساسی جهان خود را مخصوصا مساله عمومی تیوری سیاسی را در میان گذاشتند وچنین سو الا تی طرح کرد ند . :

اجتماع خوب کدامست ؟ معیاری که را هنمای ریفورم و اصلاحات با شد چه خواهد بود ؟ آیا این معیا ر ازا ساسات قوا نین اسلا می استخرا ج شده می تو اند و یا اینکه مجبو ریم به تعلیمات ونظریات ار وپای جدید رجوع کنیم، آیا از نگاه عمل ونظر تنا قضی میان این هر دو وجود ندا ر د ؟

نسل اول این جریان در فضای نسبتا آرامی می زیستند . از یکطرف مجادله بین اسلام وعیسویت آ رام شده بود و ازطر ف دیگر یوروپ هنوز به حیث خطر سیا سی واجتماعی عصر استعما ر جلوه نه کرده بود . از ین روستفکر ین این دوره بیشتر فریفته جوانب مثبت علوم وفنون واصول دیمو کراسی لیبرال ارو پای آن عصر شدند . وپرو بلم هایی طرح کر دند که بعد ها فکر عالم اسلا م ر ا بخود مشغول نگه داشت وجزتفکر مسلمین شد. مثلا گفتند که در داخل امت محمدی (ص) جمعیت های ملی وجود دارند . هدف دولت رفاه مردم درین جهان وآن جهان است ورفاه مردم درایجاد تمدن است که هدف نهائی دولت می باشد. اروپای آن عصر مخصوصا فرانسه را به حیث معیار تمدن پذیرفتند و بالاخره رمز قدرت وعظمت ارو پا را در پیشرفت علوم عقلی دید ند .

در طرح این مسائل فقط یك عدهٔ محدودی می توانستند درك کنند که مشکلا ت و تناقضاتی درین نکات وجود دارد که ایجاب غور وتعمق بیشتری را میکند. بطور مثال اصل وحی الهی ر ا با ادعای عقل ا نسا نی چطو ر می تو ا ن آ شتی کر د ؟ آ یا شر یعت را که متکی به علم الهی است با حقوق جدید که استوار به اساسات غیر علم الهی است و یا و فا دا ری به وحد ت دینی را با اتحاد ملی چطو ر میتوا ن آ میخت (۱)

* * *

این مرحلهٔ ثانی برخورد شرق اسلامی روبه انحطاط و غرب روبه ارتقا رانیز میتوان به دو بخش تقسیم کرد: ویکی را میتوان مرحلهٔ فریفته گی وبخش دیگری را مرحلهٔ مقاومت و سبا رزه نامید .

راستی هم دردورهٔ آغاز این مرحلهٔ ثانی نویسندگان ومتفکرین عالم اسلام فریفتهٔ ایدآل عدالت ومساوات مغرب زمین شدند و آنجا را مهد تمدن و علوم عقلی دانستند وپنداشتند که دنیای غرب یگانه

---

(۱) برای معلومات بیشتر تاریخی این جریانات فکری رجوع شود به اثر قبل الذکر البرت حورانی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

معلم خوب است و اگر جوامع اسلامی به شاگردی آن به پردازند و علوم و فنون آنرا فرا گیرند اصول فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی آنرا در جوامع خویش جامهٔ عمل بپوشانند در این صورت هم جهان اسلام از افتادگی و انحطاط نجات خواهد یافت و هم قدرتهای لیبرال و منور غربی از کشورهای اسلامی حمایه خواهند کرد و شر قدرتهای منفی را خود ایشان از مردم مسلمان دفع خواهند نمود .

اما طی سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۲ غرب چهرهٔ جدید خود را نشان داد. جهان اسلام در این مرحله به کلی پی برد که ممالک اروپائی در هر فرصتی که آرزو داشته باشند واراده کنند میتوانند در قلب کشورهای شرقی فرو روند و آنرا تحت فرمان خویش قرار دهند. اشغال تونس توسط فرانسه در سال ۱۸۸۱ و اشغال مصر توسط انگلستان در سال ۱۸۸۲ برای جهان اسلام درس بزرگ تاریخی بود. در اثر این حوادث جریان فکری نیز در عالم اسلام دگرگون شد. ونکتهٔ مهمی که بیشتر از همه جلب توجه کرد این بود که تسلط اروپا بزرگترین خطر یست که امت اسلامی را تهدید میکند . مسأله قدیم احساس انحطاط تمدن اسلامی به حال خود باقی بود و پرابلم جدیدیکه بران افزوده شد این بود که چطور در برابر قدرت بی سابقهٔ جهان غرب مقاومت کرد، چطور زنده باقی ماند. مسألهٔ برخورد شرق و غرب از مرحلهٔ فریفتگی و تماس فکری و نظری گذشته و به پروبلم حیاتی مرگ و زندگی مبدل شد و ثابت گشت که عامل اساسی این خطر مرگ از بیرون تمدن اسلامی متوجه انست نه از داخل آن.

بطور عموم موقف فکری مسلمین در این مراحل برخورد شرق و غرب داستان مشهور مولینا جلال الدین بلخی را بخاطر می آورد که گوید. چند تنی در تاریکی بافیلی رو برو شدند و هریك یکی از اعضای انرا لمس کرد و به اساس مشاهده محدود خویش فیل را به انواع مختلف تعریف نمودند . جهان غرب ما موت دیو پیکری بود که مسلمانان در تاریکی های تاریخ به یکی از پهلو های ان بر خوردند و همان پهلوی را که درك کرده بودند همهٔ واقعیت پنداشتند . یکی گفت : جهان غرب یعنی دین عیسوی که با قدرتهای نظامی کشور های اروپائی نیرومند تر شده است. دیگر گفت: مغرب یعنی پرورش گاه سیانس و علوم تجربی. دیگری گفت: مغرب زمین یعنی مهد انکشاف اشکال نوفر هنگ و ادبیات مانند رو زنامه، رومان درامه و تاریخ نویسی. دیگری گفت. مغرب یعنی سرزمین دیموکراسی اجتماع سیاسی خوب قلمرو عدالت و مساوات و حقوق بشری و دولت های مسئول در پیشگاه مردم . دیگری گفت . مغرب یعنی فساد اخلاقی، جای عیش و خوش گذرانی، جهان مادیت پرستی، فاقد حس بشری و بالاخره آن دیگری گفت . مغرب یعنی قدرت خود خواه و خود پرست فرمانروائی و باداری قدرت استعمار و استثمار .

* * *

چهره سید جمال الدین افغانی در همین متن تاریخ ظهور میکند که در ان دنیای غرب چنگالهای تسلط

استعماری را بیرون کشیده بود و انقلاب صنعتی و انکشاف اقتصادی کشورهای بزرگ اروپائی را بسوی تسلط سیاسی و نظامی ممالک شرقی سوق داده بود. سید از یکطرف بر حالت انحطاطی جوامع اسلامی آگاهی کامل داشت و از طرف دیگر خطر فشار قدرتهای اروپایی را برای تسلط بر قلمروهای اسلامی بشدت احساس میکرد. وی در یافت که عالم اسلام در برابر مساله عاجل مرگ و زندگی قرار گرفته است و راه حل عاجل آنرا در مبارزه عملی در میدان سیاست دید. از یکسو خصوصیات کرکتری سید که اساسا شخص بیرون گرا Extravert وطبیعةً متمایل به عمل و فعالیت در جهان بیرونی بود و از سوی دیگر ضرورت عاجل آنوقت بر ای اقدامات عملی بر ضد نیروهای استعماری غرب به سید فرصت اندیشه های طولانی را نه داد تا به طرح نظری منظم مسائل به پردازد.

در رساله مشهور «نیچیریه» وقتی سید در مورد مسائل علوم عقلی و تجربی ان عصر استدلال میکند یک ساختمان ذهنی و سبک استدالی کلاسی را منعکس میسازد که متعلق به علمای اسلام قرون گذشته بود با وجود چنین ساختمان ذهنی جدلی نظری سید وقتی با دنیای قرن نزدهم اروپائی اشنا میشود با نبوغی که داشت مسائل عمده انرا بصورت مودرن درک می نماید مثلا ضمن تعلیمات غیر رسمی به شاگردان مصری خویش بعد از سال ۱۸۷۱ برین نکات عمده تاکید میکرد که بزرگترین خطر یکه جهان اسلام را تهدید می نماید مداخله قدرتهای اروپائی میباشد وراه مؤثر مقاومت در برابر این خطر در سه چیز است. ضرورت به وحدت ملی، ضرورت به یک وحدت در چوکات بزرگتر وحدت ملل اسلامی وبالاخره ضرورت به قوانین اساسی که قدرت فرمانروایان خود مختار وقت را تحدید نماید. مفکوره دوسی یعنی اتحاد عالم اسلام یا پان اسلامیسم یکی از اهداف مهم مبارزات ومجادلات سید بود. اما وقتی به جوانب دیگر مبارزات او مخصوصاً به فعالیت های وی در هندوستان نظر افگنیم می بینیم که وی در آنجا وحدت ملی بین هندو مسلمان را تبلیغ میکرد وملیت را مافوق اختلافات ادیان ومذاهب قرار میداد. ازین نوع پیش آمد چنین برمی آید که پان اسلامیسم باید یگانه هدف ستراتیژیکی سید نه بوده باشد بلکه آنرا یکی از وسائل مؤثری می پنداشت وسی خواست توسط آن کشورهای اسلامی را بیدار کند ونیروی مقاومت ایشانرا در مقابل تسلط غربی تقویت بخشد. اما وی ناسازگاری و مشکلات آشتی مفکوره پان اسلامیسم را با دیگر نکات پروگرام خویش درنظر گرفت. چه اگر این مفکوره اتحاد عالم اسلام تلاشی در راه برگشت به گذشته بی باشد، دو مفکوره دیگر پروگرام وی یعنی تثبیت هویت های ملی وتشکیلات سیاسی مفکوره های عصر جدید بود که سید عمری در راه آن به مبارزه پرداخت. علاوه برین تحت تاثیر افکار اروپای

قرن نزد هم مخصوصاً فرانسه آن عصر سید با اثار گیزو Guizot آشنا شد و مفهوم «تمدن» را محتویات جدید آن عصر برداشت . وبار نخست اسلام را تنها به حیث دین در نظر نگرفته بلکه به حیث تمدن اسلامی درمیان گذاشت . سید رامحتوای جدید مفهوم «تمدن» یعنی مفهوم «ترقی» بخود جلب کرد . گیزو «ترقی» رادر دوسمت میدید: (۱) انکشاف اجتماعی در راه رفاه روزافزون عموم مردم . (۲) —انکشاف فردی از نگاه استعداد های فکری، ذهنی، اخلاقی . به نظر گیز و هر دو نوع انکشاف درقدرت انسانی قرار دارد . ومیگفت که انسان خودش میتواند توسط فکر احساس ونیرو های ذهنی واخلاقی خویش برجهان حکمرانی کند وعاسل این فرمانروایی رابر امور فردی واجتماعی عقل واراده انسانی می دانست . این مفکوره قرن نزده فرانسه را وقتی سید در ساحه تمدن اسلام می کشاند گوید که تمدن اسلامی واجد همین خصوصیات بود . چه در عصر اعتلای این تمدن همه عواسل ضروری انکشاف وجود داشت یعنی انکشاف اجتماعی وفردی عقیده به تعقل . امادرزمانه های بعد ی جامعه اسلامی این خصوصیات را از دست داد . وی عقیده داشت که با آموختن علوم عقلی جدیداروپا واستقرار دوباره وحدت اسلامی تمدن اسلام خواهد توانست عظمت وبزرگی اعصار گذشته رابازیابد . ولی سید باز هم مانند متفکرین گذشته علل انحطاط عالم اسلام را در عوامل سیاسي ونظامی دید . ازین جهت به مسائل سیاسی بیشتر توجه کرد .

چون تفکرات وی متوجه جهان سیاست شد، سلاطین وزمامداران مستبد کشورهای اسلامی آنوقت را مانع بزرگ در راه تطبیق عقاید خویش یافت ودر مقابل آنها به مبارزه پرداخت . مجادله بازمامداران بدوجستجوی زمامدارخوب همه سرگذشت پراشوب حیات سید راتشکیل میدهد . وی مانند افلاطون زمامدار خوبی راجستجو میکرد که نظریات اورا جامه عمل بپوشاند . اما باین اختلاف بزرگ که افلاطون طرح منظم و فکری نظام سیاسی جمهوریت خود را زیر بغل داشت و سید کدام طرح فکری منظم و منسجم مبارزات خود رانزد خود نداشت . وی مانند فارابی اتحاد بین فیلسوف و زمامدار را در نظر داشت و در طول عمر در جستجوی این مدینه فاضله با شکست ها مواجه شد . سوء تفاهم بین سید و زمامدار همیشه ازینجا برمی خاست که زمامدار می خواست از نفوذ روحانی او برای تقویه اقتدار سیاسی خویش استفاده کند در صورتیکه سید میخواست زمامدار رادر راه وحدت ملل اسلامی برای مبارزه در مقابل تسلط غرب استخدام نماید .

طی مبارزات شب و روز و فعالیت های عملی عاجل خویش سید باوجود اینکه متوجه جهان سیاست بود فرصت نیافت به دو نکته اساسی ذیل توجه کند :

(۱)ـ توجه به‌فلسفه های سیاسی‌آن عصراروپا وطرح مسأله اساسات قدرت سیاسی‌وجستجوی ریشه های استبداد و مطلق العنانی زمامداران درعمق جهان‌بینی مشرق‌زمین.

(۲)ـ توجه به این نکته که‌زمامداران کشور های اسلامی‌و قدرتهای استعماری آنزمان‌برای استقرار و استحکام‌تسلط خویش‌بر جوامع‌شرقی وجه‌مشترکی‌داشتندو بیك‌عنصر مهم‌اتکاءمیکردند واین عنصر عبارت بود از جهل و نادانی‌مردم عوام و فقر مادی و معنوی‌ایشان.

گرچه سید اساسات فلسفهٔ سیاسی را از نو طرح نه کرد. و در تلاشهای خود از جنبش های مردم و نقش آن در حوادث تاریخ دنیای‌غرب‌مخصوصاًدر انقلابهای اجتماعی و سیاسی آن الهامی برای جهان اسلام نگرفت. ولی بااین هم‌در اثر مبارزه های پی گیروی بازمامداران مستبد شرقی جریانات مشروطه طلبی ووطن خواهی بصورت غیر مستقیم‌درکشور های اسلامی تقویت یافت و مخصوصاًدر ممالك‌عربی اساسات‌جریان‌ریفورمیسم و تجدد دریخته شد.

بصورت‌عموم‌میتوان گفت که: چه‌در تحولات‌بی سابقهٔ‌خودجهان‌غرب وچه در بر خورد آن‌تمدن باشرق اسلامی مهمترین نکته عبارت است‌از برخورد دین‌و فلسفه. تصادم‌دین‌و فلسفه‌حادثه‌ایست که از آغاز دورهٔ رنسانس نقش قاطعی‌در انقلاب جهان بینی غربی داشت. و همین تصادم است که‌درساحهٔ تلاقی‌شرق‌و غرب‌درعصر سیدعمده‌ترین مساله‌بودوامروز به‌همان‌اهمیت‌خود باقی‌است. سید این مسأله عمده را در جوابی که در رد «رنان» (Renan) فیلسوف فرانسوی در پاریس نشر کرد به وضاحت وروشنی قابل وصفی طرح میکند. در یك‌بخش از متن فرانسوی این مقاله سید چنین گوید:

«ادیان به هر نامی که نامیده شوند همهٔ آنها با یکدیگر شباهت‌دارند. بین این ادیان و فلسفه هیچ نوع تفاهمی، هیچ‌نوع امکانات آشتی موجود نیست. دین انسان را وامیدارد تا ایمان وعقیدهٔ را به پذیرد.

درصورتیکه‌فلسفه او را ازین عقیده‌و ایمان یابکلی یاتا حدی آزاد می‌سازد...

هر فرصتیکه دین غلبه‌کند فلسفه را ازبین می‌برد. و معکوس قضیه هنگامی رخ‌میدهد که فلسفه قدرت مطلق را در دست گیرد. تاوقتیکه انسان وجوددانشته باشد مجادله بین عقیده وتفکر آزاد بین‌دین وفلسفه خاتمه نخواهد پذیرفت، اماسی‌ترسم که‌درین مجادلهٔ‌شدید پیروزی‌به‌جانب تفکر آزاد نخواهد بود. چه عوام تعقل رادوست‌ندارند وهم تعلیمات آنرا فقط عدهٔ‌محدودی‌ازخواص درمی‌یابند ونیز ازسببیکه‌علم گرچه خیلی زیبا باشد بازهم به‌ارضای کامل‌انسان نمی‌پردازد. چه انسان تشنه ایدآل است و خوش دارد درقلمرو های اسرارآمیز ودور دستی تهداب‌گذاری کند که

فلاسفه و علما از درك آن وتجسس د ر آن عاجزند .» (۱)

متن فوق نکات مثبت و منفی در بر دارد که هردو جهت مهم دلچسپ و با ارزش میباشد .

نخستین نکتهٔ مثبتی که نکتهٔ آغاز متن است این است که مهمترین مساله برخورد شرق وغرب در آن عصر و مساله عمدهٔ عصر امروز را باچنان وضاحت وجرأت اخلا قی طرح میکند. چه ما امروزبا همین مسألهٔ روبرومیباشیم ودر طرح مسائل عمدهٔ خویش به چنین وضاحت روشن بینی وجرات اخلاقی محتا جیم .

نکته مهم دوم دراشارهٔ اخیر متن است به موجودیت تما یل دینی و عقید ه وی انسا ن باین قضاوت خویش سید برضد جریانات فکری عقل گر ائی وسیانس گرائی سطحی قرن نزد هم قرارمیگیرد. وسسأله ای را طرح میکند که در قرن بیستم معنی ومفهوم تازه یافته است .چه قرن بیستم آن ر و حیهٔ سادهٔ عقل گراو سیانس گرای سطحی رامحکوم کرده است وآنرافاقد عمق وار زش علمی سی د اندو علوم انسانی امروز موجودیت چنین تما یل را بحیث یك پدیده تأیید میکند. روانشنا سی اعماق در ریشه های عاطفی وتحت الشعوری آن وبشرشناسی درمعانی فرهنگی اجتماعی وانسانی آن مصروف تحقیق اند .

اما متن فوق د ونکتهٔ قا بل بحث نیز دارد .

اول اینکه : و قتی سید با اطمینان کامل از عقب نیشنی تفکر آزاد حرف میزند، حکم وی درین مورد متکی به نوع قضاوتی است که متعلق به ساختمان ذ هنی اعصار گذشته میباشد . چه متفکرین قرون گذشته ما جامعه را به دو طبقه تقسیم میکردند :(۱) طبقه خواص و(۲) طبقهٔ عوام . متکی براصل ثبات گرایی (Fixism) این تقسیم را غیرقابل تفسیر می پنداشتند. اگرا ین فرضیهٔ دو طبقهٔ ثابت خواص وعوام را به پذیریم بدون شك قضاوت سید درباره شکست تفکر آزاد درمقابل عقید—ده صحت خواهد داشت .واگربه اساس فرضیهٔ اول این مقالت مفهوم تحول وانکشاف را در مورد فرد و اجتماع به پذ یریم وتعمیم عصری تعلیم وتر بیه را درنظر گیریم. در ین صو رت مفا هیم ثابت خواص و عوام ارزش قاطع خود را ازدست میدهد ومساله مجادله عقیده وتفکر آزاد به نوع دیگری طرح میشود .

دوم اینکه: نارسایی علما وفلا سفه در موردفهم وشرح تما یلا ت سیتافز یکی انسان نیزقابل غور ا ست. چه اگرعلم وفلسفه را به معنی افلا طو نی وار سطوی وبه پیروی ازآنها به معنی حکمای اسلامی قدیم درنظرگیر یم. در ین صورت باز هم شك وتردیدی در مورد حکم سیدباقی نمی ماند

---

1) Sayed Jamalluddin Al—Afghani »
Al—Radd. Joural des Deb ats. 18 Mai. 1883. Paris
cf. A. Hourani P. 122.

وا ما اگر انقلاب فلسفه وعلوم جد ید وانکشافات آنرا در نظر گیریم وعملا مشاهده کنیم که علوم چه تحقیقاتی انجام سید هند وچه نتا یجی بد ست می آورند در ین صورت در خواهیم یافت که‌راه انکشاف فلسفه و علوم هنوز بسوی لایتناهی باز است .

خلاصه میتوان گفت که نبوغ حضرت سید جمال‌الدین افغانی باوجود سا ختمان ذهنی‌بسبك قد ما توانست مودرن تر ین ومهم تر ین بر و بلم های عصر خود وادرساحه بر خورد شرق وغرب منعکس سازد ودر راه حل آن عمری به تلاش و مبارزه پر دازد. وا سا سات مبارزات امر وزی را پی ر یزی کند.وی‌در یافت که بز رگتر ین‌پدیده تار یخ جها ن موجو د یت تمد ن غر بی است و بر خورد به‌آن اجتناب نا پذیر است. اما در ین برخورد چه‌راهی را میتوان در پیش‌گرفت که به کمك آن ما شر قیان هم شرایط حیا تی فردی وا جتما عی خود را بهبود بخشیم‌وهم هویت انسانی‌خودرا وسعنی‌حیات‌فردی واجتماعی خودرا از دست نه د هیم. واین راه که یکی از اهداف اساسی‌مبارزات سید بود. وا مروز هم صحیح تر ین راها جلوه میکند. هما نا تثبیت هو یت ملی میبا شد و برای اینکه هم هو یت ملی تثبیت شو د وهم در راه انکشاف‌تمد ن مغر ب قر ار گیر یم یکی ازشرایط ابتدائی وا سا سی آن بفکر سید انتقال علوم وفنون در السنه ملی است. واین و ظیفه مهم عصری هنوز در پیش روی ماست. بعضی کشورهای اسلامی در ین‌راه تا حدی‌قدمهای مهمی بر داشته‌اند

* * *

بعد از سید جر یان فکری آن شخصیت بزرگ را محمد عبده و پیروا نش به پیش بر د ند. اما عبده درنکته مهمی با سید اختلاف‌نظری داشت که برای بحث ماارز ش دارد وا شاراتی نیزبه‌این نکته کرد یم. عبده‌راعقیده‌بر ین بود که برای برخورد صحیح ومو فقانه‌با تمدن غرب تنها مبارزات سیا سی وتلا شهای عملی کافی نیست.بلکه مهمتراز همه طرح نظری وتثبیت ا سا سات فکری‌این برخورد ا ست. وپروگرام اصلا حی ورفورمی خود رابه چهارنکته ذیل‌استوار کرد: (۱) تصفیه دین اسلام‌ازتاثیرات وعادات‌فا سد.(۲)دفاع از اسلام در مقابل نفوذ اروپا یی‌وحمله های‌عیسو یان(۳) رفورم تعلیما ت عالی (۴) طرح دو باره دو کتر ین اسلام در رو شنی افکار جد ید.

این پرو گرام در جر یان رفو ر میسم مصر مخصو صا در سا حه تعلیمات تا ثیرات مهمی‌وارد نمود. اما پرو گرام طرح دو باره ا سا سی دو کتر ین اجتماعی و سیا سی اسلام در رو شنی افکارعصر امروزپرو گرامی‌است که‌باوجو د تلاشها و ادعای‌شخصیت‌مشهوری چون علامه اقبال لا هو ر ی هنوز عملی‌نشده‌است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

علامه اقبال شخصیتی بود که ادعای انرا داشت و توقع میرفت که بتواند اصول و پرنسیپ های دوکترین اسلامی را در پرتو افکار جهان معاصر بار نخست طرح کند. چه وی با دنیای غربی بهتر از سید آشنا شده بود و درانجا تحصیلات فلسفی انجام داده بود هم تمدن اسلامی را از نزدیك می شناخت اما باوجود این شرایط مساعدی در دام چنان تناقضات فکری گرفتار آمد که افکار لطیف بشر دوستی را با نظریه بی رحمانه اراده قدرت انسانی برترین نیچه Nietzcshe درآمیخت صوفیان راید گفت اما راه حلی که گمان کرد برای تجدید تفکر اسلامی یافته است همان راه متصوفین بود که صوفیان بزرگ اسلام قبل ازوی وبهتر ازوی بیان کرده بودند .طوریکه گپ گوید :

«وی اخلاق صوفیان را نه پسندید اما جهان بینی صوفیانه را راه حل برای پروبلم های امروز جهان اسلام دانست»(۱) وازطرف دیگر علامه اقبال از اسلامی حرف میزند که ساخت تفکر و تحلیل شاعرانه خود اوست و تطابقی بادین اسلام واقعی وتاریخی ندارد .

بدین ترتیب سالها بعد از سید علامه اقبال باوجود اشنائی بهتر باجهان غرب وعالم اسلام وقتی

۱— از دین اسلام تعبیر عندی پیش میکند .

۲—طرح مسالهٔ فکری جهان اسلام را درچوکات جهان بینی متصوفین قرار میدهد، و

۳ - مفکوره سلیت و تثبیت هویت سلی را به معنی واقعی و عصری آن در نظر نمی گیرد،

ازین جهت به مقایسه فکر و موقف سید سه قدم عقب می گذارد و می رود. و این مساله طرح دوباره اصول و پرنسیپ های دوکترین اسلامی در پرتو افکار جهان امروز که محور مبارزات سید بود و محمد عبده آنرا در میان گذاشت وعلامه اقبال انرا حل نکرد بلکه مغشوشتر ساخت. امروز به همان شدت وحتی بشکل حادتری میباشد ومحتاج تفکر وتعمق است.

• • •

پیشنهادی در بارهٔ :
نخستین کانگرس غرب شناسی توسط دانشمندان شرقی

باگمان من بهترین تجلیل شخصیت سید جمال الدین افغانی درین نخواهد بود که بگوییم در کدام سرزمین به دنیا آمد یانیامد چه این سوال وهرنوع جوابیکه به آن داده شود هیچ تاثیری در حل سوال اساسی که سید عملا طرح کرده است وارد نخواهد کرد . تصور میکنم که بهترین تجلیل آن شخصیت درین خواهد بود که همان معضله ایرا که وی درك کرد وعمری در راه حل آن تلاش نمود وزحمات ومشقات بسیاری را متحمل شده وهنوز به شکل پیچیده تری بجای خود باقی است دوباره طرح کنیم ودر راه حل آن اندکی بخود زحمت تلاش ذهنی دهیم .

(1) H.A.R. Gibb, Modern Trends in Islam Libraire du Liban Beirut 1975

(c) ketabton.com: The Digital Library

آن سوال چنین است: ماشرقیان بطورعموم وعالم اسلام بصورت خاص امروز راجع به غرب چه فکر میکنیم ؟

سوال ساده ای نیست شرح وتوضیح زیادی میخواهد . وگفتارقبلی ما مقدمه ای بر ین شرح وتوضیح بود. مادرین مختصر میکوشیم به بعضی از عناصر تشکیل دهنده این معضله مهم اشاره های کو تاه بنمایم .

• • •

برخورد مابا دنیا ی غرب امروز دراستداد موقف سیدجمال الدین افغانی قراردارد . لهذا یکی ازعناصر مهم طرح روشن معضلهٔ امروزی مااین است که افکار سید وتاثیرات آن درکشورهای اسلامی به دقت تحلیل شود . (طورمثال درمصر افکار شیخ محمدعبده وپیروان او در ایران تا ثیر افکا روی درجنبش مشروطه خواهی .درافغانستان جر یان فکری که با محمو د طرزی وبعداً محی الدین انیس وبعضی نویسند گان که هنوز درقید حیات انداز نزد یك مطالعه شو ند) .

اما باید درنظر داشت واین اساسی ترین نکته پروبلم گذاری امروزی است که نه جهان شرق ونه عالم اسلام امروز همان واقعیت عصرسید است ونه دنیای غرب دنیای قرن نزدهم میباشد . لهذا پروبلم امروزی مانیز به همان شکل به همان سادگی نیست بلکه پیچیده ترشد ه است.

• • •

نخست درمورد غرب .

میتوان گفت که بعد از انفجاربم اتومی برشهر هیروشیما و ا نقلاب عظیم صنعتی و تخنیکی که درجریان است.درآن سرزمین یك دوره جدید تاریخی آغار یافته است که دوره های قبلی مخصوصاً قرن نزدهم درآن مانند یك دوره قبل ازتاریخ جلوه میکند .

قبلااشاره شد که اصلاح طلبان ورفورمیست های مسلمان ساده دل قرن نزده تصور میکردند که اگر کشورهای شرقی ارزشهای تمدن غربی رادرحیات ملی واجتماعی خویش بپذیرند درآنصورت این کشور درقطار ممالك پیشرفته جهان غرب محسوب شده وقدرت های لیبر ال و عدالت پرور غربی از ایشان پشتیبانی خواهد کرد. امروز عصرچنین خوابها وخیالها سپری شده است .دوجنگ خونین جهانی خطر دایمی اسلحه ذروی اعتماد واطمینان را که جهان غرب بخوددداشت وسایر جوامع بشری به تمدن وا رزش های غربی داشت برهم زده است . هم جهان غرب در مورد ارز شهای کلتو ری ومعنوی خوددچار شك وتردیدشده است وهم سایر جهانیان این اعتمادراد رمورد ارزشهای تمدن غر بی ازدست داده اند .واین سوال به وجود آمده است که : یك تمدنیکه توسط ارزشهای معنوی وفرهنگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

خویش ازتباهی تمدن خود نتواند دفاع کند، باسلل بیرون ازحوزه خویش چه مساعدتی کرده خواهد توانست ؟ وسوال دیگراین است که: این تمدنیکه بزرگترین امکانات تعبیر را در تاریخ بشر در دست خوددارد . هم وحشتناکترین وسایل تخریب را نیز ایجاد میکند ، باید در هر پرنسیپ ارزشها وجهان بینی آن عیب اساسی موجود باشد . باید کرم مهلکی در بطن این میوه رنگین وشیرین نهفته باشد. این کرم راباید شناخت !

واقعیت شرق وغرب بشکل قرن نزدهم نیز معنی خود را از دست داده است . تمدن جهان غرب خودش حالا به دسته های شرق وغرب تقسیم شده است که با ایدیولوژیهای متضاد نظام های اقتصادی واجتماعی وسبك حیات مختلف در حال برخورد می باشند . وصحنه این برخورد دیگر اروپای کوچك نیست بلکه تمام زمین است که در ان برخورد شرق اسلامی وغرب عیسوی یك مسئله کهنه کوچك وبی معنی جلوه میکند .

ولی بااین هم جنبه دیگر واقعیت غرب این است که این همه اختلافات و تضاد های ایدیولوژیکی بین آن دوبلاك همه آن را می توان سر بنای فکری وشعوری دانست چیز یکه آن دورا باهم نزدیك میسازد ، طرز حیات، طرز فکر ایشانرا تعین میکند و باعث ثروت، قدرت و نیروی جهانی آنهاست . یك نوع زیر بنای اقتصادی واحد وشبیه است و آن عبارت است از صنعت متکی به پیشرفته ترین ساینس وتکنولوژی .

در برابر واقعیت متناقض غربی موقعیت جهان خود را چطور میتوان درك کرد ؟ اگرموقف وابستگی بدون چون و چرا به آن شرق و آن غرب و پیروی کورکورانه از ایشانرا به یك سو گذاریم، فقط دو راه باقی می ماند :

یا اینکه: تضاد کهنه شرق وغرب را فراموش کرد ، بلاکهای شرق وغرب امروزی را به حیث واقعیت پذیرفته وجوامعیکه نه به آن پیوسته اندو نه به این به نام جهان سوم بنامیم و جهان سوم به اساس همین معیار در داخل جوامع خودراست خود را از چپ خود تمیز و تشخیص نماید .

یا اینکه : اگرزیر بنای اقتصادی صنعتی متکی برساینس وتکنولوژی را که عامل اساسی ثروت ونیرومندی کشور های بزرگ غربی است معیار قرار دهیم درین صورت آن شرق وآن غرب را میتوان یك واقعیت واحد دانسته وتضاد کهنه شرق وغرب دوباره معنی نوی می یابد .

ولی در هردو صورت نتیجه یکی است .چه بصورت تضاد شرق و غرب کهنه و یا بصورت واقعیت امروزی جهان سوم ما مجبوریم بامغرب زمین بطور کلی و یا با دوجهت متضادان جداگانه ازلحاظ فکر ونظر جداً رو برو شویم . از لحاظ فکری ونظری از جهتی گفتیم که برخورد اقتصادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

و اجتماعی ما از دیر بست (بیش از ۱۵۰ سال) . که جریان دارد : اما هنوز ما نتوانسته ایم اساسات فکری ونظری آنرا نزد خود به روشنی ووضاحت طرح کنیم.

ثانیاً در مورد شرق :

میتوان گفت که در جوامع این سرزمین بی توازنی عمیق بین واقعیت اجتماعی واقتصادی از یکطرف وواقعیت ذهنی وفکری از طرف دیگر به‌وجود آمده است. به‌این معنی که واقعیت فکری وذهنی به تناسب واقعیت اقتصادی واجتماعی خیلی عقب مانده است و فاصله بین دو واقعیت روز به روز بزرگتر میشود .واین از جهتی است که مغرب مانند سیل در جوامع شرق نفوذ کرد .ساختمانهای اجتماعی واقتصادی، سیاسی و کلتوری ایشانرا بدون کدام مقاومت جدي تحت‌تاثیر قرار داد . اما پروبلم برخورد جهان بینی واساسات فکری متضاد یکه در حال تصادم اند در میان گذاشته نشد ومتفکرین شرقی راجع به جهان بینی خود پرنسیپ واصول آن در روشنی این برخورد جهان بینی ها به تحلیل وتفکر جدی نه پرداختند .از ینرو پروبلم فکري ونظری به حال خود باقی مانده است .

بی‌توازنی فوق را میتوان توسط دو مثال کوتاه اندکی روشنتر ساخت :

دهقان ما از ماشین آلات زراعتی جدید کار میگیرد .اما حرکت ماشین در نظرش اعجاب انگیز است ودر مقابل چشم بد به دم ودعاستوسل میشود . و متوجه نیست که ساختمان ذهنی وی متکی به یك جهان بینی است که اختراع علمی وتولید ماشین راغیر ممکن می سازد . وگرنه وی از دیری باید خودش همین ماشین را می ساخت ومحتاج به تولید کننده ومخترع غربی نمی‌بود و ووخامت مسأله در ین جاست که باچنین ساختمان ذهنی استفاده از پیشرفته‌ترین آلات تخنیکی را بیش از پیش برده وغلام مخترع وتولید کننده‌ماشین میسازد .

همچنین ما مو را داری ما در چوکات اداری بسبك جدید مشغول فعالیت است اما نه از اساسات فکری وفلسفه سیاسی و پرنسیپ های عقلی آن آگاه است و نه قرن آنرا باطرز اداره سبك قدیم‌شرقی درنظردارد .از ین جهت بیك موجود بیوروکراتیك بی روحی‌مبدل میشود.

خلاصه تحولات اجتماعی واقتصادی مانند حادثه‌طبیعی جریان یافته‌است و کدام اراده‌وطرح شعوری روشنی در آغاز یادرجریان این تحولات نقشی نداشته از ین رو پدیده های اجتماعی و اقتصادی سیرطبیعی اجتناب ناپذیر خود را می پیمایند اما چون احساس ضرورتی به برخوردفکری نشده این واقعیت عقب مانده ورز به روز عقب تر میرود. وباین بی توجهی به مسایل‌فکری و نظری چنین جوامع زنجیر بردگي در مقابل غرب را بدست‌خود دور خودمي پیچند و مستحکم‌تر

(c) ketabton.com: The Digital Library

میسا زند. و متو جه نیستند که فقط انقلاب وانکشاف ذ هنی به انسان توانائی میدهد که وسایل تخنیکی واقتصادی را در راه رسیدن به آزادی حقیقی بکار برد.

نکته د یگری که درمورد شرق میتوان گفت این است که یکی ازمهمتر ین پد یده های قرن بیستم واقعیت ملی ا ست. در مبارزات استعماری وبعد ازعقب نشینی قدر تهای استعماری هو یت های ملی درجهان سوم بیش از پیش تثبیت شده است. در سرنوشت حیات اجتماعی وسیاسی جوامع به سو یه محلی وجهانی نقش اساسی را به عهده گر فته است. حتی نظا مهایکه خودرا انترناسیونالست میگو یند و خودرا سا فو ق ملیت قرار مید هند . عملا در دام وا قعیت ملی گر فتار آمد ه ا ند . سید جمال الدین افغانی ارزش این مفکوره مودرن را بوضا حت در یا فت اما تا امرو ز بحث علمی پیرا مون آن نه کرده ایم وا ساسات فکری ونظري آنرا نه گذا شته ایم. ازاین جا ست که جنبه احسا ساتی و عا طفی آن از پهلوی فکری و عقلی آ ن قوي تر است و از این جهت این واقعیت بزرگ عصر گاهی درعقاید نژادی محلی یا دینی و یادر تلاش احیای امپرا طور یت هابسبك با ستانی مغشوش میشود و ما هیت متر قی و خصوصیت نهضت مرد می آن نا پدید میگردد .

حیات اجتما عی امروز ما در دونوع جر یان در حال حر کت است: یکی تلا ش در راه تثبیت هو یت ملی است ود یگری تمایل به «غر بی شدن» است واین دو می هم یکی از پد یده های بی سا بقه قرن بیستم میبا شد. بیرون از حوزهٔ تمدن غرب در همه جوامع روی زمین تمام تغیرات وتحولات اقتصاد ی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی فقط یك سمت دارد و بس: همه بسوی «غربی شدن» سیر میکنند. اما این هدف « غر بی شدن » اگر به آ خر ین نتایج آن کشا نیده شود یك هد ف متناقض بخود ا ست. چه «غر بی شدن» درنها یت امر بیگانه شدن از خود است. از د ست دادن هو یت فردی واجتماعی خود است. از اینجا فرد وا جتماع شر قی این حر کت به سوی ازخود بیگانگی را یا تو سط مفکوره هویت ملی یا توسط عقیده د ینی جبیره می نما ید. اما در پهلوی این هردو عکس العمل جبیره اي دیگرلا زم است که برمبنای اساسات عقلی ا ستوار با شد .

بزرگتر ین رمز بر تری و قدرت غر بیان در ین است که نیر وی تفکر وتعقل را پرورش وانکشاف میدهند. همین نیروی تفکرو تعقل است که غرب را باد ارو فر ما نروای مطلق روی زمین سا خته است. درصورتیکه ملل جهان اسلام د ر حیات فردی واجتماعی خود ازغرب پیروی میکنند ازنتایج سیانس وتکنولوژی ایشان استفاده می نمایند اما در پهلوی آن نیروی عقل انتقادی و تفکر آزاد را پرو رش نمی د هند . نتیجه این نا رسائی بردگی وغلامی است. به این معنی که اشکال اجتماعی وفرهنگی وو سایل تخنیکی جهان غرب به جای اینکه تحت اداره وفرمان ما باشد ما تحت تسلط وفرمان آن قرار خـواهیـم

داشت و باین برده‌گی خویش تفوق وبرتری آن بادار جهان را بیشتر تقویه‌خواهیم بخشیدو بیش از پیش به راه از خود بیگانگی خو اهیم رفت .

پدیده مهم‌دیگر در کشور های شرق‌اسلامی طی تقریبا پنجاه سال‌اخیرعبارت است‌از توسعه و انکشاف تعلیم وتربیه‌به سبك‌غربی. امروز تعدادزیاد شرقیان یادر مدارس‌جدید کشورهای‌خویش ویا در مدارس عالی ممالك غربی علوم وفنون غربی را آموخته‌اندودر مورد فرهنگ وتمدن‌غربی معلومات نسبتاً عمیق و دقیقی دارند. اما خصوصیت قابل تامل این‌مدارس جدید ممالك شرق درین است که در هیچ یکی ازکشور ها تعلیمات جدید به‌ادامه‌تعلیمات مدارس قدیم اسلامی قرار نگرفته ودر هیچ جای‌سعی بعمل نیامده است که‌بین تعلیمات‌نو وکهنه‌پلی ساخته شودو یا ارتباطی قایم گردد .یا آن‌مدارس کهنه هنوز زنده اندوبدون رابطه باسدارس نودریك حلقهٔ بسته و محدود دور خود زیست میکنند .ویا آن مدارس ازبین رفته اندومدارس جدید بدون کدام بستگی با تعلیمات قدیم ، بدون سابقه یاریشه درکلتور و تمدن شرقی‌به کارآغاز کرده اند وچندنسلی را تربیه نموده اند . این گسیختگی و انفصال دونتیجه منفی را در پرورش تعلیم یافتگان جدید بار آورده است :

(۱) ایـن تعلیم یافته گان چون کاملا تحت‌تاثیر تعلیمات سبك غربی قرارگرفتند اکثر در مقابل‌غرب فاقد روحیهٔ انتقادی میبا شند .

(۲)- چون نتوانستند که برفرهنگ تمدن ولسان خودطوریکه‌شاید وباید تسلطیابنـد ازیـن جهت درپیشرفت و تکامل کلتورولسان خویش سهم خلاق‌و ابتکاری‌نه گرفته اند . این نخستین نسلهای پروردهٔ تعلیمات سبك غربی‌بیشتر به درختان بی ثمر شباهت دارند .

در پهلوی این پدیده نوع دانشمند و ادیب سبك مدارس قدیم شرقی ما هنوز زنده است. گرچه محیط فرهنگی و تعلیمی امروز به احتمال‌قوی‌چنین نوع دانشمند رادرآینده تربیه نخواهد کرد . ولی حقیقت این است که همین نوع دانشمند بود که تاحال‌در انکشاف وتکامل فرهنگ و زبان خود سهم خلاق و فعال گرفته‌است .زبان،ادبیات‌وتاریخ ما امروز ساخته دست اوست . با استعداد ونبوغی که داشت تا حد زیادی از تخنیك ها وروشهای علمی جدید استفاده کرد . ولی چون تسلط کامل برالسنه،فرهنگ‌و علوم غربی نداشت سهم علمی و کلتوری وی خواهی نخواهی محدود باقی مانده است .وموقف متناقض او نتیجه همین محدودیت است‌به‌این معنی که وی در روحیه انتقادی علمی خویش از پر نسیپ «یك بام ودوهوا» کار میگیرد یعنی درمقابل غرب موقف انتقادی دارد اما عین معیار های تفکر انتقادی را در موردخود بکار نمی برد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

این دونوع روشنفکریعنی تعلیم یافته جدید ودانشمندقدیم، ضد همدیگرند. تعلیم‌یافته جدید از دنیای‌غرب چیزی‌میداند اما در برابر آن از روحیه انتقادی کار نمی گیرد. ازفرهنگ‌و کلتورخود معلومات کافی ندارد. اما در مقابل آن‌موقف انتقادی اختیارمیکند برعکس دانشمندسبك قدیم، از جهان غرب‌معلومات کافی ندارد. اما در مقابل‌آن‌از روحیه انتقادی کار میگیرد. برلسان وفرهنگ خود مسلط است. اما در مقابل آن فاقد روحیه انتقادی میباشد.

خصوصیات فوق الذکر خیلی عمومی بود هیچ جنبهٔ کلیت ندارد. چه خوشبختانه امروزدر ممالک شرق‌و کشورهای اسلامی عده زیادی از دانشمندان سبك‌قدیم وجدید وجود دارند که هم صاحب دلندو هم صاحب نظر، هم‌از پروبلم های گذشته‌وحال خویشتن‌اطلاع دارند وهم‌مسائل بزرگ جهانی را در برابر چشم‌خویش گسترده می‌یابند. وراجع به‌اجتماع وکلتور خود راجع با نسان وجهان‌تشاویش واضطراباتی نزد ایشان موجود است. انتقادات علمی هم برخود دارند و هم بر دیگران لهذا موجودیت عده‌زیاد چنین دانشمندان صاحب دل و صاحب نظر جهان شرق‌وجهان اسلام به من جرأت میدهد تا مرام اصلی این گفتار را بیان کنم و پیشنهادی تقدیم نمایم.

* * *

پیشنهاد :

ما مردم مشرق امروز بیشتر از وقت‌دیگربه یك محاسبه‌وتصفیه عمیق ووسیع فکری‌و نظری و یك برخورد علمی‌وانتقادی‌با تمدن غرب محتاجیم. چه‌چنین برخورد علمی صحیح، درجملهٔ بسانتایج سهم‌علمی یك‌نتیجه اساسی دربر خواهدداشت. مادرورای آن‌خواهیم توانست‌اجتماع وتمدن‌خود، هویت اجتماعی وفرهنگی خود را بصورت دقیقتر و روشنتری درك کنیم. واین بزرگترین‌خدمتی خواهد بود که ما برای اجتماع وفرهنگ جهان خود انجام دهیم. دنیای شرق در حال حاضر دانشمندان زیادی دارد که‌میتوانند به‌خوبی ازعهده چنین کار مهم‌برایند.

دانشمندان غربی راجع به جهان شرق مطالعات و تحقیقات زیادی کرده اند و تقریبا از هشتاد سال به این طرف کانگرس بین المللی بنام کانگرس شرق شناسی تا سالهای اخیر در شهرهای بزرگ جهان تشکیل جلسه میداد. ومن درچند جلسه این کانگرس که‌اشتراك کرده‌ام همیشه‌احساس‌ناآرامی‌روحی و ذهنی درخود نموده ام، علت‌این احساس ناآرامی درین‌بود که میدیدم‌اکثرشرق شناسان‌مشرق را چون‌موزیم

آثار باستانی، چون لابورا توار بشر شناسی، چون محفظه اشکال مرده و کهن، السنه وساختمان های فرهنگی واجتماعی در نظر میگر فتند وانسانهای شرقی را محض به حیث مو ضوع دانش به حیث یك شی بیجانی مطالعه میکردند. وراجع به این شی بی روح نظر داده اند؛ قضاوتها کرده اند وحکم ها صادر نموده اند. واکنون وقت آن فرار سیده است که انسان شرقی دیگر محض موضوع دانش نباشد بلکه خودش فاعل دانش شود. دیگر فقط به حیث شی مطا لعه نشود. بلکه خودش به حیث شخص اظهار وجود کند ودرساحه تفکر راجع به خود وجهان سهم فعال گیرد. ودرمورد آنچه که غر بیان را جع به جهان گفته اندوسیگویند وراجع به آنچه غربیان راجع به شرق و شرقیان گفته اندوسیگویند بالاخره اظهار نظر کند. به قضاوت پردازد وحکم صادر نماید وچون انسان دارای شخصیت عقلی وفکری درجهان انسا نیت وعلم قدم گذ ارد. لهذ ا لا زم ا ست که بر ای نخستین با ر متفکر ین و د ا نشمند ا ن مشر ق و جها ن اسلام دورهم جمع شوند واولین مجلس علمي بنام «کانگر س بین المللی غرب وشرق شناسی» را تشکیل دهند ودران موضو عا تی مانند :

برخورد فلسفی شرق وغرب وپروبلم تصادم جهان بینی فلسفه های غربی در مقا بل جهان بینی های شرقی سیانس و تکنو لوژی غربی، اساسات آن ومعنی وارزش آن برای جهان شر ق .

سا ختمانهای اجتماعی سیاسی وفرهنگی مغرب وارزش و معنی آ ن بر ای جهان و بر ای شرق.

انترو پو لوژی وعلوم اجتماعی ومعنی ومفهوم آن برای غرب وبرای ما ، شرق شناسی، نقش آن در تمدن غربی ومعني وارزش آن در شناسائی تمدن های شر ق .

کلتور وادبیات غربی، ارزش ومعنی آن وتاثیرات آن در ادبیات شرقی وبسا مو ضوعات دیگري را مطا لعه و تحلیل نما یند .

به نظرمن منا سبتر ین محل برای نخستین جلسه چنین محفل بزرگ علمی وفرهنگی کشورما افغانستان خواهد بود. کشور یکه قلب ا سیا است. کشور یکه مر کزونقطه تقاطع وچهار راه عبور ومرور بزرگترین جریا نهای کلتوری و تاریخی بود. زرد شت از ین مرزو بوم به جهان پیغام فرستاد. بود ایی با ارز شهای فکری وهنری خود در ینجاتو سعه وانکشاف نمودواز ینجا بسوی آ سیای مر کزی رفت. تمدن یونانی درین نواحی با مشرق ورو حیه شرقی بر خور دمثمری انجام داد، تمدن کوشانی درین خاك در خشید وتمدن اسلام در ین سرزمین شا هکارهاي هنر وادبیات رایه و جو د آو رد واسروزهمین کشور که میهن سید جمال الد ین افغانی است. باید زمینه بر خو رد علمی و فکری جهان شرق را با تمدن غربی مهیا سا زد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از رابعه «اثیر» (۱)

ساقی

خیال نرگست موج می ناب است ایساقی
جهان در دیده ام یکعالم آب است ایساقی

زحد بگذشت بیصبری و کام دل نشد حاصل
دلم از حسرت لعل لبت آب است ایساقی

به جامی دستگیری کن خمارمی هلاکم کرد
مرا زین بیشتر کی طاقت وتاب است ایساقی

بده یک ساغر لبریز سر مست وخرابم کن
که امشب درچمن گلگشت مهتاب است ایساقی

سرت گردم نمی بینی خمار آلودهٔ خودرا
که دائم نرگست مست شکر خواب است ایساقی

بهاراست وحریفان رالب پرخنده می بینم
مراچون ابرنیسان دیده پرآب است ایساقی

زبس شوروفغان من جهان چون صبح محشرشد
هنوز آن کودک گلبازمن خواب است ایساقی

تنم بی باده میلرزد بیاو اضطرابم بین
دلم دربر برآتش همچو سیماب است ایساقی

لب لعلش چو بوسیدم تبسم کرد دانستم
که لعل اوشکر آلوده عناب است ایساقی

چوسی بیند برویت «رابعه» درسجده میافتد
که ابروی خمت در دیده محراب است ایساقی

---

(۱) این شاعره جوان درسن ۲۴ سالگی در سال ۱۳۱۶ ه ش وفات نموده. وی خانم دکتورامیرمحمداثیر بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آرزو

چشم های من گران از خواب شد
خواب درین های مژگان خانه کرد
زلده شد رؤیای سحر آسای من
گوش رغبت جانب افسانه کرد

دایهٔ پیرم کجا رفته است باز
تا به آواز خوش جانفرین
گوید از دنیای زیبای خیال
خواب را با طفل گرد اند قرین

گوش دارم تا بگوید قصه یی
قصه یی از روزگار باستان
قصهٔ جانپروری، افسونگری
از پری رویان ودیوان ودان ...

زان زمان بگذشت عمری، من هنوز
گوش دارم بر صدا ها، همچنان
آن صداهایی که می افزود موج
بر جبین موجدار آسمان

کاش دستی داشتم بر آسمان
کان صدا ها را ز سر آوردمی
موج های درد و اشک و آه را
از جبین مردمان بسترد می

می نوشتم شعرهای زندگی
با پرا فرشته عیش و سرور
با چنین افسون نگه میداشتم
آدمی را از غم و اندیشه دور

م.ع. صدقی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوقا نه

من چو پوقانهٔ بی تارم - بی ر ابطه ام

من سبک سیروسبک بارم- بی‌واسطه‌ام

من خطاخورده‌ام از دست یکی‌طفل‌یتیم

که به وی هدیهٔ یک‌آدم مسکین‌بودم

چون مرا یافت،مرا بردسوی کلبهٔ خود

مادرش‌خوش شد و پنداشت که نان‌آورده‌است

لیک چون دید مرا مادر آن طفل یتیم

گفت آهسته که: این طفل‌جهان‌آورده‌است.

* * *

من چو پو قا نهٔ بی تارم - درجو هوا

باکسی نیست سروکارم - بگذار مرا..

* * *

من نه نانم که مرا گشنه خورد سیر شود

من چو پو قا نهٔ بی تارفلک پیما یم،

عقدهٔ دردم و سررا به فلک می سایم

میروم،بی سبب از خویش،مگر می پایم

تا که نا بودي من یک دونفس دیر شو د

لحظه یی بر سر من«سات کسی تیرشود !»

باع بالا- کابل

پوهاندرحیم الهام

تقریظ

مجله احصائیه

درسال ۱۳۵۰ مجله سه ماهه جدیدي درعرصه مطبوعات کشور عرض وجود نموده است .

این نشریه سه ماهه از طرف ریاست عمومی احصائیه مرکزی بامضامین دلچسپ در بارهٔ احصائیه وتحلیل اوضاع اقتصادی کشور نشر میگردد .

ریاست عمومی احصائیه که تا کنون چندین اثر گرانبها همچون «احصائیه قرا افغانستان» نشر کرده است بانشر این مجله سه ماهه قدم دیگر در راه خدمت به اهل تحقیق و مطالعه گذاشته است .

بسیاری از مراجع واشخاص داخلی وخارجی بر ای مطالعه تحول اقتصادی افغانستان به گرد آوردن معلومات احصائیوی از منابع مختلفه دست زده اند که اکثر آنها بسیار زیاد قابل اعتماد نمیباشند و بسیاری از معلومات آن ها گمراه کننده است .

با نشر چنین مجله مفید درحقیقت ازسر گردانیهای بی مورد متتبعان و محققان کاسته می شود و آنان بسهولت میتوانند مطالب مفیدی را ازین طریق بیابند که هم موثوق وهم مجتمع است .

و از سوی دیگر گردآوری معلومات احصائیوی کمك بسیارموثر درساختن طرحها وبرنامه های اقتصادی و ارتقا یی می نماید وبروی چنین معلومات در واقع کار بررسی ومراقبت از وضع بازار داد وستد، واردات و صادرات و غیره خیلی سهل می گردد ودولت قادر می شوند که بروی اسناد ثقه دست بکار شود و پلان بسازد و پروگرام طرح کند .

مجله احصائیه نه تنها در بارهٔ وضع اقتصاد کشور معلومات مفید مجد هد بلکه خواننده را با تقدیم احصائیه های مفید از وضع توزیع و تکثر نفوس ، تدابیر در راه بهبود اقتصاد و جلوگیری از ازدیاد نفوس، وضع کار و بیکاری در داخل و خارج ، تجارت وغیره باخبر می سازد و خدمات خوبی درین راه انجام میدهد .

مجله ادب : نشر این مجله سودمند رابه همه کارکنان وبناغلی محترم عبدالکریم حکیمی رئیس عمومی احصائیه و بناغلی میرمحمد خالد مدیر مسؤول آن مجله تبریك گفته موفقیت مزید شان را آرزومند است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اخبار سه ماهه:

باپیام ښاغلی محمدداود رئیس جمهور

هفته یادبود هشتادمین سال وفات مجاهد بزرگ اسلام، سیدجمال الدین افغانی آغاز گردید

باخواندن پیام ښاغلی محمدداود رئیس جمهور، مجلس بزرگداشت مجاهد بزرگ علامه سید جمال الدین افغانی فیلسوف نامدار، قبل ازظهرروز چهارشنبه ۱۸ حوت ۱۳۵۵ در تالار رادیو افغانستان افتتاح گردید. بعد از ظهرهمانروزازطرف ښاغلی محمد داودرئیس جمهوربر آرامگاه سید در محوطه پوهنتون اکلیل گل گذاشته شد.

مجلس باقرائت چندآیه مبارکه قرآن مجیدآغاز شدوسپس بیانیه رهبر انقلاب ښاغلی محمدداود توسط ښاغلی سید وحیدعبدالله معاون وزارت امورخارجه خوانده شد.

دران محفل پیام ښاغلی محمدانور السادات رئیس جمهور عربی مصر توسط ښاغلی توفیق عویضه رئیس مجلس اعلای شؤون اسلامی مصرو پیغام ښاغلی احمدحسن البکر رئیس جمهور عراق توسط سفیر کبیر آندولت در کابل، خوانده شد.

ونیزدران محفل ښاغلی سیدوحیدعبدالله معاون وزارت امور خارجه وښاغلی عبدالوهاب طرزی به نمایندگی ازدانشمندان افغانی وښاغلی توفیق عویضه به نمایندگی از دانشمندان مهمان بیاناتی دادند.

ودانشمندان شامل سیمینارساعت دوونیم روز ۱۸ حوت بر سرآرامگاه سیدجمال الدین درمحوطه پوهنتون آمده اکلیل گل گذاشتند وبروح آن رادمرد دعا کردند.

جهت اشتراک درسمینار بین المللی بزرگداشت سیدجمال الدین افغانی، دانشمندان ازکشورهای مصر، عراق، ترکیه، پاکستان، هند، اتحاد شوروی، ایران، لبیا، تونس، الجزایر، فرانسه واطریش، به کابل آمده بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جلسات علمی سیمینار به روز (۱۹) حوت در تالار هوتل انتر کانتینا تنل آغاز گردید . و روزسه شنبه ۲۲ حوت با صدور قطع نامه یی ازطرف شاملان مجلس خاتمه یافت . در آن سیمینار دانشمندان افغانی ومهمان مقالات جالبی ایراد کردند و بر جوانب گوناگون زندگی علمی، سیاسی و عقاید و ملیت سید جمال الدین روشنی افگندند.

علاقمندان زیاد جهت استماع بیانات دانشمندان هرروزه حاضر می‌شدند .

یکتعداد کتب مفید به مناسبت این عرس فرخنده ازطرف پوهنتون کابل وموسسه بیهقی و پښتو تولنه ، مقالاتی نیز ازطرف مجله عرفان وادب و غیره نشر گردیده است . که پهلو های مختلف فکری و سیاسی سید را روشن‌می گرداند .

دانشمند انیکه دربن سیمینار بیانیه ایراد کرده بودند به ترتیب روز ها:

۱ - پوهاند عبدالحی حبیبی راجع به نسب وزادگاه سیدجمال الدین .

۲ - خیر ندوی عبدالله خدمتگار رر رر «زبانها یی که سیدمیدانست».

۳- پرو فیسور عبدالقادر فره خان عالم ترکی راجع به«فعالیت های‌فکری وزندگی‌سیدجمال الدین افغانی‌در ترکیه ».

۴- استاد عبدالحمید العلوچی دانشمندعراقی راجع به« جمال الدین افغانی در عراق».

۵ - ښاغلی حبیب‌الله‌رفیع ازافغانستان راجع به‌خدمات سید جمال الدین در افغانستان .

۶- پوهاند غلام صفدر استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری راجع «به‌مناظره قلمی سید جمال الدین افغانی با ارنست‌رنان فرانسوی در خصوص دین اسلام‌وعلم ».

۷- دکتور قیام الدین راعی استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع به روابط سید جمال‌الدین افغانی با دولت عثمانی» .

۸— ښاغلی عبدالله‌سمندر استاد پوهنځی شرعیات راجع « سخنی چند بر رد نیچریه» .

۹-پوهاند عبد الشکور رشادداستاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع«به خانواده‌ساداخیلی سید جمال‌الدین وپدرش» .

۱۰ - پروفیسور دورياتکوف دانشمند ازشوروی راجع به « عقاید و مفکوره های آزاد سید جمال الدین»

۱۱ - داکتر سامیه عبادی دانشمند افغانی راجع به‌سید جمال الدین افغان‌وآثار زبان روسی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۲ - بناغلی رضا مایل دانشمند افغانی راجع «به مدینه‌فاضله از نگاه سید جمال‌الدین.»

۱۳ - بنا غلی سید قاسم رښتیا دانشمند افغانی راجع به «سید جمال‌الدین و افغانستان»

۱۴ - بنا غلی محمدگلاب بشار دانشمند افغانی راجع به« شخصیت فکری ،سیاسی و دینی سید جمال‌الدین».

۱۵ - دکتور عبد الحکیم طبیبی دانشمندافغانی راجع به«سید جمال‌الدین افغانی یا بزرگترین سیاستمدار شرق‌واسلام».

۱۶ - استاد علی اصغر بشیردانشمند افغانی راجع به«روابط سیدجمال‌الدین افغان باحجج اسلام».

۱۷ - سواینا عبیدالله دانشمند افغانی راجع به «نظری‌به اهمیت عروة الوثقی.

۱۸ - پروفیسور حسام الدین دانشمند پاکستانی راجع به« سیدجمال الدین افغانی‌و تاثیر آن در سیاست وادبیات نیم قاره هندو پاکستان.»

۱۹ - دکتور نظیف خواجه دانشمند ترك راجع به «آثار خطی که‌به امضاء سیدجمال‌الدین افغانی‌رسیده»

۲۰ - دکتور اسدالله حبیب استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری راجع به

« تاثیرافکار سید جمال‌الدین افغانی بر ادبیات معاصردری».

۲۱ - پروفیسورا یا بیک لکیل دانشمند ترکی‌راجع به

تاثیر سید جمال الدین افغانی بر ترکیه.

۲۲ - دکتورنظیف شاهین او غلودانشمند ترك راجع به

« سید جمال الدین افغانی در ترکیه امروزی»

۲۳ - دو کتور سعید افغانی راجع به

«خوشبختی‌وسعادت در نظر سید جمال الدین افغانی»

۲۴ - پروفیسور علی الشابی دانشمند تونسی‌راجع به

«روابط‌رهبران اصلاح طلب تونس با جمال الدین افغانی و نقش

ایشان در جنبشی بنام عروة الوثقی»

۲۵ - پروفیسور غفاروف‌دانشمند اتحاد شوروی راجع به

«اقبال وجمال الدین افغانی.»

۲۶ - دکتور سید بهاءالدین مجروح استاد پوهنځی ادبیات‌وعلوم بشری راجع به

«جمال الدین افغانی وبر خوردشرق‌وغرب»

(c) ketabton.com: The Digital Library

۲۷- دکتور عبدالغفور روان فرهادی دانشمند افغانی راجع به ((سید جمال الدین و محمود طرزی))

۲۸- شیخ احمد حمانی دانشمند الجزایری راجع به «نقش سید جمال الدین در بیداری شرق و نهضت مسلمانان»

۲۹- دکتور حنیفي بن یحیی دانشمند الجزایری راجع به «تأثیر سید جمال الدین در الجزایر و دیار المغرب»

۳۰- دکتور محمد اکرم عثمان دانشمند افغانی راجع به ((ماهیت پیکار سید با استعمار و استبداد))

۳۱- پروفیسور ژان پل شارنی دانشمند فرانسوی راجع به ((خط مشی سید جمال الدین افغانی و نقش او در احوال مسلمانان جهان))

۳۲- دکتور ضیاءالله خان دانشمند پاکستانی راجع به ((تحلیل اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی))

۳۳- بناغلی اشرف غنی عضو علمی پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع به ((نقد متودیك بر آثار شرق شناسان در باره حضرت سید جمال الدین افغان)).

۳۴- بناغلی ماکس کلمبورگ دانشمند اطریشی راجع به ((سید جمال الدین افغانی از زاویه دید بشر شناسی))

۳۵- بناغلی محمد کاظم آهنگ استاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری راجع به ((سید جمال الدین افغانی و سفاحمه ارتباط جمعی))

۳۶- دکتور یاسین العریبی دانشمند لیبی راجع به «اتحاد تفکر و پروگرام جمال الدین افغانی))

۳۷- پوهاند ـری و استوار دانشمند هندی راجع به ((سید جمال الدین افغانی مفکر بزرگ و پیشوای آزادی بشری))

۳۸- پروفیسور وزیرالحسن عابدی دانشمند پاکستانی رجع به ((انعکاس افکار حضرت سید افغانی در اشعار علامه محمد اقبال))

۳۹- پوهنیار محمد حسین یمین استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری راجع به ((علامه سید جمال الدین افغانی و علامه محمد اقبال))

۴۰- بناغلی محمد انور نیر دانشمند افغانی راجع به ((برخی از علمای معاصر سید جمال الدین افغانی در افغانستان)).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱ـ مولوی عبدالغنی علمی دانشمند افغانی راجع به ((اتحاد اسلامی از نظر علامه سید ـ جمال الدین افغانی))

۲ـ دکتور حنفی بن عیسی دانشمندالجز ایری راجع به ((تأثیر سید جمال الدین افغانی در اندیشه الجزایری معاصر))

۳ـ محترمه نجیبه سکندری از افغانستان راجع به ((نظر سید جمال الدین در باره زنان)).

ترفیعات علمی

بسلسله ترفیعات علمی استادان، دونفر از استادان این پوهنځی که شرایط معینه ترفیع راتکمیل کرده بو د ند ازتا ریخ ۲۶ سرطان «۱۳۵۵» بیك رتبه تر فیع نایل گرد یده اند:

۱ـ ښاغلی حمیدالله امین از رتبه پوهندوی بر تبه پو ه وال.

۲ـ ښاغلي سید حشمت الله حسینی از رتبه پو هنیار به رتبه پو هنمل.

عزیمت به خارج

ښاغلی د کتور سید مخدوم رهین استاد پوهنځی ادبیات وعلوم بشری بااستفا ده از یك بورس حکومت استرالیا جهة تقویه و آموختن ز بان انگلیسی بتاریخ ۱۳ حوت ۵۵ عازم آن کشور شد.

(بقیه از ص ۸)

پوهاند دکتور محبی ...

از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ بحیث مدیر عمومی موسسه پولی تخنیك .

از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰ بحیث معاون علمی ریاست پولی تخنیك .

از ماه ثور ۱۳۵۰ تا قوس ۱۳۵۱ بحیث رئیس موسسه پولی تخنیك .

از ماه قوس ۱۳۵۱ تا میزان ۱۳۵۲ معاون اداری پوهنتون .

از ماه حوت سال ۱۳۵۳ تا ۲۰ حوت ۱۳۵۵ بحیث رئیس پوهنتون .

بتاریخ ۲۶ حوت ۱۳۵۵ وزیر تعلیمات عالی.

و نیز در ایام ریاست پوهنتون در کمیتهٔ باصلاحیت تدقیق مسودهٔ قانون اساسی دولت جمهوری عضویت داشت .

افتخارات:

پوهاند محبی در طول دوره های کارخود سه بار بدریافت معاش بخشش وسه بار به اخذ تحسین نامه وچهار باربه گرفتن تقدیرنامه درجه سوم نائل آمده است . و نیز در اثر حسن اجراآت به اخذ نشان های آتی افتخاریافته است :

درسال ۱۳۴۵ به اخذ مدال پوهنه .

درسال ۱۳۵۱ به اخذ نشان درجه سوم معارف

درسال ۱۳۵۵ به اخذ نشان مینه پال درجه اول

سفرهای رسمی بخارج:

پوهاند محبی وزیر تعلیمات عالی جهت اشتراك در مجالس و کنفرانسها - یا بنابر دعوت به کشور های آتی مسافرت نموده است :

۱ - درسال ۱۳۴۴ در کنفرانس بین المللی فزیك به کشور چین .

۲ - در ۱۳۵۰ بحیث عضو هیأت کلتوری افغانی به اتحاد شوروی .

۳ - درسال ۱۳۵۴ به اثر دعوت رئیس پوهنتون نبراسکا به امریکا .

۴ - درسال ۱۳۵۵ در اثر دعوت رئیس پوهنتون تهران به ایران .

۵ - درسال ۱۳۵۵ بحیث رئیس هیأت انجمن دوستی افغانستان وشوروی به اتحادشوروی سفر نمود .

علاقهٔ شخصی :

پوهاند محبی به کار های زراعتی و بازی سطرنج علاقمند است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

de l'eau, àGozargâ,
Tu verras souvent, debout,
Plein de verve, le poète de Kaboul,
Jetant son regard sur la rivière,
Sur les vagues jaillissantes,
Ondulantes,
Qui fuient vers les berges.
Tu verras des dessins dans l'onde,
A chaque instant une forme nouvelle
Cachant tant de secrets.
Un ou deux jours passent.
Les fleurs argentées
Sur les arbres fruitiers
Préparent la demeure de la mariée,
Sous chaque branche en fleurs
Ceux qui ont le coeur vif,
Ceux qui aiment la beauté
L'amour et le désir
Et qui en corservent l'angoisse
Rapprochent leurs têtes.
Lorsque les fleurs des arbres
Tombent sur les fleurs de la terre,
Le parfum surgit
De l'autre côté du mur
Et envahit les coeurs,
Tout ce que tu verras, dans l'air
Dans l'eau et sur la terre de la ville,
S'épanouit de joie.
Reviendront
Le clair de lune,
Le visage maquillé de l'arbre de Judée,
Blanc et bleu
Couleur de lune.
Le flanc du mont Khoja Safâ,
Les sources de Roshnayi
Effacent la rouille du chagrin
Avec la clarté des arbres de Judée.
Le trône de Timour
La ville de Zanbêl,
De Homayoun,
Pendant le printemps
Cachent des légendes, des histoires et des récits
Sous les briques et la poussière
Et dans les feuilles du temps.
Au printemps, en été, en automne et en hiver,
Que grandeur et fermeté
Soutiennent la demeure de la patrie,
Afin que l'hirondelle
Chaque nouvel an
Apporte la bonne nouvelle du retour du printemps!

Fin.

(c) ketabton.com: The Digital Library

La Nature nous a fait ses gardiens et notre amour protège ses souvenirs. Nous les conservons dans un coeur qui chérit ses chagrins et les préfère aux joies des autres. Nous sommes les gardiens d'une ville où sont enfermés tant de souvenirs que notre vie est consacrée à les conserver...

Des souvenirs de jours sombres et de silence de mort, troublent les reflets de la lune dans les eaux du Léman...

S'ajoutant à tout cela, l'idée que je suis loin de cette ville, foyer de notre existence me rend fou au milieu des plus beaux moments....

(Traduit de Dari,
Texte Imprimé à Kaboul en 1957.)

LE PRINTEMPS DE KABOUL
par Youssef Âyina

Youssef Âyina est né à Kaboul, a étudié au lycée Amani; il est écrivain et poète. Cette poésie est de forme nouvelle:

Le vent du mont Assamâyi s'installe sur la rivière.
L'herbe sort de terre,
Les tulipes apparaissent sur les montagnes.
Jardin, prairie, rouge, jaune et couleur de Judée
Communiquent l'élan de l'amour et de la jeunesse.
En haut, en bas,
Les petits oiseaux chantent,
Battant des ailes.
Les grélons brillent comme des perles.
Les gazelles sortent de leurs gîtes,
Les gouttes coulent sur les cheveux des châtons de saule.
Sous la brise du matin, l'eau ondule.
Sous le soleil printanier
La dernière neige de l'hiver.
Fond sur les cîmes.
Ce soleil envoie sa lumière,
Clairement et nettement
Comme le font les hommes d'esprit.
A ses yeux,
Château immense
Ou plafond détruit,
Haut ou bas,
Terrains arides
Ou beaux jardins,
Rues, villes ou pays, loin ou prés.
Tout est semblable!
S'enfuyant l'un derrère l'autre
Les nuages tissent cinq pièces en soie
L'arc apparaît,
La soie pare le ciel comme le visage des jolies mariée.
La roseraie est couverte de perles,
Ivre et parfumée
Vers midi
Tout danse,
Jeunes, vieux et enfants.
Le torrent envahit la rivière.
Les nuages dressent leur tente.
L'éclair farouche
Tire une ligne de feu
Sur la page du nuage sombre.
Les troncs des saules,
Les branchage,
Les ceps de la vigne recroquevillée,
L'arbre de judée endormi,
Se nourrissent des grains frais de la pluie.
Sur le pont, au-dessus

(c) ketabton.com: The Digital Library

— le palais de Dâr—ul —Amân.
— le palais de Tâj — Beg.
— la résidence de Mah_ moud Tarzi à Dâr—ol —Amân.
— plusieurs autres maisons à Dâr—ul—Amân.
— la grande mosquée de Shâh —é—do—Shamshêra (l'architecte fut un Turc, Ali Effendi).
Le bâtiment de l'-école normale (près du Shâh-i Du Shamshéra)
— le bâtiment des Scouts (près du zoo).
le bâtiment de l'école normale (près du Shâh-i-du shamshèra)
— le minaret d'Elm—o—Jahl.
("le savoir contre l'ignorence", construit à la suite de la guerre civile du Paktia appelée la "révolte du Mollâ le Boiteux" 1923—1924)
— La station du chemin de fer.
(à côté Mâshin—Khâ_na). Le train mettait 30 minutes pour aller jusqu 'à Dâr—ul—Amân.

SOUVENIRS DE KABOUL

par Abdul Rahmân Pazhwâk.

(écrivain contemporain, diplomate)

Tout pensif, je marchais au bord du Léman; le clair de lune avait envahi le lac. Sous cette clarté, de tous les horizons, les montagnes caressaient les regards...Mais j'étais un étranger. Le souvenir de montagnes plus hautes et de neiges plus blanches m'attirait. Mes monts de Paghmân aux cimes neigeuses étincelaient dans mon imagination...

Parmi ces montagne Kaboul ressemble à une pierre précieuse tombée sur la terre. Elle brille dans la poussière de mes souvenirs. C'est une ville dont les limites sont proches et ou les lignes brisées en pierre séparent les terres de l'atmosphère.

La beauté de Kaboul est pleine de légendes. Dans cette ville, la jeunesse s'écoule dans l,ennui...Alors que penser à la vieillesse est dèjà douleureux!

Dans le soleil brûlant, la poussière du cimetière s'installe dans les rides de son front majestueux, pareil à celui d'un vieillard qui vient d'enterrer son fils.

C'est le coeur le plus brisé de l'histoire, que le temps a conservé comme un grand mais triste souvenir. Comment pourrait-on le chasser de la mémoire?

Ses montagnes d'acier pèsent aussi lourd sur les regards qu'un collier de métal sur le cou d'une statue d'argile.

Sur ses montagnes on a construit une muraille. C' est un dragon qui encercle ses habitants. La crainte de ce monstre limite leur espoir, emprisonne leurs désirs et leur liberté...

Kaboul est notre ville. Quoi qu'elle fût, c'était notre cité. Quoi qu'il s'y passe, ells est notre cité. Quoi qu'il advienne, elle restera notrt cité. Je suis ravi que cela ait été ainsi, que cela soit ainsi et puisse être dans l'avenir...

(c) ketabton.com: The Digital Library

Pendant ce temps
— le palais de Jahân — Nomâ à Khulm
— l'ancienne praite du Manzel — Bâgh à Kandahâr
De l'époqut Sirâjiya (1901-1919)

— La résidence de Nâyeb— us — Sultana. (aujourd'hui bâtiment abritant les bureaux du 1 er Ministre).
— le bâtiment de Bâgh —é Charm — gar (A côté du lycée Malâlaï; donnant sur la nouvelle rue, derrière le lycée. Jadis l'école militaire, maintenant destiné aux archives.)
— le palais de Stôr. (Où fut installé plus tard le ministère des Affaires étrangères)
— le bâtiment de Qawmi—Bâgh. (A côté du pont Mahmoud Khân, dependant maintenant de la défense nationale).
— la résidence du Moïn —us — Sultanâ (deh Afghânân.
— la maison du Sardar Hayatullah Âzod us— Sultâna (A côté de la résidence actuelle de l'ambassadeur des Etats—Unis).
— le bâtiment du jardin de Babor.
— le bâtiment de Bagrami (A côté du pont sur le Lôgar)
— Kouti—Londoni (près du pont Hartan détruit par la municipalité vers 1960)
— le palais de Del— Kusha, La tour à l'horloge, à l'intérieur du parc de Delkushâ
— le bâtiment de Bostan Sarây (dans le parc Zar— Nigâr, en face du lycée Esteqlal).
— Mehmân Khâna. (dans le parc de Wilâyat (la préfecture) partiellement visible à l'epoque actuelle).
— La mosquée d'Olyâ-Rotba (au bord de la rivière, à Andarâbi)
— la tour de Shahr— Arâ (une partie a été détruite pendant la guerre civile en 1928. La construction en avait été commencée à l' l'époque Ziyâiya.

En dehors de Kaboul à la même époque.
A Paghman
— Salâm Khâna.
— la villa Sitâra
— la villa Sitâra à Bektût (vallée à côté de Paghman).
— la villa Moshtari.
Sur la route du Logar
— Shikâr Qalâ (pavillon de chasse)
A Châr—Dehi
— Mahtâb Qalâ
A Jalâl—Abâd
— Bâgh—é—Kawkab
— Bâgh—é—Shahi
A Ghazni
— le dôme sur la tombe du Sultan Mahmoud. Dôme sur la tombe de Sanayi, poéte- Soufi.
A Herat

— Plusiturs constructions sur les lieux saints.

De l'époque Amâniya (1919—1929)

(c) ketabton.com: The Digital Library

Les Anglais détruisirent tout le Bâlâ-Hissâr ainsi que le quartier environnant avec des mines et des canons et en firent une immense ruine. Ils exécutèrent une grande partie du bataillon des ordonnances. Ils pendirent un certain nombre de combattants en leur attribuant le crime d'avoir attaqué les forces anglaises. Cependant, les citoyens de Kaboul ne furent pas effrayés.

Mohammad Jân Khan ainsi que les autres Ghazi rassemblèrent leurs forces aux alentours de la ville, les forces anglaises furent vaincues en plusieurs points et le général Roberts eut beaucoup de difficultés à regagner le cantonnement de Shêrpour.

Les forces des combattants occupèrent "Tapa-Maranjân (colline sur laquelle se trouve actuellement le tombeau de Nader Shâh), une partie du mont Sher Darwâza, Wassel Abâd (près de Chil-Sotun,) et Jangalak. Ils assiégèrent la ville. La population forma des groupes de résistance dans les rues et les ruelles. Ils faisaient parvenir aux combattants du ravitaillement que les femmes préparaient à la maison. Les combattants parvinrent à s'emparer des murailles du Bâlâ-Hissâr et les Anglais furent assiégés dans le cantonnement de Shêrpour (décembre 1879). Mais les Anglais, grace à des stratagèmes, créant des dissensions parmi les combattants en payant des "pots de vin" à certains d'entre eux, commencèrent à tirer des coups de feu dans les rues de la ville. Ils reprirent la ville mais comprirent que l'administration de l'Afghnistan restait une chose difficile. A cette époque le Sardar Abdul Rahmân Khân, fils de l'Emir Mohammad Afzal Khân, réfugié à Samarqand depuis douze ans, traversa l'Oxus, prit le Badakhçhân et arriva à Kunduz. Les Anglais cherchèrent une solution à la question afghane. Ils lui écrivirent.

Abdul Rahmân passa le Sâlang, arriva à Tcharikâr en jiullet 1880.

De l'autre côté du pays le Sardăr Mohammad Ayoub Khân (frère de l'ex-Emir Yaqoub Khân) partit avec l'armée de Hérat. A Maïwand, près de Koshk-e-Nakhod, il se battit courageusement contre les Anglais et fut vainqueur. Les Anglais acceptèrent le règne de l'Emir Abdul Rahmân Khân sur l'ensemble de l'Afghanistan.

Ceci était un condensé du livre "L'Afghanistan au XIXe siècle", écrit par Sayed Qâsem Reshtya.

Certains bâtiments de

Kaboul

construits après la 2 ème guerre anglo-afghane

De l'époque Ziyâyiya (1880—1901)

— Salâm — Khâna (Hors de l'Arg).
— Bâgh — è —Bâlâ
— Mâshin — Khâna (une porte seule Subsiste
— Gombaz —é — Kôtwâli (détruit vers 1945 par la municipalité)

(c) ketabton.com: The Digital Library

britanniques attaqua l'Afghanistan. L'Emir se rendit à Mazar et y mourut. Son fils Amir Mohammad Yâqoub fut obligé de signer le traité de reddition, après la victoire des Anglais à GANDOMAK (sur la route du Lataband). Selon ce traité, l'Emir Mohammad Yâqoub Khân promettait de n'entrer en relation avec les autres pays qu'avec l'avis de l'Angleterre.

Dans l'été 1879 CAVIGNARI entra à Kaboul comme ambassadeur de Grande-Bretagne. Il s'installa au Bâlâ-Hissâr. (Les gens de Kaboul l'appelaient KAMNARI).

* * *

Le 3 Septembre 1879, à 7 h du matin, les soldats de Hérat vinrent au Bâlâ-Hisâr chercher leur solde. Alors qu'ils demandaient le montant pour deux mois on he leur en donna qu'un. Ils se révoltèrent, lancèrent des pierres sur leurs officiers et se rendirent vers la maison du représentant anglais. Accueillis par des coups de feu, ils se rendirent aux réserves d'armes et s'en munirent. Les autres soldats de Kaboul et une partie de la population se joignirent à eux et attaquèrent la résidence du représentant anglais. Les efforts de Mohammad Yaqoub Khân furent inutiles. CAVAVIGN- incendia le palais de ses propres mains et il y fit brûler avec d'autres documents, le trésor et le drapeau anglais. Très vite le général ROBERTS arriva de Kandahar et ordonna que MOHAMMAD YAQOUB Khân soit gardé à vue. Les combattants n'avaient pas d'armée organisée. Les forces anglaises arrivèrent à Kaboul, le 6 octobre après avoir subi bien des accrochages.

Les combattants du Kohistan (Parwân) ainsi que MOHAMMAD JAN KHAN "GHAZI" (combattant) se rendirent à Kaboul, sur la rive gauche de la rivière. Les Aglais firent leurs tranchées dans la montagne de Sher-Darwâza (montagne plus importante, plus imposante que l'autre, qui se trouve sur la rive droite de la rivière).

La bataille s'engagea durement. Parmi les combattants qui, après six heures de lutte, chassèrent les Anglais,. Il avait quarante femmes qui faisaient parvenir des outres pleines d'eau aux combattants. Des combattants quatre-vingt trois hommes furent tués. Les forces anglaises, prises de peur n'entrèrent pas dans la ville de Kaboul. L'Emir MOHAMMAD YAQOUB KHAN démissionna en octobre 1879. Les Anglais le prirent au cantonnement de Sherpour et de là l'envoyèrent en Inde.

Les Aglais firent savoir qu'ils étaient décidés à détruire le quartier du Bâlâ-Hissâ pour se venger de la mort de CAVIGNARI. Ils donnèrent deux jours de délai aux gens. A cette époque le quartier résidentiel de Kaboul se trouvait à côté du Bâlâ-Hissâr, c'est-à-dire à côté du quartier royal.

Les Anglais détruisirent

(c) ketabton.com: The Digital Library

rent encerclées. Un groupe de combattants, venant d'un côté qui n'était pas surveillé par les Anglais, se rapprocha d'un monticule, près des batteries anglaises. Ils attaquèrent les artilleurs anglais à coups de fusils et les chassèrent des alentours des canons. Les cavaliers des combattants prirent alors possession de l'un des canons. La cavalerie anglaise ne put pas résister à cette attaque courageuse, ils prirent la fuite et rentrèrent dans le cantonnement avec les canons et les artilleurs.

(Ici se terminent les extraits de l'ouvrage: "Siraj-ut-Tawârix".)

* * *

Comme nous savons, quelques jours après, le Sardar Mohammad AKBAR (fils de l'Emir Dost Mohammad, arriva à Kaboul. Quelques semaines après, le 6 janvier 1842, lors d'un hiver rigoureux, les combattants permirent à l'armée anglaise de quitter l'Afghanistan par la voie de NINGARHAR. Shâh-Shujâ fut assassiné par un afghan. La majorité de l'armée anglaise dont une grande partie était des serviteurs indiens périt à cause du froid, de la neige et du harcèelement des combattants afghans sur le chemin de Jelal-Abâd. Le total des morts de l'armée anglaise pendant cette première guerre anglo-afghan, fut de 15 000 personnes environ.

Un seul, le docteur Brydon, parvint vivant au cantonnement anglais de Jelal-Abâd. Quelques autres, avec femmes et enfants restèrent comme otages auprès des Afghans et eurent la vie sauve.

Plus tard, à l'automne, le général anglais Pollock, accompagné d'une armée de 20 000 soldats dirigea une campagne de répression en Afghanistan. Ils entrèrent dans le Bâlâ-Hissâr. Le jour le l'arrivée de l'armée anglaise, les citoyens de Kaboul abandonnèrent leurs maisons et la ville. L'armèe anglaise, composée surtout d'Indiens, alla tout droit vers le bazar, fit sauter le grand dôme du Châr-Chatta et pilla les boutiques.

La mosquée de Ali Mardan Khân qui était l'une des merveilles de cette région du monde fut alors détruite.

Aprés cette répression et la destruction des beautés de Kaboul, l'armée anglaise rentra en Inde. Les Anglais permirent à Dost Mohammad captif en Inde, de se réinstaller sur le trône de Kaboul.

Ceci était un résumé de la suite de la premiè guerre anglo-afghane. en ce qui concerne la ville de Kaboul.

Kaboul au cours de la deuxième guerre anglo-afghane.

La deuxième guerre anglo-afghane a eu lieu trente-huit ans apès la première. Le lieu de résidence des rois de Kaboul était toujour le palais du Bâlâ-Hissâr.

Sous l'Emir Shêr Ali Khân, l'armée des Indes

(c) ketabton.com: The Digital Library

Shâ Shujâ. Ils étaient tous assiégés.

Un autre jour, les combattants attaquèrent le "Qâlâ" de Ja'far Khân qui se trouvait près du cantonnement anglais. Ils prirent le "Qâlâ" d'assaut et emportèrent les biens des Anglais qui se trouvaient là.

Le mardi 24 du mois de Ramazan, le 8° jour de la révolte, quelques hommes de la cavalerie anglaise, vers la fin de l'après-midi, purent monter sur la colline donnant sur le village de Bibi Mâh_rou (Bimârou) pour patrouiller. Les combattants trouvant qu' ils étaient en petit nombre les attaquèrent et un accrochage eut lieu. L'armée anglaise se trouva seule et commença à se mettre en action. Les combattants prirent alors la fuite et rentrèrent dans la ville.

Une autre fois, dans le Bâgh_Shâh * (construit par Shâh-Jâhan,, le grand mogol_ce jardin n'existe plus, il y a maintenant des champs cultivés, mais l'endroit porte toujours le nom de Bâgh-Shâh), il y eut des accrochages, à l'intérieur du parc et autour des arbres, à l'extérieur du jardin. Les murs et les arbres empêchèrent l'avance des combattants qui se retirèrent.

Au cours de cette dernière attaque, les Ghilzaï entrèrent en ville pour la guerre sainte. Ils ne firent aucune halte. Tout en traitant leurs bagages, les fantassins, portant leur sac de grains sur le dos et les cavaliers ayant le sac de fourrage sur le cheval, se préparèrent à l'affrontement. En compagnie des combattants, ils ressérèrent le siège du cantonnement anglais.

Les officiers anglais craignant pour leur réputation, ordonnèrent à leurs divisions armées et accompagnés de quelques canons, de sortir du cantonnement. Cette armée sentit bien qu'elle était perdue, mais sessoldats résistèrent, prêts à mourir.

Le lendemain, les gens du Kohistân (Parwân) allèrent, de nuit, au village de Bibi_Mâhrou, vers le nord du cantonnement, pour se mettre à l'affûts prêts à l'attaque.

Au matin, ils attaquèrent le cantonnement. Les fantassins anglais sortirent, et dos aux murs, ils se préparèrent à la défense. Les cavaliers de l'armée anglaise, avec des canons, montèrent sur la colline de Bibi_Mâhrou. Les combattants se trouvaient au Nord de cette colline et la bataille commença. Les cavaliers anglais, faisant usage de l'artillerie, empêchèrent les combattants d'entrer en guerre. D'autres combattants arrivèrent de l'Est de la colline, de l'Ouest également. La cavalerie anglaise ainsi que les batteries de canons fu_

* Sur cet emplacement on a ronstruit le nouveau bâtiment du lycé Amani.

(c) ketabton.com: The Digital Library

pourraient cesser leur révolte. Mc Naughton crut que Shâh Shujâ exagérait le danger. Il envoya une autre division de gardes indiens avec 8 canons vers le Bâlâ-Hissâr pour donner du courage au roi et le protéger.

Pendant ce temps, dans la ville, les braves désireux de se battre, prirent d' assaut la residence de BURNES. Ils l'assassinèrent, pillant ses biens et incendiant sa résidence. Ils prirent le trésor de l'Etat qui se trouvait auprès du trésorier, anglais: Ils s'emparérent de 115,000 Roupias

Les gens des alentours de Kaboul furent informés. Ils arrivèrent nombreux, siuvant les drapeaux et battant les tambours, décidés à la guerre sainte. En peu de temps beaucoup de gens se rassemblèrent dans la ville. Shâh Shujâ et l'officier anglais n'avaient pris aucune précaution et rien n'avait avancé de leur côté.

Les notables écrivirent une requête en marge d'une page du Koran, qu' ils envoyèrent à Shâ Shujâ, prenant à témoin la parole Divine: "Nous vous prions de cesser de protéger les Anglais, de vous lier avec nous pour chasser l'armée anglaise du pays et de vous préparer au combat, sinon votre propre vie sera en danger".

Shâh Shujâ tint la promess qu'il avait faite au gouverement anglais et rejeta cette requête.

Les insurgés ne trouvèrent pas d'autres solutions que d'élire le NABAB MOHAMMAD ZAMAN (neveu de l'ancien EMIR DOST MOHAMMAD) comme chef car sans chef il ne peut y avoir de guerre sainte. Ils lui promirent fidélité et obéissance. Chaque jour, ils allaient autour du cantonnement anglais et des accrochages avaient lieu. Le soir, ils rentraient à leur place. Ils attaquèrent le "Qalâ" de Nishân-Khân, situé entre la ville et le quartier de deh-Afghanân, pour le piller car c'est là que se trouvaient le fourrage et les céréales de l'armée anglaise. Ils se battirent avec les gardes du "Qalâ qui ne purent résister et se sauvèrent pour se réfugier dans le cantonnement anglais. Les combattants prirents possession du "Qalâ". Les grains et le fourrage des Anglais furent emportés. De même, les combattants encerclèrent l'anglais TRIVER, qui était dans la tour de Wazir Fateh Khân, côté nord du Châr-Bâgh, à la bordure méridionale de la ville de Kaboul.

Ils voulaient l'assassiner comme BURNES, mais il descendit de la tour et se fit porter au cantonnement anglais. Ses biens furent pillés mais il eut la vie sauve. Personne d'autre parmi les officiers de l'armée anglaise ne resta dans la ville. Tous, se rassemblèrent dans le cantonnement. Certains restèrent au Bâlâ-Hissâr, auprès de

(c) ketabton.com: The Digital Library

des accords furent conclus. Ils jurèrent avec fermeté de ne pas abandonner la lutte et d'écarter courageusement l'ennemi, tant qu' ils seraient en vie.

C'est le nabab Mohammad Zamân Khân, un des fils du feu Sardar Pâyenda Khân qui fût élu comme chef de ce rassemblement. Le Nizam-ud_dawla ne fut pas informé et malgré le va et vient des conjurés et leur accord secret, il ne bougea pas. Dans la nuit du 17 Ramazan 1257 (année lunaire, veille du 2 novembre 1841) il fut informé que le lendemain le feu de la conjuration brûlerait les fondements de l'Etat. Il n'en informa même pas le Roi Shâh Shûja qui pourrait avoir l'idée d'essayer de l'éteindre.

Bref, le matin du 17 du mois de Ramazan, les portes de la bataille furent ouvertes. Des braves, avides de guerre commencèrent à se livrer à des attentats contre la vie et les biens des Anglais. L'épée nue, ils partirent vers la résidence d'Alexander BURNES qui vivait dans la ville (et pas au cantonnement.

C'est à ce moment seulement que Shâh Shujâ fut informé au Bâlâ_Hissâr. Il demanda aux crieurs publics (Jâr_chi) de défendre les gens mais personne ne les écouta. Tous les habitants de la ville et du bazar se rassemblèrent et encerclèrent la résidence de BURNES.

Shâh Shujâ ordonna à la division indienne des gardes ainsi qu'au prince Fateh-jang accompagnés de quelques canons, d'écarter les combattants et de faire évacuer BURNES. Le roi envoya un message à BURNES le priant de sortir de la ville et de se réfugier au Bâlâ_Hissâr ou au cantonnement anglais. C'était trop tard et étant donnée la foule déjà rassemblée et occupée à la bataille, Alexander BURNES ne trouva pas le temps de s'échapper afin d'avoir la vie sauve.

Lorsque le prince Fateh_jang arriva avec son armée et ses canons, les braves combattants qui avaient étroitement encerclé la résidence de BURNES n'abandonnèrent pas le siège et s'apprêtèrent à se battre avec les hommes du prince dans les maisons, les ruelles et le bazar de la ville. Le sang coula; sept cents personnes de l'armée de Fateh_jang furent tuées. Le restant, accompagné du prince s'enfuit et rentra dans le Bâlâ_Hissâr.

Shâh_Shujâ voyant la défaite du prince comprit l'état pitoyable dans lequel se trouvait BURNES. Il envoya le Munshi Ibrahim Khân au cantonnement anglais auprès de Mc Naughton. Il lui demanda de faire rentrer l'armée de l'Etat par les quatre côtés de la ville, car les conjurés n'étaient pas organisés et BURNES était toujours en vie.

Le roi espérait qu'ainsi le feu pourrait s'éteindre et que les citoyens épouvantés par l'attaque de l'armée

(c) ketabton.com: The Digital Library

La Ville de Kaboul

Kaboul au cours de la premiere guerre anglo-Afghane (1839 - 1842)

—1— Traduction de textes historiques et littéraires sur le thème Ville de Kaboul."

Des morceaux à Pecture facile ont ètè choisis pour ceux qui n'ont pas accès aux textes originaux R.F.

Au cours de l'été 1839, l'armée anglais parvint à Kaboul par Kandahar et Ghazni. Elle ramenait Shâh Shujâ Durrâni qui se trouvait en Inde. Il reprit le trône de Kaboul après trente ans d'attente et s'installa au Bâlâ-Hissâr. Le régiment anglais construisit sa garnison, appelés Tchauni en Indoustani, à l'endroit où se trouve aujourd'hui le club militaire. Deux années passèret ainsi mais, peu à peu les citoyens de Kaboul et des autres régions de l'Afghanistan perdirent patience. En automne 1841, l'approche de l'orage se sentait dans l'atmosphère. Nizam-ud-dawla, ministre de Shâh Shujâ, essaya de calmer la population. Le 17 du mois de Ramazan (le 2 novembre) les gens se rassemblèrent dans les environs du Bâlâ-Hissâr, autour du poste de commandement des officiers anglais. Ils attaquèrent d'abord la maison de Sir Alexander Burnes qui se trouvait au-dessous du Bâlâ-Hissâr. Plusieurs ouvrages anglais decrivent ces événements.

Le récit suivant est un extrait de "Siraj-ut-Tawârix", ouvrage écrit par Molah Faïz Mohammad Hazâra, il y a soxante-dix ans (page 166 du texte dari, imprimé à Kaboul):

* * *

Récit de la révolte du peuple de Kaboul et des réactions de l'armée anglaise.

Lorsque la révolte fut décidée, un homme profita de l'occasion. Il écrivit une lettre circulaire. Des copies furent remises aux portes des notables de la ville comme MIR HAJI et HAFEZ-JI, les deux fils de MIR-WAIZ, ainsi qu'Amin-ullah du Logar et quelques autres personnalités connues. Pour cela, ils profitèrent de l'obscurité de la nuit. Cette lettre était ainsi rédigée: "Pensez à votre avenir; d'un jour à l'autre vous serez captifs, expédiés vers l'Inde". Personne n'a jamais su qui était à l'origine de cette initiative. De toute façon. chaque maître de maison, très inquiet le lendemain en trouvant ce message écrit, se rendit chez son voisin pour consultation. C'est ainsi que tout le monde fut informé. Pendant la nuit,

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدیر مسؤول　　پوهندوی شاه علی اکبر

هیأت تحریر

پوهاند محمد رحیم الهام　　پوهاند دکتور مجروح

پوهاند محمد فاضل　　پوهنوال م.ن. نگهت سعیدی

دکتور سید مخدوم رهین

* * *

آدرس

ادارهٔ مجلهٔ ادب، پوهنځی ادبیات وعلوم بشری

پوهنتون کابل ، کابل ، افغانستان

تلفون: ٤٢٥٥٦، ٤١٣٦٢

* * *

اشتراك سالانه

شاگردان مرکز　　۲۰ـافغانی

مشترکان دیگر　　۲۵ رر

مشترکان ولایات　　۳۰ رر

قیمت یك‌شماره (۵) افغانی

مقالا تیکه نشر نشود ،به‌نویسنده‌پس داده می شود .

اقتباس مضامین مجله باذکر نام‌مجله مجاز است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

QUARTERLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul, Afghanistan

Vol. XXIV, No. 4, 20 March 1977

Editor

POHANDOY SH. ALI AKBAR

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

Government Printing House

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library